

تالیف پوهاند دکتور محمد حسین مبین

دستور معاصر زبان پارسی درمی

بخش دوم

نحو

توریهای نحوی

بخش نخست

صرف

فونولوژی و مورفولوژی



پندرہ روزہ معارف زبان

پندرہ روزہ معارف زبان

پندرہ روزہ معارف زبان

پندرہ روزہ معارف زبان

پندرہ روزہ معارف زبان

پندرہ روزہ معارف زبان

پندرہ روزہ معارف زبان

۳۲	۳۳
----	----

پاپیروس دهری



نگاه انتشارات میوند
کابل - افغانستان

۶۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۲۳۳۸۳۳۱

دستور معاصر زبان پارسی دری

بخش نخست

صرف

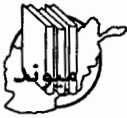
«فونولوژی و مورفولوژی»

بخش دوم

نحو

«قیوریهای نحوی»

تالیف: پوهاند دکتور محمد حسین یمین



مشخصات:

نام کتاب: دستور معاصر زبان پارسی دری

تالیف: پوهاند دکتور محمد حسین یمین

نوبت چاپ: یانزدهم

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ چاپ: ۱۴۳۶ هـ قمری - ۱۳۹۳ هـ خورشیدی - ۲۰۱۵ میلادی

ناشر: بنگاه انتشارات میوند (بام)

چاپ: مطبعه بنگاه انتشارات میوند

کابل: علم گنج، جوار ریاست فارمی، رو به روی لیسۀ افغان ترک

کتابخانه سبا - تیلفونهای همراه: ۰۷۸۶۰۰۰۱۲۳ - ۰۷۰۰۲۸۴۹۵۴

پست بکس: ۱۲۷۸ پسته خانه مرکزی

E-Mail: maiwand.press@gmail.com

همه حقوق محفوظ است

فهرست

صفحه	عنوان
۱۱	پیشگفتار
۱۳	بخش نخست
فصل نخست - مقدمه	
۱۳	- زبان
۱۶	- زبان دری
۲۷	- دستور زبان
فصل دوم- فونولوژی «واکشناسی»	
۳۸	- فونیم و گرافیم
۳۹	- اقسام فونیم در زبان دری
۴۰	- فونیمهای اول (واکه)
۴۱	- واولها و اشکال نمایشی آن ها در واژه
۴۵	- فونیمهای کانسونات (همخوان)
۵۰	- الوفون
۵۰	- فونیمهای شبه اول
۵۱	- فونیمهای مرکب
۵۱	- واولهای مرکب (دفتانگها)
۵۱	- کانسوناتهای مرکب (کلستر)
۵۲	- فونیمهای زبر زنجیری

صفحه	عنوان
۵۲	۱- فشار
۵۲	۲- آهنگ
۵۴	۳- وصل و فصل
فصل سوم- مورفولوژی «واژکشناسی»	
۵۵	- ساختمان مورفیم
۵۷	- اقسام مورفیم در زبان دری
۵۹	- اقسام مورفیمهای بسته
۵۹	- اشکال ساختمانی
۵۹	۱- پسینه و پیشینه ها
۶۰	۲- نشانه عطف
۶۱	۳- نشانه های ربط
۶۲	۴- نشانه های اصوات
۶۳	- وندها در زبان دری
۶۳	- پیشوندها
۶۳	- پیشوندهای صرفی
۶۴	- پیشوندهای واژه ساز
۶۴	- پسوندها
۶۴	- پسوندهای صرفی
۶۶	- پسوندهای واژه ساز
فصل چهارم- ساختمان کلمه	
۶۹	- کلمه ساده
۶۹	- کلمه ساخته
۶۹	- کلمه آمیخته
۷۰	- انواع کلمه های آمیخته
۷۴	- انواع کلمه از نگاه معنی و ساخت

صفحه	عنوان
۷۴	- اسمیه ها (گروه اسم)
۷۴	- نخست - اسم
۷۵	۱- اسم ذات و معنی
۷۵	۲- اسم خاص و عام
۷۶	۳- اسم معرفه و نکره
۷۸	۴- جمع اسم و اسم جمع
۸۰	۵- اسم زمان و مکان
۸۰	۶- اسم آله
۸۱	۷- اسم مصغر
۸۱	۸- اسم صوت
۸۲	۹- اسم مبهم
۸۳	حالت اسم
۸۳	۱- حالت فاعلی
۸۳	۲- حالت مفعولی
۸۳	۳- حالت اضافی
۸۳	۴- حالت متممی
۸۴	۵- حالت ندایی
۸۴	دوم- صفت
۸۴	۱- صفت عادی
۸۵	۲- صفت مقایسی برتر
۸۶	۳- صفت مقایسی برترین
۸۶	۴- صفت پرشی
۸۶	۵- صفت نسبتی
۸۶	۷- صفت مفعولی
۸۹	سوم - ضمیر

صفحه	عنوان
۸۹	۱- ضمیر شخصی
۹۱	۲- ضمیر مشترك
۹۱	۳- ضمیر اشاره
۹۲	چهارم- عدد
۹۲	۱- عدد اصلی
۹۳	۲- عدد توصیفی
۹۴	۳- عدد توزیعی
۹۴	عدد کسری
۹۵	قیود
۹۵	انواع قید
۹۶	گروه فعل
۹۷	۱- ریشه فعل
۱۰۱	۲- اشخاص فعل
۱۰۲	۳- وجوه فعل
۱۰۴	۴- جنبه های معنوی فعل
۱۰۵	۵- صیغه، فعل
۱۰۷	۶- زمانه، فعل
۱۰۷	- فعل ماضی و انواع آن
۱۱۰	- فعل حال و انواع آن
۱۱۲	- فعل مستقبل

فصل پنجم

۱۱۴	تجزیه و تحلیل
-----	---------------

فصل ششم- تغییرات فونیمی در زبان دری

۱۱۸	- ابدال
۱۲۴	- افزایش

صفحه	عنوان
۱۲۷	- کاهش
۱۳۵	- تقلیب
۱۳۷	- همگونسازی و ناهمگونسازی
۱۴۱	- بخش دوم

بخش دوم

فصل نخست - مقدمه

۱۴۱	- نحو
۱۴۶	- نگیم

فصل دوم - عبارت

۱۵۰	- انواع عبارت در زبان دری
۱۵۱	- نخست - انواع عبارت اسمی
۱۵۵	- دوم - انواع عبارت فعلی
۱۵۶	- هسته و وابسته عبارت
۱۵۷	- عبارتهای درون مرکز و برون مرکز
۱۵۸	- عبارتهای استوار و نا استوار

فصل سوم - گفته

۱۶۰	- نخست - گفته های بسته
۱۶۰	- دوم - گفته های آزاد

فصل چهارم - فقره

۱۶۴	- فقره های بزرگ و فقره های کوچک
۱۶۵	- فقره آزاد و فقره بسته
۱۶۶	- روابط باهمی فقره های بزرگ

فصل پنجم - جمله

- ۱۷۰-..... مشخصات عمومی جمله
- ۱۷۱-..... ویژه گیهای جمله در زبان دری
- ۱۷۱-..... ویژه گیهای عروضی جمله
- ۱۷۱-..... ۱- آهنگ
- ۱۷۲-..... ۲- فشار
- ۱۷۳-..... ۳- فصل و وصل
- ۱۷۳-..... ۴- انتخاب
- ۱۷۴-..... ویژه گیهای نحوی جمله
- ۱۷۴-..... ۱- مطابقت
- ۱۷۶-..... ۲- مرادوت
- ۱۷۶-..... ۳- مجاورت
- ۱۷۸-..... ۴- ترتیب و قوع اجزای جمله
- ۱۷۹-..... انواع جمله از نگاه شکل و ساختمان
- ۱۸۰-..... نخست - جمله ساده (فشرده و گسترده)
- ۱۸۱-..... دوم - جمله آمیخته
- ۱۸۳-..... انواع جمله همپایه از نگاه معنی
- ۱۸۴-..... ۲- جمله هسته بی (فشرده و گسترده)
- ۱۸۸-..... انواع جمله هسته بی از نگاه معنی و تابعیت
- ۱۹۴-..... ۳- جمله همپایه هسته بی
- ۱۹۷-..... حذف فقره در جمله
- ۲۰۰-..... حدود برخی از اجزای جمله
- ۲۰۱-..... ۱- حدود اسم و صفت
- ۲۰۲-..... ۲- حدود صفت و قید
- ۲۰۴-..... ۳- حدود قید و متمم

صفحه	عنوان
۲۰۵	انواع جمله از نگاه معنی
۲۰۶	۱- جمله اخباری
۲۰۷	۲- جمله امری
۲۰۷	۳- جمله تعجیبی
۲۰۹	۴- جمله پرسشی

فصل ششم - تیوریهای نحوی

۲۱۲	۱- ساختمان زبان از نگاه دستور سنتی
۲۱۴	۲- ساختمان زبان از نگاه دستور نظری
۲۱۶	۳- ساختمان زبان از نگاه دستور همه گانی
۲۱۷	۴- نظریه ساختگرایی
۲۱۹	۵- نظریه نقش گرایی
۲۲۰	۶- نظریه گلوسماتیک
۲۲۲	۷- نظریه بافتی
۲۲۴	۸- نظریه مقوله و میزان
۲۲۶	۹- نظریه رفتارگرایی
۲۲۷	۱۰- نظریه نگمیمکس
۲۲۹	۱۱- نظریه زایا گزراشی
۲۳۰	فرهنگ اصطلاحات (دانشواژه ها)
۲۳۸	پایان کتاب

پیشگفتار

«به نام جهاندار جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین مطالعه، زبان و توجه به دقایق و ضوابط آن تاریخ بسیار کهن دارد اما تا مدتی زیاد کار در این زمینه شکل نسبتاً منظم و مستقل علمی نداشته است بلکه بعضاً تنها ضمن مطالعات فلسفه^(۱) و منطق در زمینه کاری صورت گرفته و بعضاً از قواعد دستوری يك زبان در ساحه مطالعات دستوری زبان دیگر استفاده شده است. اما بررسی های دستوری به صورت علمی آنگاه امکان پیدا کرد که در سده های اخیر زیانشناسی به حیث يك علم جدید به میان آمد؛ بعد از این مرحله قواعد دستوری زبان مطابق معیارهای علمی و زیانشناسی تدقیق و توضیح میگردد.

دستور زبان دری هم که در گذشته کاملاً به روش کلاسیک و عنعنی تهیه و تدقیق میگردد، اخیراً از اینکه بخشی از دانش زیانشناسی به حساب می آید موافق به اساسات همین دانش مطالعه و بررسی میشود.

اینک رساله فونولوژی و مورفولوژی دری روی همین اساس مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته است یعنی که در آنها موضوعات دستوری زبان دری با نظر داشت پرنسیپهای زیانشناسی تالیف و آماده گردیده است.

اینجا دستور زبان دری در دو بخش تدوین شده است: یکی مورفولوژی یا صرف که در آن از مورفیم یا واحدهای لفظی زبان دری و دگرگونی و ساخت آن بحث میکند، از اینکه در این بخش در زمینه ساخت و تغییرات فونیمی مورفیمها، شناخت فونیمهای زبان مهم میباشد از آنرو نخست فونولوژی دری

۱- این گونه دستور به نام دستور فلسفی زبان «*Philosophical grammar*» یاد شده است. (جان.

تی. واترمن، سیری در زیانشناسی، ترجمه بدره بی، ۱۳۴۷، ص ۱۳)

منحیث پیش درآمدی در نظر گرفته شده است. پس از مطالعات فونیمها، طرز تشکل و انواع آنها بحث روی موضوعات مورفولوژیکی زبان دری صورت میگیرد.

و بدین گونه بخش دوم این دستور را نحو (سنتکس) دری احتوا میکند که در بخش اخیر آن تیوریهای نحو ارائه شده است. این نحو به اساس تکمیکس که یکی از روشهای مهم مطالعات نحوی میباشد تهیه و تدوین گردیده است و در آن از تکمیم یا کوچکترین واحد نحوی آغاز شده انواع تکمیم و جمله، ساختمان و روابط باهمی آنها مورد بررسی و تشریح قرار گرفته است. البته در اخیر ضمن متودهای جدید و پژوهشهای تازه در نحو از نظریه تکمیکس هم بحث به عمل آمده است.

این کتاب به درجه نخست کتاب درسی پوهنتونی است و نیز در فراگیری یک زبان بیگانه در زمینه فهم مقولات و موضوعات دستوری و درک معادلات اصطلاحاتی میان دو زبان (زبان خود و بیگانه) منبع مطمئن و قابل استفاده میباشد.

از دانشمندان گرانقدر و پژوهشگران گرامی تمنا میشود که اگر در زمینه مطالعه هر بخش، نکاتی قابل تذکر دریاوند از یادآوری آن بر نگارنده منت گذارند تا بعداً در نظر گرفته شود.

پوهاند دکتور محمد حسین یمین

بخش نخست

فصل نخست

مقدمه

زبان (Language)

پیدایش زبان، وضع لغات و اسامی و به هم بستن کلمات و پرداختن جمله و عبارات یکی از کارهای برجسته بشر در دوره های باستان می باشد که راه را برای آموزش و پرورش و انتقال فرهنگ و تمدن و هنر به نسلهای بعدی و نگهداری و تکمیل و توسعه آنها هموار ساخت. اگر این ابداع و ابتکار بشری نبود تمدن و هنر بدین مراحل عالی رسیده نمیتوانست.

در واقع تاریخ پیدایش زبان با تاریخ آفرینش بشر و تشکیل دسته و جماعات مرتبط است یعنی زبان از همان هنگامی که بشر به حیات گروهی پرداخت با وی همراه بوده است. چه بدون آن ارتباط میان افراد يك جامعه تأمین شده نمیتواند البته همچنانکه انسان های اولی حیات بدوی داشته اند همان گونه این وسیله، ارتباط یعنی زبان هم ساده و ابتدایی بوده است. بدین صورت سرگذشت زبان مانند سرگذشت حیات بشری طولانی بوده مراحل متعدد و گوناگونی را پیموده است، البته مطالعه آن بحثی پهناور و وسیع را احتوا میکند.

به صورت کلی بر نوع وسیله، مفاهمه و ارتباط باهمی میان افراد زبان گفته میشود چه این ارتباط توسط اشارت انجام گیرد، چه به وسیله علائم و

چه به واسطه راه های دیگر. مثلاً وقتی دو نفر دست یکدیگر را می فشارند از شدت و دوام و گرمی و فشار یا سستی و سردی و شلی آن، درجه علاقمندی و محبت همدیگر یا عکس آن را حس میکنند و یا گاهی از حرکات و علاماتی که در چهره شخصی هویدا میگردد به ناراحتی و اضطراب یا شادی و آرامش درونی او پی برده می شود و این ها همه به مفهوم عام خود زبان است و تاریخ پیدایش آن بر زبان معمول و متکامل امروزی مقدمتر می باشد. و اما زبان به مفهوم خاص آن عبارت از: سیستم صوتی رمزی (سمبولیک) وضعی، میثاقی، اکتسابی و اجتماعی است که افراد يك جامعه لسانی آنرا به منظور افهام و تفهیم به کار میبرند. در این جا مقصود از سیستم اینست که هر زبان دارای نظام و قواعد مشخص میباشد و صوتی یعنی که صورت اصلی و اساسی هر زبان گفتار یا سخن گفتن است که زبان ملفوظ یا شنیدنی گفته میشود، رمز یا سمبول یعنی نشانه‌یی که در يك زبان بر چیزی دلالت کند و رابطه میان دال و مدلول معنی و مفهوم را به میان میآورد و این سمبولها همه وضعی و میثاقی میباشد. (۱)

همچنان اکتسابی و اجتماعی بدین معنی است که زبان فطری نیست، بلکه کسب میگردد و آنهم از اجتماع فرا گرفته میشود، بدون اجتماع نه به میان آمده میتواند و نه بدان ضرورتی میافتد؛ البته استعداد زبان آموزی در انسان طبیعی و فطری است.

رمزها و نشانه‌ها در هر زبان همه صوتی اند و این بدان معنی است که انواع دیگر وسایل مفاهمه از قبیل زبان اشاره‌یی، زبان علامه‌یی و زبان نگارش را از نگاه تعریف و شرح علمی زبان نمیتوان، زبان گفت. واحد گفتار در همه زبانها جمله است یعنی انسان به هر زبانی که سخن می گوید آنرا با بیان جمله‌ها انجام میدهد، پس اجزای سازنده زبان عبارت است از: جمله، فقره، عبارت، کلمه، مورفیم، فونیم.

جمله‌ها اگر ساده نباشند یعنی مرکب و مختلط باشند، از دو یا چند فقره

(Clause) ساخته میشوند. جمله های ساده و فقره های جمله های مرکب و مختلط از عبارت ها (Phrases) و کلمه ها (Words) پدید می آید، عبارت ها از کلمه ها و مورفیم ها (Morpheme) ساخته می شوند. همچنان کلمه ها از يك یا چند واژك (مورفیم) تشکیل میگردند. مورفیم خود از فونیمها (Phoneme) ساخته می شوند. البته این امر واضح می سازد که زبان بشری در درجه اول دستگاهی است متشکل از علایم صوتی، یعنی اینکه زبان از صداها تشکیل شده است نه از حروف و این صداها به منزله عناصر سازنده یی هستند که زبان از اجتماع آنها به وجود می آید. (۱)

بنابر این قبل از اینکه محقق زبان بتواند درباره فهم چگونه گی ساختمان و نحوه کاربرد زبان قدمی بردارد، باید درباره صداها ی زبان بررسی نماید. بدینگونه که: چطور این صداها به وسیله اندامهای گویایی تولید می شوند؟ چسان باید آنها را طبقه بندی کرد؟ چگونه این صداها در زبان بخصوص که او مطالعه میکند به کار برده میشوند؟ و بدین ترتیب تحقیقات خود را پیرامون اجزای بزرگ و بزرگتر زبان ادامه بدهد.

زبان دری (Dari Language)

به طور کلی اگر زبانهای محلی را در شمار بیاوریم عدهء السنهء جهان را بین دو نیم و سه نیم هزار خواهیم یافت و به صورت اوسط گفته میتوانیم که پسر به سه هزار زبان تکلم میکند گذشته از آن شمارهء السنهء بیکه امروز در روابط بین کتله های بشری دارای اهمیت است، تقریباً بالغ به پنجاه زبان میشود و اما از نظر فرهنگی باید در جهان به کمتر از سی زبان اهمیت قایل شد. ازین جاست که جمله زبانهای جهان را شاخه های ۲۵ درخت دانسته اند و یکی از آن درخت ها زبانهای هند و اروپایی است که زبان مردمان آریایی میباشد.

مؤرخان در اینکه مسکن اصلی آریاییان در کجاست، نظریه های گوناگون دارند برخی در سواحل بالتیک، بعضی در سواحل بحیرهء سیاه، عده یی در سواحل شمال شرقی بحیرهء خزر و بعضی هم در سطح مرتفع پامیر و حوزهء علیای آمو دریا و سیر دریا موقعیت آنها تخمین کرده اند.^(۱) و گویند که از آنجا به دیگر جهات مهاجرت نموده اند از همان وقت است که زبان واحد آنها به زبانهای متعدد جدا میشود، البته زبان دری نیز یکی از همان شاخه های زبان هند و اروپایی میباشد که این شاخه در اساس و به اصطلاح علمی هندو ایرانی گفته میشود و زبان دری مربوط به بخش ایرانی آن است.

زبان دری از زبان پرثوی یا پهلوی اشکانی^(۲) و با سایه گرفتن از زبان سغدی به میان آمده و زبان تخاری نیز در آن بی تأثیر نبوده است. این هر سه زبان در دو کنار رودخانه آمو، در بلخ و بدخشان و تخارستان و پار دریا در ساختمان زبان دری به حسب مراتب در طی چندین قرن پیش از اسلام دخیل

۱- آریانا دایرة المعارف، ج ۱، المجمع دایرة المعارف افغانستان، کابل، ۱۳۲۸، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۲- پهلوی اشکانی به نام پهلوی شمالی یا پهلوی پارتی نیز یاد میشود.

است. (۱) چون زبان سفدی در نگارش آثار مذهبی مانویان، بودایان و ترسیان نسطوری چندین قرن متداول بود و زبان علمی آسیای میانه به شمار میرفت احتمال زیاد دارد که رکن اساسی منشأ زبان دری به آن تعلق گیرد.

پس از کشف آثار زبان های پهلوی اشکانی و سفدی از خرابه های شهر تورفان^(۲) پهلوی دو مفهوم معین پیدا کرده است یکی پهلوی اشکانی و دیگری ساسانی که به نام پهلوی جنوبی نیز یاد میشود زیرا مرکز آن فارس (ایالت جنوبی ایران) بود. این دو پهلوی از چندین رهگذر باهم اختلاف دارد. نخست از نظر ریشه که پهلوی اشکانی به زبان اوستا وابسته گی دارد و پهلوی ساسانی به فرس باستانی (زبان دوره هخامنشی ها) و البته فرس باستان به نوبت خود به اوستا ارتباط دارد.

دوم از حیث مبدأ و منشأ که پهلوی اشکانی در سرزمین های دو طرف آمو و ناحیه های شمال شرق، شمال و شمال غرب افغانستان و پهلوی ساسانی در فارس یعنی در جنوب ایران به وجود آمده و پرورش یافته است. سپس در يك دیگر تاثیر کرده اند.

سوم از نظر زمان که پهلوی اشکانی در سه قرن پیش از میلاد و سه قرن میلادی رایج بوده ولی پهلوی ساسانی از قرن سوم میلادی تا قرن چهارم هجری (یعنی تا شروع قرن یازدهم میلادی) رواج داشت. چارم از نگاه رسم الخط که اگرچه رسم الخط هر دو زبان از آرامی اقتباس شده بود، مگر باهم اختلاف بارز داشت.

در واقع مبدأ جغرافیایی و همچنان روشن شدن وجود زبان پهلوی اشکانی و زبان سفدی و تخاری همه دلایلی است برینکه زبان دری در افغانستان و دو طرف دریای آمو به میان آمده است، البته با مایه گیری از زبان پهلوی اشکانی و کسب تاثیر لغوی و دستوری از زبانهای سفدی و تخاری. (۳) سلاست و

۱- کهزاد احمدعلی، کتاب افغانستان، انجمن آریانا دایرة المعارف ص ۱۶۲-۱۶۳.
 ۲- تورفان شهری بوده در ترکستان چین که مرکز مانویان بود و بعد از هجوم مغل ویران شده به تدریج روی آترا رنگ پوشانیده است. (سبک شناسی ج ۲ ص ب)
 ۳- آریانا دایرة المعارف، جزء سیزدهم، حصه نهم، ص ۴۲۹. الهام، زبان دری، پوهنهی زبان و ادبیات، چاپ گستتر، ص ۸.

پخته گی و روانی زبان دری در عصر صفاریان و سامانیان میرساند که این زبان به صورت آنی و بدون مراحل ابتدایی به وجود نیامده بلکه آنکه سابقه چند صد ساله داشته است. چنانکه مراحل ابتدایی آن تا قرن پنچ و چار و حتی سوم مسیحی یا کم از کم دو نیم قرن قبل از عهد اسلامی جلو برده میشود. بنابراین میتوان گفت که زبان دری در قرن پیش از اسلام و شاید در سده نخست هجری شکل ابتدایی داشته و در ایجاد آن البته نقش پهلوی اشکانی قابل توجه است. (۱)

در مورد اینکه زبان دری دنباله پهلوی اشکای است نه دنباله فارسی میانه باید حقایق ذیل را در نظر گرفت:

الف: تأسیس دولت اشکانی (پارتی)

ب: تأسیس دولت ساسانی

ج: نفوذ و تسلط زبان هر کدام از این دو دولت در ساحه وسیع حکمروایی آنان به حیث زبان رسمی و کتابتی.

در ارتباط به تاریخ دولت اشکانی منابع زیادی در دست است، منابع یونانی رومی - تلخیصی از کتاب گمشده تروگوس توسط یوستی نوس تاریخ بلوتارک، استرابون و ماسلینوس...

منابع ارمنی - تاریخ خروپوت ارمنی الاصل.

و نیز منابع سریانی، عبری و دوره اسلامی.

بعد از تأسیس دولت سلوکی توسط سلوکوس در ساحه یی که از شمال رود جیحون و از جنوب رود سند را نیز احتوا میکرد در دوره نواسده اوتشوخوس (۲۶۰-۲۴۶ ق. م) دولت یونان باختر با سغد و مرو متحد شده به پیشوایی دیودوتوس نام یونانی از دولت سلوکی جدا شد؛ مقارن همین احوال مردم پارت به سرکرده گی ارشک نامی در (۲۵۰ ق. م) و علیه یونانیها قیام کردند، از این تاریخ است که دولت اشکانی در شمال غرب باختر، شهر نسا

۱- عبدالقیوم قریم، تاریخ ادبیات دری از دوره های باستان تا پایان قرن ۴ هجری، پوهنهی زبان و ادبیات، ص ۲۴. آرناتا دایرة المعارف، المچمن دایرة المعارف افغانستان، جزء ۱۲، کابل ۱۳۳۴، ص ۴۲۵-۴۲۹.

(عشق آباد امروز) تأسیس میگردد. (۱)

ارشک از مردم باختر (باکتریا) بود. وی با برادرش تیرداد از باختر به پارت آمد. عشیره ارشک یکی از شاخه های منشعب از قوم داهه بنام پارتی بود؛ چراگاههای این قوم دران زمان در باکتریا در کنار رود اخوس (نجد فعلی) قرار داشت. (۲)

در بند سوم کتیبه الف نقش رستم نزدیک تخت جمشید که داریوش در آن به ذکر نام یکایک از ممالک مفتوحه و تابعه خود پرداخته، پارت را بعد از ماد و عیلام سومین ایالتی میداند که به وی باج میدادند. (۳) گوتشمند زبان پارتی را حد متوسط بین مادی و سکایی و آمیخته از هر دو میداند؛ بالنتیجه گفته میشود که پارتی ها از آریاییهای باختر بوده به یکی از زبانهای میانه آرینی گفتگو میکردند. (۴)

اردشیر بابکان پس از شکست اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در هرمزدگان در خوزستان در سال ۲۲۴ میلادی سلطنت ساسانی را (در تیسفون) بنیاد نهاد. دولت ساسانی تا سال ۶۵۰ میلادی ادامه یافت.

از این تشریحات مختصر واضح میگردد که پس از هخامنشی ها و دوره یونان و باختر در سرزمین فارس و بین النهرین دولت مقتدر پارتی که زبان شان را پهلوی اشکانی میدانند بنیاد نهاده شده است؛ و این زمانی است که هنوز از ساسانیان و زبان آنان اثری به نظر نمی رسد بلکه زبان پهلوی در سراسر امپراطوری پارتها حکمفرماست. حتی به سرزمین فارس که هنگام به اقتدار رسیدن ساسانیان زبان آنها پهلوی ساسانی گفته شد. از این نکات چنین بر می آید که این زبان (پهلوی) در ساحه باختر و نواحی آن با زبانهای سفدی، تخاری، خوارزمی و فارسی باستان در جنوب در آمیخته در امتداد زمان باعث

- ۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان و پارتیان، تألیف و ترجمه جواد مشکور و رجب نیا، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۷۵.
- ۲- ایضاً تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان و پارتیان، ص ۱۰۷.
- ۳- همانجا، ص ۱۰۴.
- ۴- ایضاً، ص ۱۰۱.

ایجاد زبان دیگری میشود که همان زبان دری میباشد. از همینجاست که بعضی ها زبان دری را زبان اشکانیان گفته اند.^(۱) از اینجا معلوم میشود که زبان دری قبل از برقراری ساسانیان در نواحی باختر (باکتریا) رو به هستی میگذارد؛ چنانکه در اواخر ساسانی و آغاز دوره اسلامی نمونه هایی ازان در کتب تاریخی و جغرافیه نویسان عرب دیده شده است.

زبان دری که به زبان سره و فصیح هم موسوم شده است، از آنجا بود که در آغاز با زبانهای بازمانده از زبانهای دیگر آرنی یعنی با زبانها و لهجه های مشتق از زبان فارسی باستان مخلوط نشده و زبان شهری و درباری بوده است و در آن طرف به قول حمزه بن حسن اصفهانی که گوید زبان فارسی زبان شهرستانهای فارس است.^(۲) فارسی میانه هم منسوب بدانجا بوده است. با در نظر داشت زمان و مکان زبانهای پهلوی اشکالی و فارسی میانه همه نظریه های مغشوش کننده در ارتباط ایجاد و انتساب زبان دری برطرف میشود؛ بدین معنی که زبان پهلوی اساساً همان پهلوی اشکانی است که در سراسر امپراطوری پارتها شایع بود و حتی که زبان ساسانیان بازمانده از فارسی باستان را تحت نفوذ قرار داده و به همین گونه به نام پهلوی ساسانی مجهول شده است.

و اما با به میان آمدن ساسانیان که زبان آنها بازماندهء فارسی باستان و همان فارسی میانه میباشد در هنگام نفوذ و اقتدار آنان حتی در باختر رایج میگردد و به مرور زمان اصطلاح فارسی بر زبان دری یا در کنار آن به شکل فارسی دری از اوایل دورهء اسلامی به بعد معمول میگردد و هم ممکن پارسی دری در اصل پارتی دری بوده باشد (به گونهء پهلوی و پرتوی). زبان دری در برابر و در مقایسه با ویژه گیهای لغوی و دستوری زبان پهلوی و فارسی میانه، اساساً با پهلوی اشکانی مشابهت به هم میرساند؛ مثلاً:

۱- جلال همایی، تاریخ ادبیات ایران از ازمتهء قدیم تاریخی تا حملهء مغول، تهران: کتاب فروشی فروغی، ب ت، ص ۱۶۱.

۲- حمزه اصفهانی، التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ص ۶۷؛ خانلری تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸، ص ۲۴۸.

- ۱- لغاتی از زبان سغدی و خوارزمی که در ساحه زبان پهلوی معمول بوده است به دری انتقال کرده و چنین لغات در فارسی میانه دیده نمیشود.
- ۲- واژه هایی در فارسی میانه دیده میشود که از واژه های اساسی و مهم بوده اما در دری به مشاهده نمیرسد؛ مثلاً: برزیدن، احترام کردن؛ چاشتی - آموختن؛ و خشک - خاطره، پیم، شیر، زره - دریا پیواختن، جواب دادن.^(۱)
- ۳- در انتقال واژه ها از دوره های قبلی يك واژه در فارسی میانه به تخفیف فونیم مواجه میشود و در دری به تعویض؛ مثلاً در فارسی میانه واژه های «روح، دات» به گونه «رو، دا» درآمده و در دری گفته میشود: «روز، داد».
- ۴- ضوابط صرفی زبان دری با فارسی میانه موافقت ندارد؛ مثلاً در پهلوی وندهای ضمیری قبل از اصل آید؛ چون ام گیت (گفتم)، امان گیت (گفتیم)، ات اگیت (تو گفتی) و در لهجه های بازمانده از پهلوی اشکانی و در دری گفته میشود: گفتم، گفتیم، و گفتی یعنی که پسوند ضمیری را می پذیرد.
- ۵- کاربرد وندها در پهلوی و فارسی میانه شکل ویژه خود را دارد؛ مثلاً در فارسی میانه (اکار) با پیشوند نفی /-ا/ و در پهلوی بیکار با پیشوند /بی-/.
- با لست صفت عادی با پسوند «ست» بلندترین در دری صفت عالی با پسوند /ترین/؛ خوشتوم فارسی میانه؛ خوشترین، دری صفت عالی با پسوند /ترین/.^(۲)
- حقایق چنین مینماید که تحولات تاریخی و اجتماعی در درازمدت زبانهای حوزه آریایی نشین را به تغییرات بسیار عمیق و گسترده مواجه ساخته است

۱- ادب طوسی، بحثی درباره زبان فارسی، مجله ارمغان، سال ۵۶، شماره ۱۸، ص ۴۴.

۲- رستارگروا، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه شادان، ص ۳۹، ص ۷۱.

تا آنجا که گاهی یکی از زبانها و لهجه ها بنا بر کسب اقتدار و حکمروایی صاحبان آن بر دیگران آن زبان منحصیث زبان رسمی و کتابتی شایع شده است؛ از جمله زبان پهلوی، گویش شمالی آریاییان در عصر اقتدار پارتیان به حیث زبان رسمی قلمی و درسی بر همه قلمرو آنان معمول شده بود و پس از سقوط آنها حتی بقایای زبان شان (پهلوی) در جنوب غرب و ساحهء گویش فارسی باستان و عراق عجم، همدان و زنجان به نام زبان ولایتی یا فهلویات معمول بوده است^(۱) که نمونه هایی از آن در کلام گوینده گان آن سامان آمده است؛ چون: بندار رازی گوید:

لحن اورا من^(۲) و بیت پهلوی
 زخمهء رود و سماع خهنروی
 و اینهم يك دو بیتی از فهلویات بابا طاهر عریان:
 دیدم آلاله یی در دامن خار
 وتم^(۳) آلالیساکی چینمت بار
 بگفتا باغبان معذور میدار
 درخت دوستتی دیر آورد بار

و به همین گونه بعدتر زبان فارسی میانه، دنبالهء فارسی باستان و شکل منکشف لهجهء استخری، در عصر ساسانیان بر همه قلمرو تحت نفوذ آنان حتی باختبر به حیث زبان رسمی متداول شده^(۴) با زبان دری که در حال تکوین از زبان پهلوی بوده و به موازات فارسی میانه وجود داشته است^(۵) در آمیخته و حتی شاید نام خود را به آن داده باشد. از همان جاست که زبان دری در آغاز پیدایش آن (ممکن پارتی بوده) در آثار شعرا و ادبا به نام دری، پارسی دری و

۱- جلال همای، تاریخ ادبیات ایران... انتشارات فروغی، ص ۱۶۵-۱۶۷. شمس قیس رازی، المعجم، به تصحیح قزوینی تهران، ب. ت. ص ۱۷۳.

۲- نوعی از خواننده گمی و گوینده گمی مردم پارس به زبان پهلوی (برهان قاطع).

۳- وتم = گفتن موافق به ترکیب مورفولوژیکی زبان دری که در فارسی میانه به شکل (ام گت) میتواند باشد.

۴- محسن ابوالقاسمی، رهنمای زبانهای باستان ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۶.

۵- فرشید رود، دستور امروز، تهران، ۱۳۴۸، ص دوازده.

پارسی به کار رفته است. بنابراین ادعای اینکه زبان دری دنباله زبان فارسی میانه و از جمله زبانهای گروپ جنوبی باشد^(۱) قابل تأمل و تردید است.

شاهد دیگر اثبات اینکه به دنباله زبان پهلوی اشکانی، زبان دری در باختر به موازات فارسی میانه وجود داشته آثاری است که به زبان دری در باختر و حوالی آن به جا مانده است. این آثار کم و قابل اغماض نیست بلکه در آغاز دوره اسلامی و در قرون ۱-۴ هجری تعداد کثیری از شعراء و ادبا در باختر و جوانب آن با آثار به جا مانده از خودها ثابت ساخته اند که زبان دری ویژه نواحی شمال افغانستان امروز و مهد زبان پهلوی بوده است و این نکته در فرهنگها نیز تایید شده است چنانکه در فرهنگ برهان قاطع آمده است که بنا بر نظر برخی ها زبان بلخ و بخارا و مرو دری بوده و به عقیده بعضی دیگر زبان دری لغت اهل بدخشان بوده است، و برخی دیگر در رابطه به اینکه ریشه زبان دری پهلوی بوده است سابقاً زبان اهل بلخ و بخارا را پهلوی گفته اند.

اینک از شعرای معروفی نام میبریم که از آغاز تا سده چهارم هجری در باختر و حوالی آن یا خراسان دوره اسلامی و یا افغانستان امروز آثاری به زبان دری از آنها باقیمانده است در حالیکه در همین اوان جزئی ترین اثری به زبان دری در فارس یا ایران امروز دستیاب نمیشود. شعرای متقدم زبان دری و مختص به سرزمین باختریان و خراسان گذشته از سرود کرکوی و شعر ابن مفرغ در (۶۰) هجری و صرف نظر از ترانه کودکان بلخ در (۱۰۸) هجری، عبارت اند از حکیم ابوحفص سفدی که به قولی در قرن اول هجری^(۲) و به قولی در قرن دوم هجری میزیسته، ابوالعباس مروزی قرن دوم هجری، حنظله یادغیسی، محمود وراق هروی، وصیف سکزی، بسام کرد خارجی، فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی و بعضی دیگر قرن سوم هجری، ابوشکور بلخی،

۱- منابع زبانشناسی ایران، ج ۱، زبانهای نو ایرانی، گروپ جنوب غربی، مسکو، ۱۹۸۲، ص ۵.

۲- رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۳، ص ۴۰.

ابوالمؤید بلخی، شهید بلخی، کسایی مروزی، مسعودی مروزی، منجیک ترمذی، ابوشعیب هروی، ابو عبدالله محمد ولوالجی، بدیعی بلخی، خسروی، سرخسی، عماره مروزی، مرادی بخارایی، رودکی سمرقندی و آغازگر شاهنامه دقیقی بلخی، رابعه بلخی قرن چارم هجری؛ و از نویسنده گان و دانشوران دوره آغازین زبان دری میتوان از ابومعشر بلخی، جیهانی وزیر منصور سامانی، ابوالفضل بلعمی، ابوعلی بلعمی مترجم تاریخ طبری، نگارنده کتاب حدودالعالم، نویسنده مقدمه شاهنامه ابومنصوری، مرفق الدین هروی صاحب کتاب الابنیه و بعضی دیگر نام برد.

رویهمرفته تا آغاز قرن پنجم هجری اثری به زبان دری در سرزمین فارس به نظر نمی رسد. در واقع زبانی که آنجا در این آوان متداول بوده همان فارسی میانه بوده است که از اختلاط زبان اشکانیان یعنی زبان پهلوی با فرس قدیم به میان آمده و معروف به پهلوی ساسانی شده است که اصلاً همان فارسی میانه است. برای تایید این مدعا پاراگرافی از قول جلال همایی را از کتاب وی (تاریخ ادبیات ایران) نقل میکنم: «نهایت امر آنکه زبان پهلوی از همه بیشتر (در فارس) رواج داشته و تقریباً زبان رسمی فارسیان محسوب میشد. این حال تا حدود قرن سوم هجری امتداد داشته و ازان تاریخ به بعد زبان اهالی خراسان و ماوراء النهر یعنی زبان سغدی (۲) که نزدیک به زبان دری است جانشین زبان پهلوی و تدریجاً تمام شعب فارسی را زیر دست ساخته و بالاخره از عمومیت انداخته است.» (۱)

گفتیم زبان دری تا قرن چارم هجری منحصر به خراسان و ماوراء النهر بود و بحیث یک زبان علمی و ادبی، پخته و روان آثار منشور و منظوم دران نگاشته میشد و تا این زمان در فارس یا ایران امروز حتی یک شعر و یک رساله هم به این زبان دیده نشده است. تا آنکه در اواخر عصر سامانی و اوایل غزنوی راه نفوذ آن به طرف غرب خراسان باز شد.

کلمه دری را بعضاً منسوب به (دره) میدانند همانگونه که اصطلاح کبک

۱- جلال الدین همایی، تاریخ ادبیات ایران از ازمته قدیم تا حمله مغول، تهران: فروغی، ب. ت، ص ۴۵۵.

دری معمول است و چنانکه صورت نسبتی مکه به شکل مکی و بصره به شکل بصری گفته میشود و گوینده که روستاییان در دره های کوه بدان تکلم میکردند. همچنان آنرا زبان فصیح نیز گفته اند بدین معنی که مخلوط به زبان دیگر نبوده است. برخی هم آنرا به دربار و درگاه نسبت دهند و دلیل آورند که به درگاه شاهان و حکمروایان بدان تکلم میشده است و نیز بنا بر ارتباط خیلی قریب آن با زبان تخاری کلمه دری را مخفف (تخاری) و مشتق ازان دانند چنانکه کلمه تخاری نخست (تخری) شده سپس به شکل (تخری) به سکون دوم درآمده است و بعداً نسبت داشتن مخرج مشترك /تح/ به /د/ تبدیل شده و کلمه دری به میان آمده است.

اصطلاح دری از قدیم و همواره در آثار شاعران و دانشمندان دیده شده است که اینک چند نمونه در زمینه آورده میشود:

فردوسی:

بفرمود تا پارسی دری
نوشتند و کوتاه شد داوری
یکی تازه کن قصه زدهشت
به نظم دری و به خط درشت

نظامی:

گزارنده داستان دری
چنین داد نظم گزارشگری

ناصر خسرو:

من آنم که در پای خوکان نریزم مراین قیمتی در لفظ دری را

سعدی:

هزار بلبل دستان سرای عاشق را ببايد از تو سخن گفتن دری آموخت

حافظ:

ز شعر دلکش حافظ کشی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

عنصری:

ایا به فصل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

فرخی:

خاصه آن بنده که ماننده من بنده بود
مدح گوینده و داننده بهر الفاظ دری

سنایی:

شکرلله که ترا یافتم ای بحر سخا
از تو صلت ز من اشعار به الفاظ دری

دستور زبان (Grammar)

دستور زبان مطالعه علمی و منظم زبان است. البته مطالعه علمی عبارت از تطبیق يك طرز العمل منطقی است. مطالعه علمی نه تنها به علوم طبیعی، بلکه به تمام علوم و حتی موضوعات روزمره هم ارتباط میگیرد. بدینسان دستور نویسان معاصر اکنون به طرح دستوری می پردازند که شرح منطقی کامل و استواری از نحوه عملیه زبان باشد. یعنی هدف دستور علمی زبان، تشریح عمومی حالات و عملیات زبان میباشد.

دستور نویسان قدیم غرب نیز در تلاش کشف قواعد منطقی زبان بودند، ولی نظر عمومی این بود که لاتین منطقی ترین زبانهاست، بنابراین میخواستند قواعد زبانهای مختلف را به اساس قواعد زبان لاتین بنا کنند به روی همین تقلید زبان دری در گذشته بر اساس قواعد زبان عربی نیز شرح میشده است در حقیقت آنگاه قواعد زبان بدون تغییر و تجویزی پنداشته می شد، یعنی آن دستورها استعمال زبان را به دیگران سفارش میکرد. دستوردانان پیشین یا به این حقیقت ملتفت نبودند که زبان تغییر میکند یا این تغییر را فساد در زبان و انحراف از تجاویز خود میانگاشتند. ازینجاست که در دستورهای قدیم دری تعریف آن چنین آمده است.

«دستور زبان علم درست گفتن و درست نوشتن است.» و یا «دستور زبان عبارت از مجموعه قواعد و قوانینی است که با رعایت آن در گفتار و نگارش از ارتکاب خطا و لغزش مضمون میمانیم.»

اینگونه تعریفات نظر به عللی از اصول و موازین علمی بدور است. زیرا در تحقیقات دستوری، زبان جبراً تابع قوانین ساخته نمی شود. اهل يك زبان بدون مطالعه دستور آن زبان، درست سخن میگویند و زبان خود را بدون

ارتکاب خطا بکار میبرند. مقصود اصلی از نوشتن دستور زبان این نیست که به گوینده گان اصلی يك زبان گفتار و نگارش بی عیب را بیاموزاند یا چنان قواعدی را بر زبان تحمیل کنند که مردم به هنگام گفتار و نگارش به رعایت آن مجبور و مکلف باشند، بلکه دستور زبان مطالعه شعوری زبان است یعنی شرح نظام ساختمان زبان است بطور آگاهانه؛ دستور نویسان بعدی (در حدود قرن ۱۸) با نظرداشت تغییرات و تحولات زبانها و مطالعه سرگذشت آنها به مقایسه زبان های گوناگون پرداختند و در نتیجه تغییر و تحول را در تمام زبانها به حیث يك حقیقت قبول کردند. بالاخره در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم دستوردانان به ایجاد لوازم و اسباب بهتر مطالعه و تشریح زبان دست یافتند و بدین صورت تالیفات زیاد پیرامون مطالعه و تحقیقات زبان های معاصر پدیدار گشت. (۱) بنابر آنچه گفته شد دستوره های زبان را به اساس قدامت و انکشاف به سه کتگوری عمده میتوان دسته بندی کرد. (۲)

۱- دستوره های کلاسیک و عنعنی Traditional Grammar

۲- دستوره های مقایسی تاریخی Comparative Historical Grammar

۳- دستوره های ساختمانی و ساختاری Structural Grammar

دستورنگاران معاصر زبان را طوری که هست تشریح کرده اند نه چنانکه باید باشد. آنها نظر به تحقیقات علمی تطبیق قواعد يك زبان را بر زبان دیگر نادرست ثابت کرده اند. این يك موضوع کاملاً واضح است که هر زبان از خود مشخصات و خصوصیات جداگانه دارد و نمیتوان اساسات يك زبان را بر دیگری صد در صد تحمیل و تطبیق کرد. چه نظر به روش نوین در دستور نگاری واضح شده است که دستور زبان، یکی از شعبه های مهم زبانشناسی تشریحی میباشد و دستور نویسی متکی بر اساسات زبانشناسی تأکید میکند که هر زبان دارای ساختمان و نظام دستوری منحصر به خود آن زبان است.

۱- ر. ک. جان. ت. واترمن، سیری در زبان شناسی، ترجمه فریدون پدیده، تهران ۱۳۴۷، ص ۲۰۹۵-۲۰۹۶، دستور زبان، چاپ گستر، پوهنهی زبان و ادبیات، ۱۳۵۸، ص ۶.

بنابراین درین زمینه باید يك زبان بدون در نظر داشتن به ساختمان زبان دیگری و تقلید از آن شرح گردد.

برای مطالعه و تحقیق بهتر دستور زبان باید شعبه های آنرا به درستی تشخیص کنیم. طوری که میدانیم زبان از ترکیب جمله و فقره ها و نیز جمله از ترتیب و ترکیب عبارت ها و کلمه ها و مورفیم ها و همچنان کلمه و مورفیم ها از ترتیب و ترکیب اصوات انسانی تشکیل میگردد. همین اصوات، مورفیم ها و کلمه ها و هم عبارت ها و جمله های زبان هر کدام دارای قوانین و ضوابط خاص و مشخص میباشد و جمعاً نظام ساختمان يك زبان را میسازد. بدین صورت هرگاه بخواهیم ساختمان زبانی را تشریح کنیم، در حقیقت ساختمان اصوات، ساختمان مورفیم ها و کلمه ها و ساختمان عبارات و جمله های آنرا تشریح میکنیم. از این رو مطالعهء زبان به شعبه های ذیل تقسیم میگردد:

- ۱- نظام ساختمان صوتی یا فونولوژی
- ۲- نظام ساختمان صرفی یا مورفولوژی
- ۳- نظام ساختمان نحوی یا سنتکس
- ۴- مطالعهء تغییرات فونیمی یا مورفو - فونیمکس
- ۵- مطالعهء جنبه های معنوی زبان یا سیمانتکس (۱)

و اما در عرصهء دستور نگاری معاصر و دستورهای ساختمانی زبان باید گفت که امروز تمایل و توجه بیشتر به روش دستور نگاری نوینی است که در نیمهء سدهء بیستم (۱۹۵۷ میلادی) توسط چومسکی بنیاد نهاده شد و بر پایهء شناخت صوری جمله و تقسیمات آن از طریق گزارشی استوار است. منظور از صوری تشریح ظاهری جمله است، البته رابطهء ظاهری و صوری، اجزای فرعی و اصلی و پیوند این رابطه ها با مرکز ثقل جمله (فعل) را مینماید.

دستورهایی که بر پایهء این نظر نگارش می یابد دستورهایی زایشی-

۱- رابرت ۱- هال، زبان و زبانشناسی، ترجمه رضا باطنی، ۱۹۷۶ع، ص ۱۳۱.

گزارشی (Transformational Generative Grammar) نامیده میشود. در دستور زایشی - گزارشی در واقع شناخت ساختمان زبان و قالبهای گزارشی آن است که در این صورت با گزارش جمله ها منحیث قالبها و الگوها، ساختمان زبان تشریح میگردد. این گونه دستور از دو مجموعه قواعد تشکیل شده است: مجموعه قواعد زایا (Generative rules) و مجموعه قواعد گزارشی (Transformational rules).

قواعد زایا زیرینای جمله های زبان را تولید و قواعد گزارشی آن زیرینا را به روینا تبدیل میکند؛ مثلاً در اثر گزارش يك جمله به يك جزء یا ترکیب تغییر مینماید؛ به گونه نمونه: (بر چوکی نشستن) يك ترکیب روینایی و صورت ترکیب اسم فعلی را دارد؛ این جزء به كمك يك سلسله قواعد گزارشی از زیرینای (او بر چوکی نشست) مشتق شده است؛ یا (نامه نوشته شده) يك ترکیب مفعولی و روینا که (او نامه را نوشت) زیرینای آن است؛ و یا (دوا ساز) روینا و يك جزء صفت فاعلی و زیرینای آن (او دوا میسازد) میباشد.

باید گفت که از قواعد دستوری به ویژه در بخش نحو در زبان دری نظریه تکمیمکس (Tagmemics) بیشتر از همه قابل تطبیق است و در قسمت نحو در این رساله همین نظریه در نظر گرفته شده است. در ارتباط به دستور زبان فارسی دری باید گفت که در این زبان در مراحل مختلف از ۱۳۰۶ خورشیدی به این طرف در افغانستان با تألیف قواعد فارسی توسط قاری عبدالله به روشهای مختلف دستورنگاران به پژوهش پرداخته اند و تعداد زیاد دستورهایی که از طرف دانشمندان ایران نگاشته شده تحقیق در این زمینه را گسترش داده اند.

اما در این عرصه مدت زیاد دستورهای گوناگونی بر اساس دستورهای کلاسیک و عنعنی و نیمه عنعنی تدوین شده است و اخیراً دستورهای معاصر و نوین نگارش یافته است. در روند این پژوهشها در غالب دستورها در بخش صرف، عنصر سازنده زبان حروف دانسته شده و کلمه به سه گونه

جدا گردیده است:

اسم، فعل و حرف^(۱) و همچنان حروف کلمه گفته شده.^(۲) این طرحها گذشته از آنکه از نگاه بخشبندی ناقص اند و موافق به تقسیم کنی عصر افلاطون و ارسطو میباشدند، حرف را نباید کلمه گفت چه حرف فاقد ویژه گیهای کلمه میباشد؛ کلمه دارای معنای لغوی و حرف آنهم عده یی از آن دارای معنای دستوری و نامستقل است. گذشته ازان در این گونه دستورها گفته شده که کلمه، مرکب از حروف میباشد یعنی عنصر سازنده، کلمه حرف است. حالانکه عنصر سازنده، کلمه اصوات گفتار (فونیم) میباشد نه حروف؛ مثلاً کلمه، دل و گل مشکل از دو حرف اند حالانکه از سه عنصر صوتی ساخته شده اند؛ بدین گونه: /dil/ و /gul/.

در بعضی از دستورها هم کلمه بر هفت - هشت و حتی نه گونه گفته شده؛ از قبیل: اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید، حروف ربط، حروف اضافه و اصوات.^(۳) اینجا نیز سخن بر سر واژه حرف و کلمه است. از آنجاییکه حرف (گرافیم) و شکل نوشتاری فونیم (واک) است بنابراین حروف ربط (نشانه، ربط - Conjunction) و حروف اضافه (اصلاً پیشینه ها Preposition) را نمیتوان کلمه گفت. زیرا کلمه يك شکل مستقل لغوی است و واژگ بسته یا مورفیم نامستقل یعنی حروف ربط و اضافه که معنای لغوی ندارند کلمه نیستند. و نیز اصوات بعضاً خود بالاتر از کلمه و به معنای انتقال دهنده، مفهوم تام بوده حیثیت واحد نحوی را داشته میباشدند؛ مثلاً: آفرین!

۱- قاری عبدالله، قواعد فارسی، وزارت معارف کابل، ۱۳۰۶، ص ۴؛ ندیم کابلی، صرف و نحو فارسی، ص ۲؛ پنج استاد، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۱؛ بیتاب، دستور معاصر زبان فارسی، کابل، ۱۳۳۳، ص ۲.

۲- نکته سعیدی، دستور زبان معاصر دری، کابل، ۱۳۴۸، ص ۸۵.

۳- حمیدی، دستور زبان دری، ص ۳۴؛ مهرداد اوستا، روش تحقیق در دستور زبان، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۶؛ خانلری، دستور زبان فارسی، ۱۳۵۵، ص ۲۱۲؛ فرشید ورد، دستور امروز، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۳؛ حسن ناظمی، دستور نو، تهران، ۱۳۴۳، ص ۷؛ حسن ندیمی، طرح دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۱؛ ایرج دهقان، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۹.

آفرین بر تو باد)، افسوس! (تأسف میکنم) و از این گونه.
 در عده‌یی از دستورها در برخی از موارد در زمینه اشتقاقیات صرفی به استثنائات قایل شده‌اند که از نگاه معیارهای زیانشناسی ادعای نادرست است؛ تغییرات واژه‌سازی، صرفی و غیر آن بنا بر عوامل داخلی عناصر سازنده خود کلمه‌ها است؛ به‌حیث مثال گفته شده است که اسمهای مختوم به /و/ و /الف/ در جمع به پسوند /-آن/ قبل از پسوند، /ی/ افزوده میشود؛ چون جنگجو - جنگجویان، آشنا - آشنایان... و باز افزوده شده که جمع بانو - بانوان، گیسو - گیسوان از این امر مستثنا است^(۱) حالانکه /و/ در جنگجو /و/ مجهول و در بانو واو معروف بوده تحت دو حکم متفاوت می‌آیند؛ در جنگجو پسوند جمع /-یان/ و در بانو /-وان/ میباشد و هر دو الومورف یا شکل دگرگونه پسوند جمع /-آن/ اند که بانوان اصلاً /بانوان/ بوده و به سبب آمدن دو حرف همشکل و متعاقب در یک کلمه یکی آن حذف و دیگری تشدید شده است. چنانکه در تلفظ این امر به روشنی قابل درک است از همین گونه است: آهو - آهوان، بازو - بازوان، زانو - زانوان...

گاهی هم /وندها/ حرف و یا کلمه گفته شده است. مثلاً پسوند توصیفی (حروف اتصاف)، پسوند فاعلی (حروف علت) و پسوند مکان (کلمات ظرفیت) نامیده شده‌اند^(۲) و یا پیشوند های /می-همی/ استمراری، پیشوند /ب- / تأکید در بخورید، بزخم، حرف پیشین نامیده شده^(۳) که نادرستی آن به آسانی فهمیده میشود و یا در برخی از دستورها در جمله، حروف اضافه (اصلاً پیشینه‌ها) قیود هم به حساب آمده است از قبیل: بسوی، پی، میان^(۴) که اینها واژه‌های مستقل و معین و غالباً به‌حیث قید آیند نه پیشینه. برخی از دستورها عده‌یی از مورفیم‌ها را نام تازه‌یی داده‌اند به نام

۱- حسن ناظمی، دستور نو، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۴؛ بیتاب، دستور زبان فارسی، کابل ۱۳۳۳، ص

۱۹؛ قاری عبدالله، قواعد فارسی، کابل ۱۳۰۶، ص ۱۷.

۲- بیتاب، دستور زبان فارسی، ص ۷۹-۸۱.

۳- خانلری، دستور زبان فارسی، ص ۲۸، ص ۱۴۴.

۴- پنج استاد، دستور زبان فارسی، ص ۲۱۰.

(حصه چه)؛ البته، بلی، تنها، فقط، آری، خیر، اینک، گویا^(۱) حالانکه بعضی از آنها قید و برخی دیگر گفته را تشکیل میکنند.

در اکثر دستورهای زبان ضمیر یا جانشین ها به اشتباه دو گونه گفته شده اند؛ منفصل و متصل^(۲) حالانکه ضمیر متصل مستقلاً جانشین اسم نمیباشد بلکه در آخر واژه (اسم و فعل) منحنیث پسوند به کار میرود و شخص یا شی را می شناساند از همین جا است که این واژکها را پسوند ضمیری (شناسه) خوانند.

در بسا دستورها از دو گونه مفعول سخن رفته است. مفعول مستقیم و مفعول غیر مستقیم. بعد تصریح شده است که مفعول غیر مستقیم به مفعول الیه با پیشینه (به)، مفعول معه با پیشینه (با)، مفعول عنه با پیشینه (از)، مفعول فیه با پیشینه (در) و مفعول له با پیشینه (برای) جدا می شود.^(۳)

باید گفت که مفعول همان یک نوع است که فعل فاعل بر آن واقع شود، مفعولهای پنجگانه متذکره اساساً متمم فعل بوده وظیفه آن در جمله تکمیل کردن معنای فعل است، مفعول تنها با فعل متعدی می آید و معنای آن را تکمیل می سازد؛ از آنجایی که فعل لازم به فاعل تمام میشود و مفعول نمی خواهد برای تکمیل شدن معنای اینگونه فعل اسمهایی با پیشینه می آید که همان متمم های فعلی اند؛ مثلاً: فرید از خانه به بازار رفت. محمود با دوستش آمد. نجیب در خواب ترسید. اسد برای امتحان کوشید.

البته این گونه متمم ها با فعل متعدی هم می آیند حتی همراه با مفعول؛

۱- نیاز محمدوف، زبان ادبی حاضره، تاجیک، بخش مورفولوژی، دو شنبه، ۱۹۷۹، ص ۲۴۷.
۲- قاری عبدالله، قواعد فارسی، ص ۷-۹؛ حسن ناظمی، دستور نو، ص ۲۸، کمال طالقانی، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۰، ص ۲۶؛ بیتاب، دستور زبان فارسی ص ۴-۷؛ ندیم، صرف و نحو فارسی، ص ۵-۶؛ حمیدی، دستور زبان دری، ص ۵۸؛ الهام، روش جدید در تحقیق دستور زبان، ص ۱۰۵؛ ایرج دهقان، دستور زبان فارسی، ص ۱۱؛ خانلری، دستور زبان فارسی، ص ۱۹۹.

۳- قاری عبدالله، قواعد فارسی، ص ۲۵؛ ندیم، صرف و نحو فارسی، ص ۹۷-۹۹؛ بیتاب، دستور زبان فارسی، ص ۹۵-۹۹؛ حمیدی، دستور زبان دری، ص ۴۴.

مثلاً: فرید کتاب را از بازار به خانه برد. واضح است که متمم‌ها با فعلهای متعدی در جمله در رابطه به مفعول معنای فعل را تکمیل میکنند؛ مثلاً در جمله فوق (کتاب را) از يك جا به جای دیگری برد و هرگاه مفعول ذکر نگردد (از بازار) و (به خانه) نامفهوم میماند.

در برخی از دستورها در موضوع فعل و مصدر سخن گفته شده است. بدین گونه که فعلها از مصدر ساخته میشود^(۱) حالانکه موضوع بر عکس است زیرا جای صدور فعلها در زمانه های گذشته و حال ماده فعلی است؛ چنانکه ماده فعلهای ماضی، فعل ماضی مطلق سوم شخص مفرد میباشد که بدون تغییر با پیوستن وندهای صرفی و فعلهای معاون گردانهای زمان ماضی تکمیل میگردد و ماده فعلهای حال فعل امر مفرد بدون پیشوند /ب- / تأکید است که با آمدن وندهای صرفی گردانهای زمان حال تکمیل میشود.

بدین گونه به اصطلاح مصدر در زبان فارسی دری از پیوستن پسوند /ان- / با ماده ماضی ساخته میشود؛ مثلاً: نوشت - نوشتن، دید - دیدن... همچنان که در انگلیسی به اصطلاح مصدر از ماده حال با جزء to ساخته می شود؛ مثلاً go - go ، write - write ، to go - go ، to write - write... درست اینکه همین گونه مشتقات را باید اسم فعل بگوییم نه مصدر؛ مانند اینکه اسم فعل از ماده حال با پسوند /-اش / ساخته میشود؛ مثلاً: دان - دانش، کن - کنش، رو - روش...

در عده بی از دستورها جمله به گونه غیر معیاری و بی ارتباط به اساسات علمی بخشبندی گردیده است؛ چنانکه عباره ها در برابر جمله و مرکب، نوعی از جمله و مرکب ناقص به حساب آمده است^(۲) حالانکه بنا بر تعریف درست جمله واحد سخن (گفتار) و چنان يك ترکیب کلمه ها است که معنای کامل را انتقال میدهد؛ جمله از نگاه شکل دارای نهاد و گزاره میباشد

۱- بیتاب، ص ۱۲؛ ندیمی، ص ۳۴؛ حسن ناظمی، ص ۴۰؛ مهرداد و استا، ص ۴۵.

۲- قاری عبدالله، قواعد فارسی، ص ۴۷؛ پنج استاد، دستور زبان فارسی، ص ۲۳۵؛ ندیم، صرف و نحو، ص ۸۹؛ بیتاب، دستور زبان فارسی، ص ۸۶؛ ایرج دهقان، دستور زبان فارسی، ص ۵۷؛ حسن ناظمی، دستور نو، ص ۶۵-۶۷.

و عبارت یا گروه (phrase) فاقد چنین ویژه گیها است، تنها از اینکه میان اجزای آن رابطه نحوی وجود دارد و بخشی از جمله را تشکیل میکند ارتباط میگیرد به نحو. جمله در صورتی مورد بحث پیدا میکند که دارای نهاد و گزاره آنها به صورت آشکارا یا مستتر باشد؛ مثلاً در (گفت) نهاد مستتر و عبارت از /او/ میباشد و یا در (صبح تان خوش) و (وای به حال او) گزاره یعنی فعلها مستتر و مقدر است بنابراین جمله با در نظرگیری نهاد و گزاره باید بخشبندی گردد که در بخش نحو در این کتاب موضوع به وضاحت مورد بحث قرار گرفته است.

برخی از دستورها بنا بر تقلید از دستورهای عربی توابع را در بخش نحو فارسی دری به بحث گرفته اند^(۱) که موضوعی است اضافی و تکراری؛ چنانکه تأکید در بخش قید تأکید، بدل بخش عبارت بدلی، و عطف در بخش عبارت عطفی مورد بحث است.

از این گونه اشتباهات در برخی از دستوری زبان در جزئیات از این هم بیشتر به وضاحت دیده میشود؛ مثلاً مخلوط ساختن و درهم آمیخته گی /و/ معروف و مجهول؛ چنانکه در این مثالها به مشاهده میرسد:

۱- /ی/ معروف: بیخ، پیش

۲- /و/ معروف: شوخ، فروز^(۲)

حالآنکه نخستین /ی/ مجهول است نه معروف و دومی /و/ مجهول است نه معروف. البته اشتباه را لهجه فارسی ایرانی بار آورده است. چه در اینجا /و/ و /ی/ مجهول، معروف تلفظ مگردد، اما در لهجه فارسی ایران /و/ و /ی/ مجهول از تلفظ و اول مرکب (دفتانگ) به وجود می آید؛ چنانکه آنجا خیمه و پیمانته با /ی/ مجهول و دولت و موجود با /و/ مجهول ادا میگردد. و یا پسوند ندا /-آ/ حرف به حساب آمده^(۳) همچنان پیشوند تأکید /ب-،/ پیشوند استمراری /می-/ که همه واژههای بسته و دارای معنای دستوری

۱- حسن ناظمی، ص ۶۷؛ بیتاب، ص ۱۰۲؛ ندیم، ص ۱۰۳.

۲- پنج استاد، دستور زبان فارسی، ص ۱۸.

۳- ر. ک. خانلری، دستور زبان فارسی، تهران ۱۳۵۵، ص ۱۲۳.

اند؛ و یا پسوند تأکید در گفتا، پسوند دعا در (بادا)، پسوند استمراری /-ی/ در (رفتی) زاید گفته شده که مورفیم های بسته و دارای معنای دستوری اند.^(۱) و یا اینکه (وندها) کلمه گفته شده^(۲) حالانکه وندها را نباید حرف یا کلمه گفت چه حرف کوچکترین عنصر بی معنای زبان و کلمه يك واحد لغوی و دارای معنای مستقل است و وندها واژگهای بسته و دارای معنای دستوری میباشند.

اینجا در این دستور همه این نکات در نظر گرفته شده تا حد امکان در شرح ساختمان زبان معاصر دری حقایق و ضوابط زیانشناسی رعایت شده است، البته از آنجایی که هیچ پژوهشی مبرا از اشتباه و نقص بوده نمیتواند باز هم امکان آن میرود که در این رساله لغزشهایی به نظر آید دران صورت بر من خواهند بخشود و از تذکر آن مرا خوشنود خواهند ساخت.

۱- پنج استاد، دستور زبان فارسی، ص ۱۰۵.

۲- نگهت سعیدی، دستور زبان معاصر دی، کابل، ۱۳۴۸، ص ۸۵-۸۹.

فصل دوم

فونولوژی (Phonology)

یا

واک شناسی

این بحث در دستور زبان موضوعی است تازه و مهم. البته تازه بدین معنی است که از آغاز سده بیستم در این زمینه بررسی و تحقیق علمی صورت میگیرد و اما مهم اینکه قبلاً حروف را اساس زبان و سخن میپنداشته اند. در حالیکه تحقیقات جدید ثابت ساخت که زبان از صداهای انسانی ترکیب و تشکیل شده است و صداها به منزله عناصر سازنده زبان هستند چنانچه زبان از اجتماع آن ها به وجود می آید. یعنی زبان از صداهای انسانی ساخته است نه از حروف.

همین صداهای انسانی که نخستین عنصر سازنده زبان اند، فونیم یا واك گفته میشوند. اگرچه این واحدهای صوتی به تنهایی بی معنا اند، ولی در درون واژه و واژك نقش معنایی را افاده می کنند، به طور عموم فونیم یا واك دارای خصوصیات و مشخصات چند میباشد، یعنی که فونیم واحد صوتی بی معنی و بسیط و مشخص و مفارقی زبان است.^(۱) در اینجا واحد صوتی یعنی اینکه فونیم یا واك کوچکترین عنصر صوتی انسانی است. اگرچه بی معنی است اما تغییر فونیم معنای کلمه را عوض میکند. و بسیط در اینجا بدین معنی است که نتوان آنرا به اجزای کوچکتر تقسیم کرد

۱- پرویز فاضل خانلری، تاریخ زبان فارسی، چاپ سوم، ج ۱، ۱۳۵۰، ص ۳۱.

و مشخص این معنی را میرساند که فونیم در اجزای سازنده زبان يك عنصر شناخته شده میباشد. مثلاً در کلمه /در/ سه جزء تشخیص شده میتواند. بس و جز از این اجزای سه گانه نمیتوان در آن جزئی پیدا کرد که در کلمه های دیگر نیز تشخیص شده بتواند. همچنان اینجا مفارق این مفهوم را میرساند که هر يك از واك ها در يك کلمه و مورفیم، آنرا از کلمه و مورفیم دیگر متمایز میکند؛ مثلاً در کلمه /در/ و /سر/ اجزای /د/ و /س/ از واك های این کلمه ها اند که باهم تفاوت دارند و این دو کلمه را از هم متمایز میکنند.

فونیم و گرافیم (Grapheme)

حروف یا الفبا در حقیقت صورت نوشته یی فونیم و نمودار نام اصوات زبان میباشد نه نمایانگر صوت عناصر سازنده زبان. مثلاً: فونیم (ج) از نگاه الفبا جیم یا حرف جیم گفته میشود. در ساحه مطالعات زبان امروز بجای کلمه حرف، بیشتر اصطلاح علمی گرافیم بکار برده میشود. در هر زبانی گرافیم ها در بر گیرنده همه اصوات زبان نیستند. یعنی هرگونه خط و الفبایی را که در نظر بگیریم ولو انکشاف یافته ترین آنها باشد باز هم ناقص است و تمام فونیم های آن زبان را که با آن نوشته میشود ثبت کرده و نمایش داده نمیتواند. البته گرافیم های زبانها بدین سبب ناقص اند که زبان گفتار پیوسته در حال تحول و تغییر است. حالانکه خط و الفبا خصوصیت ایستایی و محافظه کارانه دارد و پس از مدتهای بسیار طولانی دگرگون میشود، این تطور هم بسیار کند و مربوط به موارد كوچك و جزئی است. بنابراین تحقیق در زبان به اساس اصوات زبان صورت میگیرد نه حروف؛ یعنی موضوع مطالعه زبان و دستور زبان در قدم نخست فونیم بوده و خط و الفبا در این زمینه آنقدر مهم و مورد توجه نیست. از همین جاست که تعریف زبان به مفهوم خاص آن در برگیرنده زبان نگارش و زبان علامه یی نبوده بلکه نگارش و زبان علامه یی نسبت همین نارسایی از این ساحه خارج شده اند. در زبان دری فونیمهای

کانسونانت (صامت‌ها) تقریباً همه دارای گرافیم مشخص میباشند، جز الوفونهای آنها که نشانه و علامه خاص ندارند. و اما فونیمهای اول (مصوت) از نگاه گرافیم ناقص اند؛ چنانکه در این زبان در حدود هشت فونیم اول تشخیص شده است در حالیکه در برابر این هشت فونیم اول تنها پنج گرافیم از این نوع در القبای دری وجود دارد که در جایش مورد بحث و بررسی قرار میگیرد، البته برای نمایش همه فونیمهای اول از القبای فونتیک استفاده میشود.

در پژوهشهای واکنش‌ساز فونیمها میان قوسهای مایل قرار میگیرند که به شکل دو خط موازی ایستاده و مایل بدین گونه: // / ارائه میشوند و گرافیمها در بین قوسهای ناخفته یعنی « » نشان داده میشود؛ بدین معنی اگر بنویسیم /د/ مقصود صوت این فونیم است و اگر بنویسیم «د» مراد از آن گرافیم یا حرف متذکره است که هنگام تلفظ دال گفته میشود. باید گفت که اصول درست نویسی و قواعد املا را (orthography) میگویند.

اقسام فونیم در زبان دری

فونیمها در هر زبانی همه دارای مشخصات یکسان نیستند، بلکه از نگاه ماهیت و چگونگی تشکیل و کیفیت سازنده گی زبان به گروه‌های معینی جدا جدا میشوند؛ در زبان دری فونیمها نخست به دو بخش عمده تقسیم میگردند: فونیمهای اساسی، مقطع یا زنجیری (Segmental) و فونیمهای ثانوی، عروضی یا زیر زنجیری (Suprasegmental).

آیدمثلاً: فونیمهای مقطع یا زنجیری فونیمهایی اند که عناصر اصلی صوتی را در زبان دری تشکیل می دهند یعنی عناصر سازنده زبان اند و سه قسم می باشند: واول(واکه)، شبه واول و کانسونانت(همخوان).

فونیدهای واول (Vowels):

واکه یا واول در اصطلاح زبان دارای خصوصیات و میزات ذیل

اند:

۱- واولها با طنین و تموج به صورت دوامدار ادا میشوند؛ مثلاً وقتی که میگوییم: میز از جمله سه عنصر سازنده این کلمه جزء وسطی آن صوت نسبتاً متموج و متداوم دارد یعنی يك نوع موسیقیت خاصی به کلمه داده است و این همان واول است.

۲- در تلفظ واولها جریان هوای تنفس متوقف نمیگردد یعنی در همان قسمت از مورفیم و کلمه که واول آمده است جریان هوای تنفس باز نگهداشته میشود و گوینده هر قدر که بخواهد میتواند آن را طولانی تر ادا کند؛ مثلاً جریان هوای تنفس در ادا ی عنصر میانی کلمه میز باز بوده و حسب دلخواه میتواند طولانی تر ادا شود؛ هرگاه کلمه دو واول داشته باشد به همان تناسب جریان هوای تنفس در دو قسمت باز نگهداشته میشود؛ مثلاً در کلمه خانه /xâna/.

۳- واولها در نظام ساختمان صرفی زبان همواره به حیث هسته و مرکز هجا قرار میگیرند، یعنی واولها وظیفه دادن قابلیت ادا را به مورفیمها و کلمه ها انجام میدهند؛ چنانکه در مورفیمها و کلمه های يك هجایی شرط اساسی تشکیل آن موجودیت يك واول است و کثرت هجاها در مورفیمها و کلمه ها معنای تعدد واولها را دارد؛ به حیث مثال مورفیم /آ/ ریشه، حال که فعل امر آن /بیا/ است يك هجا و متشکل از يك واول است و /آب/ يك هجا متشکل از يك واول و يك کانسونانت، و /است/ و /خاست/ يك هجا و متشکل از يك واول و چند کانسونانت. و اما /نویسنده گان/ يك کلمه پنج هجایی بوده بنابراین دارای پنج واول است.

در تشکیل واولهای دری سه عنصر گویایی که عبارت از زبان، لب و الاشهء پایینی میباشد نقش مهم دارد و موافق به حرکت و موقعیت این عضوها در وقت تلفظ واول آن واول به همان نام یاد میگردد؛ مثلاً: واول / ũ/ یعنی وار معروف که هنگام ادای آن زبان به سقف دهان بالا میشود و اندکی از حالت طبیعی عقب میرود و الاشهء پایینی شکل نسبتاً کش شده و بسته و لبها حالت گرد میدارد واول بالایی، عقبی، بسته و گرد گفته میشود. در حالیکه واول / a = / الف مفتوح، عکس آن خصوصیت را دارد بنابراین واول پایینی، جلوی، باز و ناگرد نامیده شده است.

واولهای دری در آغاز، میانه و انجام هجاها، مورفیمها و کلمه ها می آیند و غالباً نسبت نارسایی الفبای دری در این مواقع با اشکال گوناگون نمایش داده میشوند و یا بعضاً در میانه، هجاها و مورفیمها بدون گرافیم میباشند و اما تلفظ خود را در هر جا همگون نکهمیدارند.

در زبان دری، لهجهء معیاری کابل، هشت فونیم واول وجود دارد که عبارت است از: /a, â, o, û, e, î, i, u/

واولها و اشکال نمایشی آنها در واژه

از آنجایی که زبان گفتار نسبت به خط و نگارش رابطهء بس نزدیک و گسترده با حیات بشری داشته و دارد از آن رو پیوست با تحولات پیهم زنده گی معروض به تغییر و دگرگونی بوده است و اما خط که منحصر به افراد خاصی در يك جامعهء لسانی بوده جز گروهی محدود آنها در تحت شرایط معین و تثبیت شده آن را به کار نمبرد کمتر به تغییر و دگرگونی مواجه شده است. از همین جلیبت که در هر زبانی گرافیم های آن در نمایش و ثبت همه فونیمهای آن نارسا بوده است، مخصوصاً این نارسایی در مورد واول ها بیشتر دیده میشود. و این خود دلیلی دارد و آن اینکه واولها نسبت به کانسوناتها به

پذیرش تغییر بیشتر مساعد میباشند، زیرا ادای آنها از نگاه طنین و قوج و تداوم تا حدی موافق به دلخواه گوینده است و حتی در این مورد امکان این هم میسر است که به جای يك واول واول دیگری به کار برده شود؛ مثلاً: میتوان گفت: اندوه /andoh/ و یا انده /anduh/؛ به جای موی /moy/ میتوان /mûy/ گفت و از این قبیل.

از همین جاست که تغییرات لهجه ها بیشتر روی واولها دیده میشود. به طور مثال کلمه خانه در يك لهجه به شکل /xâna/ و در دیگری به شکل /xuni/ گفته شده و یا ترکیب (خودم) را در يك لهجه /xudam/ و در دیگری /xidim/ تلفظ میکنند و قس علی هذا.

و اما مشکل است که در مورفیم یا کلمه یی به جای فونیم مثلاً /م/ در لهجه دیگر بتوان فونیم دیگری را نشانند. ازان رو در هر زبانی میان فونیمها در کانسونانت ها در اشکال نمایشی آنها غالباً موافقت و همگونی وجود دارد و برعکس در واولها در اشکال نمایشی آنها تغییر و دگرگونی ها دیده میشود. البته در زبان دری هم حال به همین منوال است؛ چنانکه در این زبان نیز فونیمهای کانسونانت از نگاه گرافیم تا اندازه یی متکامل است و اما واولهای این زبان از این نگاه ناقص میباشد.

اینک به توضیح فونیمهای واول دری بااستفاده از علایم فونیمیک پرداخته میشود، البته در تشریح اینجا لهجه معیاری کابل در نظر است نه کدام لهجه بخصوص دیگر، چه در آن صورت، شکل این فونیمها تابع مشخصات همان لهجه خواهد بود:

۱- واول /â/ همان الف ممدود /آ/ است. این واول در آغاز مورفیم و کلمه به شکل /آ/ نمایش داده میشود؛ چون: آب، آرزو... و اما در وسط و آخر هجا به شکل /ا/ بدون مد می آید؛ مثلاً: باد، راز، ما، شما...

۲- واول /a/ در آغاز مورفیم و کلمه به شکل الف مفتوح می آید؛ چون: اگر، انگور... در وسط بدون گرافیم است و نمایشگر فتحه ماقبل مییابد؛ مثلاً: در /dar/. پدر، سفر...

و اما در آخر به شکل /ə/ یعنی های هوز غیر ملفوظی نمایش داده میشود چون: خانه، خجسته...

۳- واول /o/ همان واو مجهول است، در اول مورفیم و کلمه کمتر آید و آنگاه نیز پیهم با الف در جلو نمایش داده شود؛ مثلاً: او به (نام محل)، اوستاد (استاد)؛ و در وسط و آخر مورفیم و کلمه به شکل /o/ آید؛ مثلاً: کوه، شوخ، سبو، دانشجو...

۴- واول /û/ همان واو معروف است به ندرت در آغاز مورفیم و کلمه می آید و آنهم یکجا با الف در جلوش نمایش داده میشود؛ مثلاً در محاوره در کلمه، اونها (آنها) و یا اونجه (آنجا)... و در وسط و آخر به شکل /u/ می آید؛ چون: سود، دور، کندو، پتو...

۵- واول /e/ همان یای مجهول است، در اول هجا کمتر می آید و آنهم یکجا با الف در جلوش نمایش داده میشود؛ مانند: ایشان... و در وسط و آخر مورفیم و کلمه به شکل /i/ آید؛ چون: پنیر، زیر، بلی، آری...

۶- واول /î/ همان یای معروف است در اول هجا کمتر و آنهم پیهم با الف در جلوش می آید؛ مثلاً: این، ایمان^(۱) و در وسط و آخر مورفیم و کلمه به شکل /i/ آید؛ مانند: زیست، زمین، سی، هستی...

۷- واول /u/ در آغاز کلمه غالباً به شکل الف مضموم آید، چون: امید، اردو... در وسط مورفیم و کلمه غالباً بدون گرافیم است و نمایش

۱- واولهای /o, û, e, î/ که ندرتاً در آغاز هجا واقع میشوند در شکل به تنهایی نمی آیند بلکه پیهم با الف در ماقبل خود می آیند بدین گونه در صوت خصوصیت یک فونیم را داشته بنابراین با همان الف ماقبل خود یک واك با فونیم در شمار آیند؛ مثلاً: او به (نام محل)، اونها، ایشان، این.

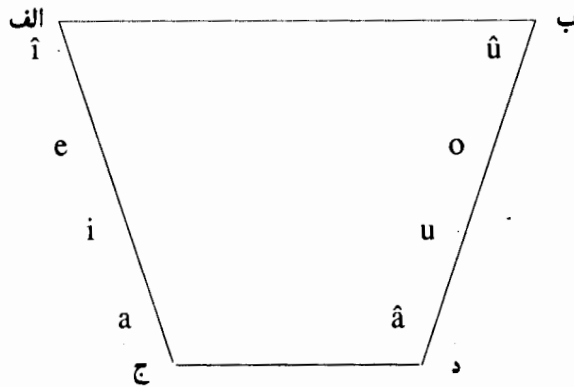
دهنده، ضمه، ماقبل باشد؛ مانند: گل (نبات)، مل، شتر... و بعضاً هم در وسط به شکل /و/ آید که واو معدوله گفته شود و باز هم نمایشگر ضمه ماقبل باشد؛ چون: خوش، خور، خورد (کوچک) و اما در آخر جز در موارد محدود نمی آید و آنهم به صورت واو معدوله؛ مانند: چو، همچو....

۸- واول /i/ در آغاز مورفیم و کلمه به شکل الف مکسور آید؛ مثلاً: امروز، اداره... در وسط بدون گرافیم است و نمایشگر کسره ماقبل **باشتر؛ مانند: دل /dil/ و گل /gil/ (خاک مرطوب)...** و در آخر جز در موارد محدود نمی آید، آنهم به شکل /ه/ ماقبل مکسور؛ مثلاً: که، چه....

واکه ها (واولها) در زبان دری اینها اند که برای وضاحت ویژه گیهای آنها در ذیل خلاصه میگردد:

عقبی		جلوی	از نگاه حالت		از نگاه کمیت صوت	از نگاه کشش الاشه
ناگرد	گرد	ناگرد	شکل لبها	زبان		
	û واو معروف	î یای معروف	بالایی		دراز	بسته
	o واو مجهول	e یای مجهول	میانی			
	u الف مضموم و ضمه	i الف مکسور و کسره	پایینی		کوتاه	باز
		a الف مفتوح و فتنحه			دراز	
â الف مدود						

و اینک توضیحات و شکل زیرین نیز در فهم، تعریف و طبقه بندی واکه ها یاری میرساند: این شکل آن قسمت از حفره دهان را نشان میدهد که در آن واکه ها تولد میشود؛ ضلع الف - ب نشانگر قسمت کام و نرم کام است، ضلع ج - د نشانگر پیش و پس زبان است، ضلع الف - ج نشانگر ارتفاع پیش زبان از بالا به پایین است و ضلع ب - د نشانگر ارتفاع پس زبان از بالا به پایین میباشد.



فونیمهای کانسونانت (Consonants)

همخوان یا کانسونانت در اصطلاح دری فونیم بیصدا یا صامت و در اصطلاح قدیم حرف صحیح گفته میشود. در برابر حرف علت که به واکه یا واول اطلاق میشده است. فونیمهای کانسونانت در نظام ساختمان زبان دارای خصوصیات و ممیزات آتی آند:

۱- کانسونانتها نسبت به واولها با طنین و توج کمتر ادا میشوند؛ مثلاً کلمه /ما/ که مُصدّر به کانسونانت است با کمترین طنین آغاز و به تعقیب آن صوت گسترش و رسایی می یابد؛ برعکس کلمه /آب/ که با طنین هرچه بیشتر آغاز میگردد و صوت به کمترین حد خود کاهش و به تدریج پایان می یابد.

۲- هنگام تلفظ کانسونانت ها در جریان هوای تنفس بندش صورت میگیرد و این بندش یا به صورت کامل و کوتاه میباشد؛ مثلاً کلمه /تب/ که عنصر اول و آخر آن با يك بندش کوتاه ادا میشود، و یا بندش به صورت نیمه و کمی دوامدار میباشد؛ مثلاً در کلمه /خس/ که عنصر اول و آخر آن با بندش نیمه و نسبتاً دوامدار ادا میگردد.

۳- کانسونانتها در نظام ساختمان فونیمی زبان هیچگاهی به حیث هسته و مرکز هجا قرار نمیگیرند. بلکه در اطراف هجا واقع میشوند. یعنی کانسونانتها در چگونه گی طرز ادای کلمه نقش عمده ندارند، بلکه این نقش را درین زمینه و اول ها ایفا میکنند، مثلاً دگرگونی طرز تلفظ کلمه های /درد/ درین مصراع به فونیم و اول آنهاست:

«دردت چه درد بود که چون من تمام شب»

در تشکیل کانسونانت های دری لب بالایی ثنایای بالایی، قسمت های مختلف بیره و حلقوم که قابلیت جنبش آنها نسبتاً کم است محل تولید کانسونانت ها میباشد و لب پایینی و زبان که قابلیت جنبش آنها نسبتاً زیاد می باشد عضو مولد کانسونانت هاست. هرگاه عضو مولد صوت با محل تولید صوت بچسپد یا به آن نزدیک گردد مخرج صوت کانسونانت ها به میان میآید

و آنگاه کانسونانت به همان نام یاد میشود. (۱) مثلاً در ادای فونیم /ب/ لب پایینی که عضو مولد است با لب بالایی که محل تولید آن صوت است می‌چسپد بنابراین فونیم /ب/ دو لبی گفته میشود.

کانسونانت های دری از نگاه جریان هوای تنفس نیز قابل تشخیص و تشریح میباشد چنانچه اگر هنگام تولید آنها جریان هوای تنفس متوقف ساخته شود انسدادی گفته شوند و هرگاه نیمه متوقف ساخته شده و احتكاك صورت گیرد سایشی خوانده شوند. اگر سایش و انسداد همزمان واقع شود کانسونانت ها را انسدادی سایشی گویند. همچنان اگر هنگام تشکیل کانسونانت های دری جریان هوای تنفس از دو جانب عضله زبان جاری گردد آنها را جانبی و هرگاه تنها از راه بینی عبور نماید آنها را انفی نامند و اما اگر جریان هوای تنفس در وقت ادای کانسونانت ها همزمان از راه بینی و دهان هر دو عبور نماید غنه یی گفته شوند. و نیز هرگاه هنگام تولید کانسونانت ها رشته های صوتی در حنجره مرتعش ساخته شود آنها را با آوا (voiced) و در غیر آن بی آوا (voiceless) خوانند. در لهجه دری کابل (۲۳) فونیم کانسونانت وجود دارد که در آغاز میانه و انجام هجاها و مورفیم ها می آیند و چند فونیم کانسونانت دیگر که از عربی به وام گرفته شده اند جز در نوشتار در گفتار نمی آیند. از اینکه اندامهای گویایی اصلاً تمام جهاز تنفس انسان را در بر میگیرد (۲) و بدون فعالیت جهاز تنفس فعالیت اندامهای گویایی در تشکیل فونیم ها به تنهایی ممکن نیست بنا بر همین اصل ما کانسونانت های دری را تحت این کتگوری ها قرار میدهیم:

فونیم های انسدادی دری:

/d = د / -۴	/b = ب / -۱
/k = ک / -۵	/p = پ / -۲
/g = گ / -۶	/t = ت / -۳

۱- ر. ک. «روش جدید در تحقیق دستور زبان دری»، الهام، ۱۳۴۹، ص ۶۲-۶۴.
۲- رابرت ا. هال، زبان و زبانشناسی، ترجمه رضا باطنی، تهران، ۱۹۷۶، ص ۷۵.

-۷ /q = ق/

-۸ /ʔ = ع/

-۹ /ʔ = ۰/ (۱)

فونیم های سایشی دری:

-۶ /g = غ/

-۷ /f = ف/

-۸ /h = ه/

-۹ /h = ح/

-۱ /s = س/

-۲ /z = ز/

-۳ /s = ش/

-۴ /z = ژ/

-۵ /ç = خ/

فونیم های انسدادی سایشی دری:

-۱ /j = ج/

-۲ /c = چ/

فونیم های جانبی دری:

-۱ /l = ل/

-۲ /r = ر/

فونیم های انفی دری:

-۱ /m = م/

-۲ /n = ن/

باید گفت که برخی از فونیم های کانسونانت عربی که با عناصر لفظی عربی داخل زبان دری شده اند در تلفظ به صورت اصوات مشابه خود را در این زبان ادا و تشخیص میگردند از قبیل:

۱- فونیم های کانسونانت دخیل /ع/ و /۰/ در زبان معیاری دری جز در نگارش به وضوح نمودار و مشخص نیست، به ویژه /۰/ که چون دری زبانان نمیتوانند آن را تلفظ کنند و مخرج آن را ندارند بنابراین از ردیف واکهای زبان دری بیرون می آید.

/ط/ مشابه /ت/

/ث/ و /ص/ مشابه /س/

/ذ/، /ض/ و /ظ/ مشابه /ز/

و اما این فونیم ها در زبان عربی و در رسم الخط دری هر کدام دارای مشخصات و اشکال جداگانه می باشند.

کانسوننتها (همخوانها) در زبان دری اینها اند که برای وضاحت، ویژه گیهای آنها در ذیل ارائه میگردد:

از نگاه از نگاه نرخ لرزش حتیجه	از نگاه جریان هوای تنفس	لسی	دندانی	دندانی لسی	بیره بی	جلو کامی	میان کامی	عقب کامی	حلقوی
بی آوا	انسدادی	p-پ	t-ت			k-ک	q-ق		
با آوا		b-ب	d-د			g-گ			
بی آوا	سایشی			f-ف	s-س	ʃ-ش	x-خ	h-ه	
با آوا					z-ز	ʒ-ژ	g-غ		
بی آوا	انسدادی					ʃ-ج			
با آوا	سایشی					ʒ-ج			
با آوا	جانبی				L-ل	r-ر			
بی آوا	انفی	m-م			n-ن				
با آوا	نیم مصوت	w-و				y-ی			
	تعداد	۴	۲	۱	۴	۲	۶	۳	۱

الفون (Allophone):

به معنای شکل دگرگونه. يك فونيم است. آن حادثه. آوازی است كه يك فونيم در يك محيط ویژه. آوازی به گونه. ديگر ادا می شود، در اين صورت يك فونيم از نظر كیفیت دگرگون تلفظ میگردد، اين حادثه در معنای واژه تغيير بار نمی آورد، مثلاً فونيم /ج = /z/ در برخی از محيط های آوازی به /ژ = /z/ تبدیل میگردد به حیث نمونه در جاله - زاله، باج - باژ. یعنی فونيم /ج/ دو الفون دارد: /z/ - /j/ --> z.

در زبان دری فونيم انفی /ن = /n/ در محيط های مختلف صوتی دارای الفومهای زیاد است مثلاً قبل از /ف/ بیره است چون: نفی، نفس؛ قبل از /ك، گ/ میان کامی چون: بانك، سنگ؛ قبل از /ق/ نرم کامی چون: منقل، سانقه و قبل از /ب/ دو لبی یعنی به شكل /م/ در می آید چون: شنبه، پنبه. پس اين فونيم پنج الفون دارد چون: n -> [n~n~ m~N~b]

فونيم های شبه واول (Semi-vowels):

اینگونه فونيمها در نظام ساختمان فونیمی زبان دری گاهی هسته. هجا را تشكيل میکنند یعنی به شكل واول بكار میروند و گاهی هسته. هجارا تشكيل نمیکنند یعنی به شكل کانسونانت استعمال میشوند به طور مثال شبه واول /و = /w/ در كلمه /دانشور/ كه همه مشخصات کانسونانت ها را دارا است. پس اینجا کانسونانت گفته میشود و اما این فونيم در كلمه /ثور/ هسته. هجا را تشكيل داده و همه مشخصات واول را دارا می باشد بنابراین در اینجا واول گفته می شود گرچه اینجا صوت /aw/ بسیط نیست اما يك واك شمرده میشود^(۱) و این تشكيل يك فونيم از چند فونيم (macro phoneme) نامیده میشود.

در زبان دری دو فونيم شبه واول وجود دارد:

۱- /و = /w/ كه در ادای آن هر دو لب بشكل نسبتاً گرد بهم نزديك

۱- پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ۱۳۴۸، ص ۶۰-۶۱.

میگردد، مثلاً در کلمه های وقت /waqt/، آواز /âwâz/ و غیره.
 ۲- ی = /y/ که در تلفظ آن وسط عضله زبان به سموی کام بلند می
 شود مثلاً در کلمه های: یک /yak/، قایم /qâyim/ و امثال آن.
 فونیم های شبه واول در آغاز و میانه هجاها، مورفیم ها و کلمه ها به
 تنهایی و بیحیث کانسونانت می آیند اما در آخر هجاها و مورفیم ها جزئی از
 واول های مرکب (دفتانگ) می باشند. مثلاً در کلمه های کوی /Koy/، گرو
 /gir aw/ و غیره.

فونیم های مرکب

۱- واول های مرکب (Diphthong):

اینگونه فونیم های مرکب در اصطلاح زبانشناسی بنام دفتانگ یاد می
 شود و آن طوری تشکیل می شود که فونیم های واول و شبه واول پی هم بیایند
 و ترکیب شوند یعنی از شرایط واول های مرکب یکی اینست که عنصر اول آن
 واول و دومش شبه واول باشد و دیگر اینکه این دو عنصر باهم ترکیب گردند
 یعنی در یک هجا آیند مثلاً در کلمه پای /pây/، /ây/ دفتانگ استوا ما این
 فونیم در کلمه پایان /pâyân/ دفتانگ گفته نمی شود زیرا اینجا گرچه شرط
 نخست تکمیل شده است یعنی که هر دو فونیم واول پی هم آمده اند اما شرط
 دومی صورت نگرفته یعنی که هر دو در یک هجا نیامده بناً بهم ترکیب نشده
 اند.

در لهجه دری کابل واول های /î, e, â, a/ با شبه واول /w = و/ و وال
 های /û, o, â, a/ با شبه واول /y = ی/ ترکیب می شوند و واول های مرکب
 را میسازند مثلاً در کلمه های: نو /naw/، پاو /paw/، دیو /dew/، غریو /
 ġiriw/، نی /nay/، پای /poy/، کوی /koy/ و موی /muy/.

کانسونانت های مرکب (Cluster):

این گونه فونیمهای مرکب در اصطلاح زبانشناسی بنام کلمستر یاد میشود و

آن صوت مرکب از دو یا بیشتر کانسونانت است که پیهم و به هم بسته ادا میشوند. یعنی که در يك هجا واقع شده میباشند و میان آنها واولی نمی آید. کلستر یا کانسونانت مرکب در ریشه کلمه های دری در آغاز کلمه نیز آمده است و اما امروز درین زبان جز در وسط و آخر مورفیم و کلمه نمی آید. البته این نوع فونیم در آخر کلمه های دری بسیار دیده میشود مثلاً: در کلمه های /کارد، نشست، گرفت، تند، دست و غیره/ و اما وقتی چنین کلمه ها بحیث جزء اول کلمه های مرکب و مشتق قرار میگیرند. کلستر در وسط کلمه ها نیز وجود پیدا میکند مثلاً در کلمه دستبند، کار دگر، /ست/ و /رد/ در وسط و /ند/ در آخر کلستر است. و در کلمه های تند رو، پند شنو، و بلند پرواز فونیم های /ند/ در وسط کلستر میباشد. همچنان کلستر بعضاً در آغاز کلمه مخصوصاً در گفتار معیاری و محاوره امروزی در برخی از کلمه ها نیز دیده می شود مانند کلمه های: جوال /jwâl/، خوار /xwâr/ یعنی خواهر و سوار /swar/ که بالترتیب در آنها /xw, jw/ و /sw/ کلستر می باشد و همینگونه کلمه های: پیاز /pyaz/، نیاز /nyâz/ و بیا /byâ/ در گفتار و محاوره بعضی مناطق مصدر به کلستر میباشند.

فونیم های زبر زنجیری یا ثانوی دری (Suprasegmental):

فونیم هایی اند که پس از ترتیب و ترکیب فونیم های اساسی مورد بررسی و تحقیق قرار میگیرند یعنی این فونیمها بر فونیم های زنجیری و اساسی تحمیل می شوند. فونیم های ثانوی دارای مفاهیم لغوی و دستوری میباشند و با تغییر هر يك از آنها مفاهیم لغوی و دستوری کلمه ها و فقره ها دگرگون میگردد.

فونیم های ثانوی دری عبارتند از:

۱- فشار (stress): عبارت از شدید یا خفیف ادا کردن فونیم های اساسی است که باهم ترکیب می شوند یعنی که فشار در اینجا مخصوص مورفیم ها و کلمه هاست و این فشار صرفی گفته می شود. مورفیم های يك هجایی همواره دارای يك فشار ثقیل می باشند و اما در مورفیم و کلمه های

چندین هجایی فشار شدید و خفیف حتی متوسط نیز موجود بوده می تواند. در زبان دری درینگونه موارد فشار شدید جز در موارد خاص بر هجای آخر وارد میگردد. بدین معنی که در این زبان فشار ثقیل در اسمها در هجای آخر و در فعلها غالباً در ماقبل هجای آخر قرار میگیرد.

البته در مورفیم ها و کلمه های چندین هجایی فشار خفیف و متوسط حیثیت بارز خود را از دست میدهد و تنها فشار ثقیل حیثیت فونیمی خواهد داشت. در زبان دری محل وقوع فشار ثقیل در پیشوندهای امری قابل پیشگویی تواند بود مثلاً در کلمه های: بزن /bizan/، بنویس /binawîs/. همچنان در زبان دری تغییر محل فشار ثقیل که آن را تکیه (Accent) گویند، باعث تغییر معنی میگردد؛ مثلاً در کلمه های ماهی /mâhî/ ماه هستی و ماهی /mâhî/ حیوان معروف آبی درین شعر رابعه بلخی که در واژه نخست فشار بر هجای اول و در دومی بر هجای دوم است:

تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم به تا به بر

غم عشقت نه بس باشد جفا بنهادی از بر بر

همچنان است تغییر فشار ثقیل در کلمه های کتابت /kitâbat/ یعنی کاتبی و مرزایی و کتابت /kitâbat/ یعنی کتاب تو. /کتاب + پسوند ملکیت = ات/.

۲- آهنگ (Intonation): عبارت از ادای ترکیب هاست با موسیقیت خاص آن یعنی اینکه در زبان دری گفته ها، عبارت ها، فقره ها و جمله در موارد معین به گونه، مشخص و طرز خاص بیان میگردد، بنا برآن آهنگ گرچه مخصوص جمله و فقره ها تواند بود اما هر واژه و ترکیب هم آهنگ خاص خود را دارد. به ویژه کلمه های چند هجایی در آنها فشار ثقیل، خفیف و متوسط مطرح است. ادای آنها آهنگ خاصی را ایجاد میکنند. در زبان دری آهنگ ترکیبها سه درجه متمایز دارد: آهنگ پایین، آهنگ بلند و آهنگ موازی. به طور مثال جمله خبری با آهنگ پایین گفته میشود.

نجیب آمد.

جمله، پرسشی با آهنگ بلند ادا گردد: نجیب آمد؟
و جمله، تعجبی و ندا با آهنگ موازی بیان میگردد: نجیب آمد! نجیب
بیا! دیده می شود که در زبان دری تغییر آهنگ در يك ترکیب مفهوم را
دگرگون میسازد و اگر فشار را با هم در این زمینه در نظر بگیریم این مفهوم
گیری از يك ترکیب رو به افزایش می نهد.

۳- وصل و فصل (Juncture): این دو اصطلاح عکس همدیگر است
بدین معنی که وصل عبارت از پیوسته گفتن و فصل عبارت از گسسته گفتن
کلمه های متعاقب ترکیبهاست. هرگاه در زبان دری کلمه یی با کلمه دیگر
پیوسته و بدون وقفه گفته شود آنرا بنام «وصل» یاد کنند و هرگاه کلمه یی از
کلمه دیگر جدا و با وقفه گفته شود آنرا بنام «فصل» یاد نمایند. در زبان دری
انواع متمایز وصل و فصل وجود دارد. گرچه وصل و فصل در نحو در ادای
جمله ها مورد بحث پیدا میکند اما در واژه های ترکیبی نیز نقش آن مؤثریت
زیاد دارد آنهم در وابسته گی به ترکیبهای جمله.
وصل و فصل نیز مانند آهنگ در دگرگون ساختن مفاهیم ترکیب ها نقش
عمده دارد، مثلاً در این دو مصراع:

من بنگ نمی خورم می آرید

من چنگ نمی زنم نمی آرید

اگر اجزای فعل های آخر مصراع ها با وصل گفته شود معنای نهی را
میدهد و هرگاه با فصل گفته شود معنای آوردن (می) و آوردن (نی) را
میرساند. همینگونه اجزای ترکیب «شهریار» در این بیت از شهریار که نخست
با وصل و بعداً با فصل گفته می شود:

رواست جای تو در چشم شهریار ای اشك

که نیست جز تو درین شهر یار دیده، من

همچنان در قسمت های اخیر این دو مصراع جای وصل و فصل تغییر
میکند چه در غیر آن مفهوم واضح نمیگردد:

امروز شمع المچمن دلبر + آن - یکی است

دلبر اگر هزار بود دلبر - آن + یکی است

فصل سوم

مورفولوژی Morphology

یا

واژک‌شناسی

ساختمان مورفیم (واژک):

دستور دان امروز در چهارچوب فونیم و نه حروف راجع به زبان می‌اندیشد و آنرا تشریح میکند. فونیم‌ها به طور منفرد بکار برده نمی‌شوند بلکه با یکدیگر ترکیب می‌شوند و گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند که عناصر سازنده در ساختمان سخن و گفتار می‌باشند. این گروه‌های سازنده، گفتار که هر کدام واحدی بامفهوم اند بنام مورفیم (morpheme) یا واژک یاد می‌شوند. کلمه مورفیم از ریشه یونانی مورف /morph/ بمعنای صورت و پسوند «ایم» /-eme/ که بمعنای واحد متمایز است، ترکیب شده است.^(۱)

یعنی مورفیم يك واحد مشخص غیر قابل انقسام لفظی (دارای معنی) می‌باشد. بنابراین مورفیم را نمیتوان تجزیه کرد چنانکه اگر تجزیه گردد معنایش از میان میرود یا عوض میگردد بحیث مثال /فریاد/ يك مورفیم مشخص است و نمیتوان آنرا تجزیه کرد زیرا اگر آنرا تجزیه کنیم به دو جز /فر/ و /یاد/ جدا می‌شود. این دو جز اگرچه جداگانه هم معنایی دارند، اما این معنای آنها به صورت جداگانه غیر معنایی است که در /فریاد/ وجود دارد، گذشته از تجزیه حتی با تغییر يك فونیم نیز معنای مورفیم دگرگون میشود، مثلاً

۱- رابرت ا. هال، زبان و زیانشناسی، ترجمه رضا باطنی، تهران، چاپ دوم، ص ۱۱۲.

مورفیمهای دور و نور نسبت تغییر يك فونیم که با آن آغاز می شوند از هم فرق میگردند.

مورفیم و هجا:

هجا بمعنای سیلابه (Syllable) است. وقتی که از مورفیم صحبت می شود موضوع هجا خود بخود بیان می آید زیرا هجا جزء حتمی مورفیم است. هجا گروهی از اصوات است که با يك بندش تنفسی ادا میشود و از نگاه شکل هجا گروهی از اصوات است که از يك واول یا يك واول و يك کانسونانت و یا يك واول و چند کانسونانت تشکیل میگردد. (۱) پس واول جزء حتمی هجاست و بنا برآن هر هجا دارای يك فشار یعنی يك هسته است و آن همانا فونیم واول میباشد.

از آنجاییکه هجا جزء حتمی مورفیم است بعضاً يك هجا يك مورفیم را تشکیل میکند، مثلاً مورفیم /بام/ که يك هجایی است، اما همواره چنین نیست. بعضاً يك مورفیم متشکل از دو هجا میباشد مثلاً: مورفیم /خانه/ و بعضاً هم متشکل از سه هجا و یا بیشتر میباشد، مانند /دروازه/ که از سه هجا و /دروازه ها/ که از چهار هجا تشکیل شده اند.

مورفیم و کلمه:

کلمه يك واحد روانی (۲) است و غالباً جداگانه گفته و نوشته میشود و دارای معنای لغوی میباشد. کلمه همواره مفاهیم مستقل را انتقال میدهد، اما مورفیم يك واحد لفظی است که دارای معنای لغوی و دستوری میباشد، چنانکه بعضاً جداگانه و بعضاً هم جداگانه نی، بلکه متصل به کلمه ها و مورفیم های دیگر میآید. مورفیم يك واحد غیر قابل انقسام دستوری است.

همچنانکه هر کلمه مورفیم نیست همانگونه هر مورفیم کلمه گفته نمی شود، بلکه تنها کلمه های بسیط مورفیم و مورفیم های مستقل کلمه بوده

۱- الهام، روش جدید در تحقیق دستور زبان دری، پوهنتون کابل، ۱۳۴۱، ص ۹۰.

۲- فلاسفه و شاعران غالباً از قدرت کلمه ها در جلا دادن به مغز و روشنی بخشیدن به جسم، فروان سخن گفته اند و قدرت زیستن و عمر طویل کردن را به کلمات نسبت داده اند. «منصور اختیار، معنی شناسی، تهران ۱۳۴۸، ص ۶۰»

میتواند، به حیث مثال (باغچه) يك كلمه است يك واحد با معنی قابل تجزیه است. از اینجاست که آنرا نمیتوان يك مورفیم گفت، بلکه متشکل از دو مورفیم است: /باغ/ و /چه/ پسوند اشتقاقی تصغیر.

و اما باغ به تنهایی يك مورفیم و يك واحد غیر قابل انقسام بوده دارای معنای لغوی می باشد، بنابراین میتوان آنرا كلمه هم گفت در حالیکه /چه/ يك مورفیم و يك واحد غیر قابل انقسام بوده دارای معنای دستوری و غیر مستقل است پس نمیتوان آنرا كلمه گفت.

اقسام مورفیم در زبان دری

در زبان دری همه واحدها با معنای آن یعنی مورفیم هایش همواره بصورت آزاد و مجزا بکار نمی روند مثلاً: می توان گفت (پسر) مفرد و (پسران) جمع ولی نمیتوان /ان/ را به تنهایی به معنای جمع یا بیش از يك بکار برد.

بنابراین دیده می شود که در زبان دری برخی از مورفیمها به تنهایی و آزاد ظاهر می شوند و برخی دیگر به تنهایی و آزاد ظاهر نمی شوند. بنابراین از لحاظ طرق استعمال و بیان مقصود دو قسم مورفیم وجود دارد: یکی مورفیمهایی که معنای لغوی داشته بصورت جداگانه و آزاد بکار برده می شوند و به نام مورفیم های آزاد یاد میگردند: مثلاً مورفیمهای کتاب، باغ، من، آهسته، زیبا، گفت و امثال آن.

و دیگر مورفیم هایی که معنای دستوری داشته بصورت جداگانه و آزاد بکار برده نمی شوند و بنام مورفیم های نامستقل یا بسته موسوم اند مثلاً: مورفیم های بر، برای، را، ان، گر و نظایر آن.

اینک جهت وضاحت موضوع انواع واژکها در ذیل ارائه میگردد:
 واژک (مورفیم)

آزاد		بسته				
اسم	۱	گروه اسم	پسینه و پیشینه ها	۱	نشانه های ساختمانی	
صفت	۲		نشانه های ربط	۲		
ضمیر	۳		نشانه های عطف	۳		
عدد	۴		نشانه های اصوات	۴		
قید چگونگی	۱	قیود	پیشوندهای صرفی	۵	وندها	
قید زمان	۲		پیشوندهای واژه ساز	۶		
قید مکان	۳		پسوندهای صرفی	۷		
قید مقدار	۴		گروه فعل	پسوندهای واژه ساز		۸
قید تأکید...	۵					
فعل و ریشه آن	۱					
شخص فعل	۲					
وجوه فعل	۳					
فعل گذرا و ناگذرا	۴					
فعل مثبت و منفی	۵					
زمان فعل	۶					

انواع مورفیمهای بسته (Bound morphemes)

مورفیمهای بسته در زبان به صورت آزاد و جداگانه نمیآیند، زیرا دارای معنای لغوی نیستند، بنابراین آن یکجا با مورفیمهای مستقل و کلمه ها بکار میروند. مورفیمهای بسته نخست به دو نوع عمده تقسیم می شوند: اشکال ساختمانی و وندها.

اشکال ساختمانی دری (Particals):

اشکال ساختمانی در زبان دری عبارتند از:

پسینه ها و پیشینه ها:

در زبان دری يك پسینه (Post position) وجود دارد که عبارت از (را) است و پس از مفعول معرفه میآید یعنی پسینه، (را) هم نشانه مفعولی و هم نشانه معرفه بودن آنست. مثلاً وقتیکه گفته میشود: او خانه را خرید، من کتاب را آوردم...

درینجا خانه و کتاب مفعول و معرفه اند. بعضاً هم مفعول بدون پسینه میآید و این در صورتی است که مفعول معرفه نباشد. آنگاه مفعول نکره یکجا با فعل يك نوع عبارت را که عبارت فعلی گفته میشود میسازد. (۱) مثلاً: تو کاغذ آوردی. من کتاب خواندم و امثال آن.

البته درینصورت می توان پس از مفعول نکره پسینه را بکار برد و مفعول را معرفه ساخته بدینگونه: تو کاغذ را آوردی، من کتاب را خواندم...

۱- این موضوع مربوط میشود به بخشی ساختمان و انواع عبارت در نحو و آنجا در زمینه بررسی گسترده بی صورت میگردد.

برعکس در نوعی از عبارت فعلی نمیتوان میان اسم و فعل متعلق به آن پسینه را بکار برد، چه در آنصورت اسم جزء فعل مرکب می باشد نه مفعول نکره: مثلاً در این ترکیب ها استعمال پسینه نادرست است: سخن گفت، بیدار شد، بهانه کرد، ستایش کرد، فریب خورد، آرایش نمود و نظایر آن.

بعضاً پسینه بعد از مفعول دارای پسوند نکره نیز می آید که درانصورت این پسوند بیانگر وحدت می باشد نه نکره. درینحال آن اسم باز هم معرفه باشد مثلاً: در بشقاب پنج دانه سیب بود. سیبی را من گرفتم. آنجا شخصی را دیدم که هیزم جمع میکرد... اینجا (سیب) و (شخص) معرفه است.

همچنان پسینه با اسم های خاص و ضمیرها که خود معرفه اند نیز بکار میرود و این البته موضوعی کاملاً مطابق به مشخصات (را) است زیرا که پسینه بعد از مفعول معرفه می آید مثلاً: کریم را گفتم، پروین را دیدم، او را شناخت، مرا خواست.

و اما پیشینه ها (Prepositions) در زبان دری آنگونه مورفیم های نامستقل اند که در جلو متمم فعل (یا مفعول غیر مستقیم) می آیند و آنرا به جمله پیوست می کنند. پیشینه ها عبارتند از: به، بر، با، برای، در، از، بهر، تا، اندر و بی، مثلاً: به خانه، بر زمین، با برادرش، برای وطن، در بازار، از سفر، بهر تو، تا بلخ، اندر خانه، با یار آدمم من و بی یار میروم... باید گفت که بعضی از متمم ها مخصوصاً در محاوره بدون پیشینه هم می آید یعنی که آنجا پیشینه حذف شده می باشد، مثلاً بازار رفت، او خانه است، بجای: به بازار رفت یا او در خانه است.

همچنان میتوان بعضاً مفعول را بصورت مستقیم یعنی با پسینه و یا بصورت غیر مستقیم یعنی با پیشینه بکار برد. مخصوصاً در زمینه فعل های متعدی نه لازم، مثلاً برادرم را پرسیدم یا از برادرم پرسیدم، او را گفتم یا به او گفتم...

۲ - نشانهء عطف:

عطف مورفیم نامستقلی است که میان دو کلمه یا دو فقره می آید و کلمه

یا فقره بعدی را به ماقبل آن پیوند میدهد. نشانه عطف در زبان دری عبارت از /و/ است که به دو شکل در زبان گفته می شود: یکی بشکل /wa/ که بدین شکل بیشتر میان دو فقره می آید مثلاً: «منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.» در شعر جز در آغاز مصارع در دیگر مواقع کمتر بدین شکل می آید. و دیگر بشکل /u/ یعنی ضمه ماقبل که غالباً میان دو کلمه یا مورفیم مستقل قرار میگیرد. مثلاً: احمد و محمود، دشت و دمن، پست و بلند و غیره. در شعر جز در آغاز مصارع در دیگر موارد غالباً عطف به همین صورت می آید. فقره ها و کلمه هایی که میان آنها نشانه عطف بکار میرود و بهم معطوف میگردند دارای خصوصیت نحوی یکسان میباشد، یعنی تحت یک حکم قرار گرفته میباشند. نشانه عطف /wa/ که در لهجه دری کابل صوت آغازی آن دو لبی است در لهجه ایران به شکل لبی دندان آغاز میگردد.

۳- نشانه های ربط (Conjunctions):

مورفیمهای نامستقلی اند که عموماً دو فقره و اجزای جمله را بهم ارتباط میدهند.

نشانه های ربط در زبان دری یا ساده میباشند مثلاً: نه، هم، نیز، پس، سپس، دیگر، باز، یا، مگر، اگر، تا، ولی، که، چه، چون، اما، زیرا، بدون و غیره.

و یا نشانه های ربط به شکل مرکب میآیند^(۱) مثلاً: و یا، و اما، اکنون که، همینکه، پس از آنکه، هر چند، همچو، چونکه، جز آنکه، علاوه بران که، مختصر اینکه و نظایر آن.

نشانه های ربط در زمینه موضوعات مختلف در سخن میآیند از قبیل: قید زمان و مکان، مقدار، علت و سبب، شرط، استثنا، تأکید، مثال، خلاصه و نتیجه.

برخی از نشانه های ربط در جمله های همپایه می آیند و بیسانگر توازن

۱- ن. س. دستور زبان معاصر دری، پوهنتون کابل، ۱۳۴۸، ص ۸۵؛ سید محمد رضا دانی جواد، رهنمای دستور زبان فارسی، اصفهان، ۱۳۳۴، ص ۱۵.

میان فقره ها می باشند مثلاً: یا، چه، نه، هم، خواه، خواهی و غیره. این نشانه ها در فقره های جملهء همپایه بعضاً دوبار تکرار می شوند. و اما بعضی از نشانه های ربط در جمله های هسته یی می آیند و نمودار وابسته گی فقره های تابع می باشند از قبیل: که، چون، چو، تا، زیرا، اگر، جز و غیره.

۴- نشانه های اصوات (Interjections):

مورفیمهایی اند که در موارد و به مفاهیم مختلف از قبیل ندا، تعجب، افسوس، تحسین و تنبیه بکار میروند چنانکه:

الف: نشانه های ندا: ای، ایا، مثلاً:

ای شوخ نگاه گرم داری

نزدیک میا که در گرفتم

*

ایا نسیم سحر فتحنامه ها بردار

بهر ولایت ازین فتحنامه ها بسپار

ب: نشانه های تعجب: وه، واه، هی هی، مثلاً:

هی چه منظرهء زیبایی!

واه که چه زیبا شده است!

*

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم

تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم

ج: نشانه های افسوس: وای، اوخ، آه مثلاً:

اوخ که عمر عنان گشاده رفت.

*

ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار

کایینه یی است جام جهان بین که آه ازو

د: نشانه های تحسین: زهی، به به، واه واه مثلاً:

زهی پسند کماندار چرخ کز بن تیر
نگاه کرد و دو چشم مرا نشانه گرفت

*

منت ز باغبان چه کشم از برای گل
دارد خدنگ ناز تو زخمی که واه واه

هـ: نشانه‌های تنبیه: الا، هلا، هان، هین مثلاً:

پیران سخن به تجربه گفتند گفتمت
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن^(۱)

وندها (Affixes) در زبان دری:

وندها مورفیمهای نامستقلی اند که در آغاز و انجام کلمه‌ها و مورفیمهای آزاد پیوسته معنای آنها را تغییر میدهند و مفاهیم تازه بوجود می‌آورند. وندها در زبان دری به دو دسته تقسیم می‌شوند: پیشوندها و پسوندها.

۱- پیشوندها (Prefixes):

اینگونه وندها در آغاز کلمه و مورفیم آزاد آمده معنای جدید می‌سازد و دو قسم اند: پیشوندهای صرفی و پیشوندهای واژه ساز.
نخست- پیشوندهای صرفی: که بر سر فعل‌ها آمده گردانهای مستقلی را بوجود می‌آورند و عبارتند از:

/می- / و /همی- که صیغه‌های استمرار را می‌سازند مثلاً:

میگفت، همی گفت، می رود، همی رود و نظایر آن.

/ن- / نفی و /م- / نهی که صیغه‌هایی از همینگونه می‌سازند مثلاً:

نگفت، نگوید، مرو و غیره.

۱- در زبان دری برخی از اصوات بصورت کلمه و مورفیم مستقل نیز می‌آیند مثلاً آفرین، دریغ، افسوس، حیف، زنهار، خوشا، خرما، دریغا، وااسف، ای دریغ، وا اسفا، حسرتا، وا حسرتا، هیهات، متأسفانه و نظایر آن که اینجا ذکر آنها در زمینه مورفیم‌های بسته موردی ندارد.

ب- / تاکید که در صیغه های فعل برای تاکید میآید مثلاً: بروم،

برویم، بروی...

دوم- پیشوندهای واژه‌ساز: که در آغاز فعل، اسم و صفت آمده مفهوم های جدیدی را بوجود میآورند و عبارتند از:

/بر- / برداشت، برخورد، برگزیده، برخاست و غیره.

/در- / درخواست، دریافت، درگرفت، درخور و غیره.

/فرو- / فروگذاشت، فرومایه، فرو برد...

/فرا- / فرا خواند، فرا رسید، فرا گرفت...

/ور- / ور شکست...

/وا- / واکنش، وانمود، واداشت، واسف، واپس...

/با- / باهوش، باادب، باهنر...

/بی- / بی اراده، بی میل، بی کار...

/نا- / نادان، نادرست، ناکس، نابینا

/هم- / همدست، همراه، همدم، همسر، همسنگر...

/ام- / امروز، امشب، امسال

/ب- / بهوش، بنام، بخرد...

/ن- / نفهمیده، ندانسته

/فراهم- / فراهم کرد، فراهم گشت...

/دش- / دشنام، دشمن، دشخوار (دشوار)...

۲- پسوندها (Suffixes):

اینگونه وندها در انجام کلمه ها و مورفیم های مستقل پیوسته کلماتی دارای معناهای جدید بوجود می آورند. پسوندها در زبان دو قسم اند: پسوندهای صرفی و پسوندهای اشتقاقی.

نخست- پسوندهای صرفی: که در انجام فعل، صفت و یا اسم آمده گردان های مستقلی را بوجود می آورند. پسوندهای صرفی عبارتند از:

۱- پسوندهای فاعلی با ریشه شماره ۱ (ریشه حال): /-ام، -یم،

- ۱- ی، -ید، -اد، -اند/ مثلاً: نویسم، نویسیم، نویسی، نویسید، نویسند، نویستند.
- ۲- پسوندهای فاعلی با ریشه شماره ۲ (ریشه ماضی): /-ام، -یم، -ی، -ید، -صفر، -اند/ مثلاً: نوشتم، نوشتیم، نوشتی، نوشتید، نوشت، نوشتند.
- ۳- پسوندهای فاعلی با صفت: /-ام، -یم، -ی، -ید، -است «فعل ربط»، -اند/ مثال: آگاهم، آگاهی، آگاهید، آگاهست، آگاهند.
- ۴- پسوندهای مفعولی که با فعل های متعدی آیند و مفعول آن گفته شوند: /-ام، -امان، -ات، -اتان، -اش، -اشان/ مثلاً: خواستم (مرا خواست)، خواستمان، خواستت، خواستتان، خواستش، خواستشان.
- ۵- پسوندهای اضافی که با اسم آیند و نشانه های آن همان پسوندهای مفعولی باشد مثال: کتابم، کتابمان، کتابت، کتابتان، کتابش، کتابشان.
- ۶- پسوندهای ریشه یی که با برخی از ریشه های فعل می پیوندند و ریشه های دیگری از نوع متعدی میسازند و عبارتند از: /-آند، -آنید/ مثلاً:
 از (رس): رساند، رسانید
 از (دو): دواند، دوانید
 از (خند): خندانند، خندانید
 همچنان از (سوخت): سوختانند، از (گریخت): گریختانند، از (آموخت): آموختانند...
- ۷- پسوندهای جمع /-ان، -ها، -یان، -گان، -وان/ (۱) از عربی: /-ون، -ین، -ات/ مثال: زنان، مردان، درختها، خانه ها، دانایان،

۱- مراجعه شود به بحث جمع اسم در همین کتاب؛ پسوندها بعضاً نقش واژه سازی هم دارند، مثلاً با صفت های نسبتی غزنوی، سامانی، تیموری... آمده به شکل غزنویان، سامانیان، تیموریان به معنای سلسله و خانواده آنها میباشد.

پرنده گان، روحانیون، مبلغین، مفردات...

۸- پسوندهای تصغیر /-اك، -اكه، -چه، -یچه، -و/ مثلاً: پسرک، مردک، مردکه، زنکه، باغچه، دریچه، پسر، دختر، فضلو، نصر... (۱)

دوم- پسوندهای واژه‌ساز: که در انجام فعل، اسم و یا صفت پیوسته کلمه های جدید با مفاهیم تازه میسازند و عبارتند از:

۱- پسوندهای اسم ساز که اسم فعل میسازند: /-ان، -اش، -مان، -ی، -ایت، -ه، -آر/ مثال: نوشتن، دیدن، دانش، بینش، سرخی، خوبی، انسانیت، بشریت، خنده، گریه، گفتار، کردار، سازمان (تشکیل)، زایمان^(۲) (ولادت)...

۲- پسوندهای مکان /-گناه، -کده، -استان، -سار، -سیر، -زار، -لاخ، -بار، -نا، -دان/ مثلاً: فروشگاه، میکده، کودکستان، بوستان، کوهسار، گرمسیر، گلزار، سنگلاخ، نمک لاج، رودبار، جویبار، خاکنا، آینا، گلدان...

۳- پسوندهای زمان /-گاه، -دم، -آن/ مثلاً: سحرگاه، شامگاه، صبحدم، سپیده دم، بامدادان، بهاران...

۴- پسوندهای توصیفی /-تر، -ترین، -ام، -امین، -ین، -ینه، -آنه، -ناک، -گین، -آگین، -ه، -آک/ مثال: خوتر، کوتاهترین، بیستم، چارمین، نخستین، سیمین، زرین، زرینه، بلخی (طلایی)، لیمویی، خانه گی، غزنی چی، غزنوی^(۳)، زنانه، طفلانه، تابناک، غمناک، غمگین، زهراگین، دو روزه، سبزه، سرخه، خوراک، پوشاک^(۴)

۵- پسوندهای تشبیهی /-گون، -گونه، -فام، -وش، -آسا، -سان،

۱- پسوندهای تصغیر بعضاً هم واژه ساز میباشد؛ مثلاً: خرك آله یی از آلات موسیقی تاردار؛ آلوچه نوعی از آلو...

۲- داکتر طلعت بصاری، دستور زبان، چاپ دوم، ۱۳۴۸، ص ۴۶۶.

۳- مراجعه شود به صفت نسبتی بخش صفت در همین کتاب.

۴- پسوند /آک/ صفت نسبتی می سازد «حسن ناظمی، دستور نو، چاپ پنجم، ۱۳۴۷».

- وار/ (۱) مثلاً: گلگون، گلگونه، پریش، آینه فام، گلفام، برق
آسا، ذره سان، شیشه سان، بنده وار، برادروار...
- ۶- پسوندهای فاعلی /-انده، -آ، -آر، -آن، -سار، -گار، -گر،
-بان، -چی / مثال: نویسنده، دانا، خریدار، روان، گنهگار،
ستمگار، کارگر، مسگر، باغبان، پوسته چی، شرمسار...
- ۷- پسوند نکره /-ی و الومورف آن /-یی / بعد از واول مثلاً:
مردی، روزی، دانایی، دانشجویی، خانه یی...
- ۸- پسوند مفعولی /-ه / که با ریشه ماضی می آید چون: کشته،
خورده، برده...
- ۹- پسوند آله /-ه / که با بعضی از ریشه های حال آید مثلاً: کوبه،
ماله چرخه، پیرایه، آویزه...
- ۱۰- پسوند تأنیث /-ه / که با کلمه های دخیل عربی آید چون: نسیمه،
صابره، شریفه، نجیبه...
- ۱۱- پسوندهای تملیکی /-مند، -ور، -وار / مثال: دانشمند، دردمند،
دانشور، سختور، بزرگوار، امیدوار...

۱- پسوندهای /-اك/ و /-ه/ نیز شباهت را می رساند مثلاً: موشك، خرك، سكك، خرسك... یعنی شبیه موش، خر، سگ... و ناخنك، مویك، گوشك یعنی مشابه به ناخن، موی، گوش... همچنان دندان، زیانه، لب، دهانه و چشمه. گردنه، پشته، دسته، کفه، پایه، ساقه، یعنی شبیه دندان، زبان، لب، دهان، چشم، گردن، پشت، دست، کف، پای، ساق) همچنین است دامنه ...

فصل چهارم

ساختمان کلمه (Word)

زبان در خلا وجود ندارد بلکه در جامعه انسانی و به منظور ایجاد ارتباط بکار برده می شود. بر اساس نظریه زبانشناسان جدید خاصیت عمده زبان اینست که به درجه اول يك فعالیت اجتماعی است برعلاوه اینکه وسیله ابراز و بیان مقاصد میباشد.^(۱)

و اما در واقع میان این دو حقیقت که زبان يك فعالیت اجتماعی و يك وسیله ابراز مقاصد است ارتباط بسیار نزدیک وجود دارد چه انسان يك حیوان اجتماعی است و همچنان انسان يك حیوان ناطق است. پس بدون اجتماع فعالیت های زبانی صورت نمی بندد و نیز بدون زبان فعالیت های اجتماعی ادامه یافته نمی تواند زیرا زبان انتقال دهنده مفاهیم است یعنی دارای معنی می باشد و همین معنی است که به زبان این اهمیت عمده را داده است.

البته کوچکترین عنصر معنی دار زبان مورفیم (واژك) و کلمه است. مورفیم که قبلاً از آن سخن گفتیم همواره دارای معنای لغوی نمی باشد بلکه برخی از آن دارای معنای دستوری است و مستقلاً فاقد معنی می باشد. حالانکه کلمه کوچکترین واحد بامعنای زبان بوده و همواره دارای معنای مستقل و لغوی است یعنی که کلمه واحد بامعنای زبان و مورفیم مستقل (Free morpheme) است. اکنون ما پیرامون کلمه بحث میکنیم.

کلمه در زبان دری از دو نگاه مورد مطالعه قرار میگیرد: از نگاه تنها شکل و از نگاه معنی و ساخت.

۱- محمد رضا باطنی، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱.

انواع کلمه از نگاه شکل:

کلمه ازین نگاه سه نوع است: ساده، ساخته و آمیخته.

۱ - کلمهء ساده:

آنست که تنها یک جزء بوده و قابل تجزیه به اجزای مستقل یا نامستقل نباشد. به سخن دیگر کلمهء ساده همان مورفیم آزاد است مانند: زن، مرد، گل، اسپ، ما، روز، پاک، هنوز، خوب، روشن، بزرگ و غیره.

۲ - کلمهء ساخته (مشتق):

آنست که از یک کلمه (مورفیم آزاد) و یک یا چند جز (مورفیم) بسته ساخته شده باشد یعنی این گونه کلمه از یک مورفیم آزاد و یک پیشوند یا پسوند و یا هر دو تشکیل شده میباشد مانند: همسفر، فروتن، امروز، نادار، دهنده، سحرگاه، دیوانه وار، فروتن، نابینایان...

۳ - کلمهء آمیخته (مركب):

آنست که از دو کلمه (دو مورفیم آزاد) تشکیل شده باشد، یعنی شرط اساسی کلمهء آمیخته ترکیب دو مورفیم مستقل میباشد، مانند: روزنامه، شتر مرغ، زردآلو، آهسته آهسته، شور انگیز، سیاه چشم، سیم اندام و غیره. بعضاً کلمهء آمیخته دارای یک یا چند جزء (مورفیم) بسته نیز میباشد، مثلاً: خوشخویی، شوخ چشمی، دست درازی، کتابخانه ها، دست درازها و نظایر آنها.

و بعضاً هم کلمهء آمیخته متشکل از سه کلمه (مورفیم مستقل) میباشد مثلاً: (رگ گل آستین) درین شعر:

رگ گل آستین شوخی کمین صید ما دارد

که زیر سنگ دست از سایه رنگ حنا دارد

از همینگونه است کلمه های آمیخته: گلاب رخسار، نیشکر فروش، مرغابی ناک، روزنامه نویس، چارمغز باز، دستمال باف، خاکروبه دان و امثال آن. اینک برای معلومات بیشتر انواع کلمه های آمیخته را از نظر میگذرانیم:

انواع کلمه های آمیخته در زبان دری

کلمه های آمیخته در زبان دری دارای مشخصات عمده می باشد بدینگونه که میان کلمه آمیخته گنجایش کلمه دیگر ممکن نیست مثلاً: پای انداز، گل بته، کیهان نورد، کارخانه، دریا نورد و غیره. همچنان معنای مجموع کلمه های آمیخته غیر از معنای یکی از آنهاست مثلاً: کارخانه (فابریکه)، روزنامه (اخبار)، دسترنج (مزد)، بازی گوش (تنبل و بی پروا) و غیره. و نیز کلمه های مرکب پسوند جمع را می پذیرند مثلاً: گلبرگها، کارخانه ها، غریب کاران، صاحب منصبان و امثال آن. کلمه های مرکب در زبان دری موارد استعمال گوناگون و زیاد دارد چنانکه به حیث اسم، صفت، اسم آله، صفت فاعلی، صفت مفعولی، قید و غیره به کار میروند زیرا اینگونه کلمه در زبان دری انواع و اقسام مختلفی دارد آنهم بدینقرار: (۱)

نخست - مرکب امتزاجی:

درین نوع کلمه معنای مجموع کلمه ها غیر از معنای یکی از آنهاست، پسوند جمع و پسوندهای دیگر را می پذیرند و نیز در آن کلمه اول متعلق به کلمه دوم می باشد و اما اگر کلمه مقلوب گردد جز دوم مربوط به اول می شود مانند: سیاه چشم و چشم سیاه.

کلمه آمیخته امتزاجی بطریق ذیل ساخته می شود:

۱- از ترکیب دو اسم: گلاب، گلفند، شبنم، گلبرگ، غرگاو، خرچنگ، آسیا سنگ، سنگ پشت، فیل مرغ، پای جامه، دست مایه، دستمزد، صدف دندان، کمان ابرو، گل رخسار، پری روی، گل اندام،

۱- ر. ک. مصطفی مقرئبی، مجله سخن، «مرکب در زبان فارسی»، دوره ۶۶، شماره ۴، ص ۴۲۲؛ ن. س. دستور زبان معاصر دری ۱۳۴۸، ص ۱۰۴-۱۱۰؛ خانلری، دستور زبان فارسی، بنیاد فرهنگ، ص ۱۵۹-۱۷۵.

- سنگدل و غیره. بعضاً به شکل مقلوب نیز می آید مثلاً: دندان صدف، ابرو کمان، دندان طلا و غیره.
- ۲- از ترکیب صفت و اسم: سیاه چشم، سرخ روی، سفید موی، زرد موی، پیر مرد، خوشبخت، تیره روز، تنگدل، بلند قد، چابک دست، شیرین زبان، گرداب و غیره.
- بعضاً به شکل مقلوب هم به کار می‌رود مانند: چشم سیاه، قد بلند، دل تنگ، دل سرد و غیره.
- ۳- از ترکیب عدد و اسم: یک دل، یک دست، دو روی، دو تار، سه پایه، سه سنگ، چار پای، چار مغز، پنجاه، پنج پر، شش رخ، شش در، هفت میوه، هفت اقلیم، سیم‌رخ، چهل پای، چهل زینه، چهل تن، چهلستون و غیره.
- ۴- از ترکیب ضمیر مشترك (خود) با اسم، صفت و ریشه حال مثلاً: خودکار، خود مختار، خود رنگ، خود نویس، خود روی، خود بین، خود نما، خودخواه و غیره.
- ۵- از ترکیب اسم و ریشه حال: بم افکن، ذره بین، کمر بند، دستمال، قند شکن، جاروب، قلم تراش، دست آموز، دست چین، چشم انداز، دریا نورد، راهگذر، راهنما، گل فروش، چوب شکن، دلفریب و غیره.
- ۶- از ترکیب (نیم) با اسم، صفت، ریشه حال و صفت مفعولی (ریشه ماضی + پسوند /-ه/) مانند: نیم راه، نیم خام، نیم باز، نیم خواب، نیم جوش، نیم سوز، نیم پخته، نیم سوخته و غیره.
- ۷- از ترکیب اسم و ریشه حال با پسوند /-ه/ و پسوند /-اک/ : خاکروبه، پای تابه، گاو دوشه، شیر چوشک، خس پوشک، مورچه خورک، گور کاوک، گوش خزک و غیره.
- ۸- از ترکیب اسم و یا صفت با ریشه ماضی: پریزاد، گل آلود، دست آورد، یادداشت، ره آورد، خوش دوخت، خوش ساخت،

نیک زاد و غیره.

۹- از ترکیب اسم و یا صفت با صفت مفعولی (ریشه ماضی + /ه-/) :
دست زده، دل باخته، دامن آلوده، رنگ پریده، مارگزیده، نورسیده،
بزرگ زاده و غیره.

بعضاً به شکل مقلوب نیز آید مثلاً: پریده رنگ، پیوسته ابرو، آسوده
حال و غیره.

۱۰- از ترکیب قید با ریشه حال و یا ریشه ماضی و صفت مفعولی:
زود رس، زودگذر، دیرپای، پس انداز، پیش بین، پیشرفت،
پیشنهاد، پیش رفته، پسمانده و غیره.

دوم - مرکب تکراری:

درین نوع کلمه ها یک کلمه مطلقاً تکرار می شود یا تکرار آن توسط
واول /آ/ و یا توسط پیشینه هایی صورت میگیرد. اجزای اینگونه کلمه های
آمیخته از نظر معنی متوازن و هم سنگ است و مانند مرکب امتزاجی یکی
تابع و متعلق به دیگری نیست.

مرکب تکراری به طریق ذیل ساخته می شود:

۱- از تکرار دو اسم، دو صفت، دو قید، دو فعل امر، دو ریشه ماضی:
سرسر، فوج فوج، زود زود، خوش خوش، بزن بزن، آمد آمد.

۲- از تکرار دو اسم، دو صفت، دو قید، دو ریشه حال با واول /آ/
مثلاً: رویاروی، سراسر، شباشب، دمامم، رنگارنگ، گرماگرم،
گرداگرد، پیایی، پیشاپیش، زودازود، کشاکش و غیره.

۳- از تکرار دو اسم به وسیله پیشینه های (به، در، تا): در به در،
دست به دست، سر به سر، دم به دم، پای در پای، پی در پی،
سرتاسر، روز تا روز و غیره.

سوم - مرکب عطفی:

درین نوع کلمه مورفیم عطف /و/ اجزای آنرا به هم می پیوندد و نیز

اجزا درین گونه کلمه از نظر معنی برابر و متوازن می باشد.

مرکب عطفی به طرق ذیل ساخته می شود:

- ۱- از دو کلمه اشاره و دو اسم: این و آن، چنین و چنان، نشیب و فراز، سر و کار، آب و هوا، دست و گریبان، ساز و برگ، آب و تاب، آب و رنگ، راه و رسم و امثال آن.
- ۲- از دو صفت: سرخ و سفید، سرخ و زرد، خشک و خالی و غیره.
- ۳- از دو ریشه حال: خواب و خور، سوز و گداز، گیر و دار، پرس و پال، پیچ و تاب و غیره.
- ۴- از دو ریشه ماضی: زد و خورد، رفت و آمد، شکست و ریخت، داد و ستد، برد و باخت و غیره.
- ۵- از ریشه حال و ریشه ماضی و یا عکس آن: بند و بست، گیر و گرفت، رفت و رو، جست و خیز، پخت و پز، زد و بند، تاخت و تاز، شست و شوی، گفت و گوی (گفتگو)، جست و جوی (جستجو)...
- ۶- از یک جزء با معنی و یک جزء بی معنی: کار و بار، تار و مار، تیت و پرک، کم و تم، میده و چیده...

چهارم - مرکب هموزن:

این گونه کلمه از دو جزء مختلف آنهم به وسیله $واو / آ /$ و یا توسط پیشینه هایی تشکیل می شود مانند: رستاخیز، تکاپو، بناگوش، خویشاوند، زناشوی، شباروز، سرازیر، سر به راه، سر به نوک، روبه راه، خانه به دوش، دست به یخن، سر تا پا و نظایر آن.

پنجم مرکب اتصالی:

این نوع کلمه مرکب در نتیجه تأثیر زبانهای اروپایی در دوره معاصر در زبان دری وارد شده است و چنان است که میان دو جزء این گونه کلمه

۱- فرق عمده هاین و (دش) اینست که نخستین مفهوم اتصال و دومی معنای انفصال را میرساند و در همین زمینه ها بکار میروند؛ هاین نسبت به دش کوتاه تر باشد.

هایفن^(۱) «hyphen» (-) بکار برده می شود مثلاً: اندو - اروپایی، پروژه - سرک سازی پلخمری - شبرغان و کابل - چاریکار، قلم مشترک فرانسوی - ایتالوی و نظایر آن.

هرگاه اینگونه کلمه بشکل مرکب عطفی گفته شود رساننده همان مفهوم نبوده بلکه معنای دیگری را افاده میکند مثلاً: اگر بگوییم پروژه سرک سازی کابل و چاریکار معنی آن میشود که: پروژه های سرک سازی واقع در کابل و چاریکار و اما اگر بگوییم: پروژه سرک سازی کابل - چاریکار این معنی را افاده میکند: پروژه سرک سازی از کابل تا چاریکار.

زیرا در اینصورت (هایفن) که نشانه اتصال است هر دو کلمه کابل و چاریکار را مانند اجزای يك کلمه آمیخته بهم متصل ساخته است و هر دو اینجا مضاف الیه واقع شده است و اما در مورد نخست کلمه مابعد و ماقبل (و) عطف مشخصات یکسان داشته تحت حکم پروژه - سرک سازی قرار میگیرند و آنرا میتوان اینطور گفت: پروژه - سرک سازی کابل و پروژه - سرک سازی چاریکار.

انواع کلمه از نگاه معنی و ساخت:

کلمه ازین نگاه به سه گروه تقسیم میگردد: اسمیه ها، قیود، فعلیه ها.

اسمیه ها یا گروه اسم:

در زبان دری اسمیه ها به چار نوع جدا می شود: اسم، صفت، ضمیر و

عدد.

نخست - اسم (Noun):

اسم کلمه یی است که به انسان، حیوان، نبات و یا چیزی اطلاق می شود، به سخن کوتاه تر اسم نام اشیا و اشخاص بوده دارای خصوصیات ذیل میباشد:

۱- پسوند جمع را بپذیرد.

۲- پسوند تنکیر را بپذیرد.

۳- نشانهء افزایش یا پسوند اضافه را بپذیرد.

۴- پسوند ندا را بپذیرد.

۵- پسینه (را) را بپذیرد.

اسم به اقسام آتی تقسیم می شود:

اسم ذات و معنی:

اسم ذات آنست که وجودش متکی به خودش بوده وابسته به دیگری نباشد یعنی وجود خارجی داشته باشد از قبیل: دوست، میز، کتابخانه، دیوار، باغچه و غیره و اسم معنی آنست که وجودش قائم به خودش نبوده متکی به دیگری باشد یعنی جسماً در خارج وجود نداشته باشد مثلاً: خوبی، بدی، بلندی، سفیدی، هوش، دانش و امثال آن.

چنانکه دیده می شود این اسم ها بذات خود قابل ادراک نمی باشند. برای درک هر يك آن مجبوریم آنها را به چیز دیگری نسبت دهیم مثلاً بگوییم: آدم خوب، دیوار سفید، پسر باهوش،...

۲- اسم خاص و عام:

اسم خاص آنست که برای یکفرد معین وضع شده باشد تنها بر همان شخصی یا چیز خاص دلالت کند، مانند: احمد، ناجیه، کابل، افریقا...

شاید نام چند شخص محمود باشد بآنهم محمود اسم خاص است چنانچه وقتی که میگوییم: محمود آمد. مقصود ما همان محمود معین است. از جانب دیگر این نام برای هر يك از آنها جدا جدا گذاشته شده است.

اسم خاص را نمیتوان جمع بست جز آنکه معنای نظایر و مانند را برساند مثلاً: افغانستان در آغوش خود فرخی ها و جامی هایی را پرورده است. یعنی افغانستان شاعرانی نظیر فرخی و جامی را تربیت کرده است. اسم انسان چند نوع است:

الف: اسم محضه یا نام اول انسان مثلاً: کریم، محمود، پرویز، نسیمه ...

ب: اسم کنیه که در مرد دارای علامه (ابو) یا (ابن) و در زن دارای

علامه (ام) و (بنت) می باشد مثلاً: ابوجعفر، ابن سینا، ام گلثوم، بنت سلمه. این گونه نامگذاری امروز به مفهوم ویژه آن معمول نیست.

ج: اسم لقب یا القاب که شامل القاب رسمی و فامیلی می گردد و آن در پهلوی نام اول و بعضاً به جای آن استعمال می شود: شیخ رئیس، گل آقا، بی بی گل...

د: تخلص یا نام دومی انسان که شامل تخلص های شعری و جز آن و تخلص های فامیلی میگردد.

ه: عرف یا اسمی که مردم بنا بر مناسبی بر کسی اطلاق میکنند چنانکه: محمود طرزی پدر نثر معاصر، احمدشاه درانی را بابا می گویند. و اسم عام آنست که شامل جنس باشد یعنی بر همه افراد گروه خود دلالت کند مثلاً: سنگ، درخت، شهر، میوه، کتاب و امثال آن؛ دیده می شود که اسم عام اسم نامشخص است و بر افراد بسیاری دلالت مینماید.

۳- اسم معرفه و نکره:

معرفه اسمی است که نزد مخاطب معلوم و معین میباشد. در زبان دری اسم در صورتی معرفه می باشد که دارای مشخصات و قراین ذیل باشد:

- ۱- اسم خاص باشد مثلاً: حمید، پروین، بلخ...
- ۲- ضمیر باشد مثلاً: من، تو، او، شما...
- ۳- اسمی که به اسم خاص یا ضمیر مضاف شده باشد مثلاً: قلم مسعود، کتاب او...
- ۴- اسمی که منادی واقع شده باشد مثلاً: ای دوست، پسرا...
- ۵- مشار الیه باشد یعنی بعد از کلمه اشاره (این یا آن) واقع شده باشد مثلاً: این خانه، آن شهر.
- ۶- اسمی که یکبار قبلاً ذکرش در کلام آمده باشد مثلاً: دیروز يك کتاب و يك قلم خریدم. کتاب نزد خواهرم و قلم نزد برادرم است.
- ۷- اسمی که شنونده از آن آگاهی قبلی داشته باشد مثلاً: شاگردی به

- همدرس خود بگوید: معلم به صنف رفت، معلم و صنف معرفه اند.
- ۸- اسمی که مدلول آن نزد شنونده موجود باشد مثلاً: به کسی گفته شود: (قلم افتاد) در حالیکه قلم در عقابش بروی میز باشد.
- ۹- موصول باشد و آن عبارت است از (که) برای ذوی العقول و غیر آن و (چه) برای غیر ذوی العقول در صورتیکه قبل از آن مورفیم های (هر، آن، این /-ی/ نکره) بیاید مثلاً هرکه، آنچه، کسی که...
- ۱۰- اسمی که در برگیرنده همه افراد نوع خود باشد و نهاد واقع شده باشد مثلاً: انسان حیوان ناطق است. کتاب انیس تنهایی است. درخت فروکننده است...

بعضاً اینگونه اسم ها را معرفه نوعی^(۱) گفته اند و بعضاً هم آنها معهود مطلق نامیده اند. البته اینجا منظور يك عده افراد بدون در نظر داشتن خصوصیات و مشخصات هر يك آنها می باشد از آنرو مقصود بر شنونده بطور کلی روشن می باشد چنانکه درین فرد از (سعدی):

مرد باید که در کشاکش دهر
سنگ زیرین آسیا باشد

- ۱۱- اسمی که بعد از آن پسینه، (را) آمده باشد مثلاً: کتاب را آوردم، خانه را خریدم.^(۲)

و اسم نکره آنست که نزد مخاطب معلوم و معین نباشد در زبان دری اسم در صورتی نکره می باشد که دارای قراین و مشخصات ذیل باشد:

- ۱- دارای پساوند تنکیر /-ی/ و الومورف آن /-یی/ باشد مثلاً: کتابی، مردی، خانه یی، دانشجویی، دانایی...
- ۲- اسمی که بعد از کلمه (يك) آمده باشد مثلاً: دیروز يك کتاب خریدم... و اما اگر (يك) شمارش را برساند عدد است نه نشانه نکره

۱- سید کمال طالقانی، دستور زبان، چاپ اول، ۱۳۴۰، حاشیه، ص ۱۴، اما همایون فرخ عبدالرحیم، دستور جامع ص ۹۹۰، داکتر مشکور، دستور نامه ص ۲۴۱، برعکس طالقانی نظر داشته اند یعنی این گونه اسم را نکره نوعی گفته اند.

۲- باید گفت واژههایی که يك اسم را معرفه میسازند معین کننده گفته میشوند.

- مثلاً: يك كتاب ديروز خريدم و يك كتاب امروز.
 ۳- اسمی که بعد از کلمه (یکی) واقع شده باشد مثلاً: یکی گریه در خانه زال بود...
 یکی تازه بر نای نوحاسته...
 ۴- اسمی که مدلول (یکی از) باشد مثلاً: یکی از دوستان، یکی از کتابها، و غیره یکجا ترکیب مذکور نکره باشد.
 ۵- مفعولی که پسینه آن حذف شده باشد نیز نکره است مثلاً:
 پروین کتاب میخواند... اینجا (کتاب) مفعول نکره است.
 گاهی هم در کلام با يك اسم دو علامه نکره میآید مخصوصاً در شعر
 مثلاً: دید موسی يك شبانی را براه ... (يك + اسم + /- ی /).
 یکی برزگری نالان ... (یکی + اسم + /- ی /).
 و یا:

یکی نره گوری بزد بر درخت
 که در چنگ او پر مرغی نسخت
 (فردوسی)

- گاهی هم کلمه (یکی) خود دلالت بر فرد نامعین کند مثلاً: یکی دربارہ.
 چنین گفت، یکی در بیابان سگی تشنه یافت، یکی بر سر شاخ و بن میرید ...
 یعنی يك شخص يك مرد ...
 البته درین صورت میتوان آنرا ضمیر مبهم گفت زیرا به معنای کسی یا شخصی بکار رفته است.

۴- جمع اسم و اسم جمع:

- جمع در زبان دری آنست که بر بیشتر از يك فرد دلالت کند در زبان دری جمع اسم دارای پساوندهای ذیل می باشد:
- ۱- /- آن/: اسم جانداران که مختوم به کانسونانت باشد غالباً با این پساوند جمع بسته می شود مثلاً: مردان، زنان، دختران، شیران...
 ۲- /- گان/: اسم های متعلق به جانداران که مختوم به واول /- ه/=

- /a/ باشند با این پساوند می آیند و این البته الومورف پساوند /-آن/ باشد مثلاً: نویسنده گان، مورچه گان، پرنده گان...
- ۳- /-یان/ : اسم های متعلق به جانداران که مختوم به واول /ā/ = /a/ یا /-و/ = /o/ باشند با این پساوند آیند و این هم البته الومورف پساوند /-آن/ باشد مثلاً: آشنایان، دانایان، دانشجویان، مهوریان...
- ۴- /-وان/ : اسم های متعلق به اعضای بدن انسان و جانداران که مختوم به واول /-و/ = /û/ باشند با این پساوند جمع شوند مثلاً: بازو وان /bâzûwân/ = (بازوان)، زانوسوان /zânûwân/ = (زانوان)، همچنان: بانووان /bânûwân/ = (بانوان)، آهو وان /âhûwân/ = (آهووان)^(۱) البته این پساوند نیز لومورف پساوند /-آن/ می باشد.
- ۵- /-ها/ : اسم های متعلق به بیجان ها غالباً با این پساوند جمع بسته شوند مثلاً: کتاب ها، خانه ها، لیموها، صدها، آلوها، دانش ها...
- در زمینه جمع اسم در زبان دری نکات ذیل را باید در نظر داشت:
- الف: کلمه های دری را نباید به اساس زبان عربی مثلاً با پساوند تأنیث /-آت/ جمع بست (۲) مانند باغات، کوهستانات، دهات، جنگلات، میوه جات، سبزیجات و نظایر آن باید بجای آن گفت: باغها، کوهستانها، دبه ها یا ده ها، جنگلها، میوه ها، سبزی ها...
- ب: اعداد، به جز (هزار) با پساوند /-ها/ جمع بسته میشوند و اما عدد هزار با پساوند /-آن/ میآید مثلاً: هزاران.
- ج: کلمه (سر) بدو گونه جمع بسته می شود، یکی با پساوند /-ها/

۱- در صورت نگارشی این گونه جمع اسم نسبت هم شکل بودن دو فونیم متعاقب /û/ و /W/ تخفیف رخ داده است و اما در گفتار شکل اصلی پساوند و اصل کلمه نمودار است.

۲- حتی اگر اسم های دخیل تازی را هم به قاعده، دری جمع بندیم بهتر و پسندیده است. مثلاً بجای محصلین و محصلات، معلین و معلیات، متعلمین و متعلمات، شعرا، ادبا و غیره باید گفت: محصلان، معلمان، متعلمان، شاعران، ادیبان و نظایر آن.

که درینصورت جمع سر می باشد مثلاً: سرهای مردم، سرهای کوه...
و دیگر با پساوند /-آن/ که درینصورت به معنای بزرگان و
پیشوایان بکار میرود مثلاً: سران دول...

د: کلمه های جمع و مخصوصاً جمع عربی را نباید دوباره جمع بست از
قبیل: امور، احوال، عجایب، منازل، اشخاص... پس نباید گفت
امورات، احوالات، یا احوال ها، عجایبات یا عجایب ها، منازل ها،
اشخاص ها و نظایر آن.

و اما اسم جمع (Collective noun) آنست که در صورت و شکل مفرد
و در معنی و مدلول جمع باشد مثلاً: گروه، مردم، قوم، طایفه، سپاه، فوج و
غیره.

هرگاه اسم جمع در سخن نهاد واقع شود فعل را میتوان از اینکه نهاد در
صورت مفرد است بشکل مفرد و یا ازینکه نهاد در معنی جمع است بشکل
جمع آورد، بطور مثال میتوان گفت: مردم میگویند یا مردم میگویند....

۵- اسم زمان و مکان:

اسم زمان که نام وقت است در زبان دری به اشکال مختلف وجود دارد
بصورت ساده و حقیقی مثلاً: روز، شب، صبح، شام، چاشت، هفته، ماه و غیره
و به صورت ترکیبی ساخته و آمیخته مثلاً: سحرگاه، صبحدم، بهاران،
نوبهاران، سپیده هنگام....

و اسم مکان که نام جای و محل است نیز در زبان دری به صورت های
گونگون میآید بشکل ساده و حقیقی مانند: شهر، خانه، کشور، جنگل، باغ،
کابل... و بشکل ترکیبی ساخته و آمیخته مثلاً: دانشگاه، فروشگاه، سبزه وار،
کوهساز، دهکده، کفشکن، شاه نشین، آبریز...

۶- اسم آله:

نام اسباب کار و افزارهای مختلف است، اسم آله نیز در زبان دری هم
بصورت ساده و حقیقی وجود دارد مثلاً: بیل، تبر، داس، کلید، چکش و هم

بصورت ترکیبی ساخته و آمیخته آید چون: کوبه، ماله، چرخه، تابه، آویزه، جاروب، قلم تراش، کفگیر، چوب سای، گاو دوشه، خاکروبه...

۷- اسم مصغر (Diminutive noun):

آنست که بر کوچکی چیزی یا شخصی دلالت کند. اسم مصغر دارای پساوندهای ذیل میباشد:

۱- /-اك/: با اسم های مختوم به کانسونانت آید مثلاً: کتابك، طفلك

...

۲- /-اكه/: با اسم های مختوم به کانسونانت آید مثلاً: مردكه، زنكه ...

۳- /-گك/: با اسم های مختوم به واول /a, â, e, û, o, / و یا مختوم

به کانسونانت های /h/ و /h'/ می آید مثلاً: مرزاگك، بچه گك،

لیموگك، کدوگك، غچی گك، راه گك، گره گك، فتح گك...

البته این پساوند الومورف پساوند /اك/ می باشد.

۴- /-چه/ مثلاً: دریاچه، باغچه، سراجده...

۵- /-یچه/ مثلاً: دریچه.

۶- /-و/ مثلاً: دختره، مادرو، فضلو، خیره، عینو...

اسم های مصغر گاهی به مفهوم حقیقی خود یعنی کوچکی چیزی بکار

میرود مثلاً: قلمك، خانه گك و غیره گاهی برای ترجم و شفقت می آید مانند:

طفلك، بیچاره گك، دخترك، مادرو، پسرو و گاهی هم برای تحقیر آید چون:

مردك، مردكه، زنك، زنكه...

۸- اسم صوت:

مورفیها و کلمه های صوت در زبان دری به چند گونه وجود دارد: چنانکه

عده یی ازان برای بیان حالات هیجانی و ناگهانی در زمینه تعجب، تأسف،

تحسین، تنبیه و نظایر آن می آید و اکثر آن مورفیم نامستقل می باشد و ما از

آن در بخش مورفیم های بسته سخن گفتیم. برخی دیگر ازین دسته مورفیم ها

مستقل می باشد و در همین زمینه ها به کار میرود و عبارت است از: خوشا،

خرما، دریغا، دردا، زینهار، و اسف...

و اما عده دیگر از کلمه های صوت که اسم گفته می شود نام صداهای مختلفی است که بوسیله انسان، حیوان و یا در طبیعت تولید می شود. این دسته اسم های صوت در زبان دری به گونه های ذیل می آید:

۱- به تنهایی یا به شکل مکرر برای خواندن و راندن جانوران مثلاً: کش، (کشه، کشی)، پشت، کوچی، چخ، پشی پشی، بی بی، توتوتو....

۲- مطلقاً تکرار يك کلمه مثلاً: غم غم، غر غر، گر گر، پس پس، شر شر، ژغ ژغ، تك تك، تق تق، غو غو، میو میو، جز جز، غژ غژ، ترنگ ترنگ...

۳- تکرار يك کلمه با تبدیل واول آن مثلاً: ترق تروق، تيك تاك، شرب شروپ، ترب تروپ.

۴- تکرار عطفی با واول /و/ و تبدیل واول کلمه مثلاً: تخ و توخ، تق و توق، ترنگ و تورنگ، جرنگ و جورونگ....

۵- تکرار عطفی با تبدیل فونیم اول کلمه نخست به فونیم /پ/ در کلمه دوم مثلاً: چغ و پغ، ترق و پرق، قغ و پغ، ترنگ و پرنگ....

۶- افزودن /اس/ در آخر کلمه مثلاً: شرس، غرس، بغس، چرس، ترنگس، شرنگس....

۹- اسم مبهم:

اسم هایی که تا کنون از آنها بحث کردیم دارای مسمی و مدلول صریح و آشکار بوده اند و اما اسمی که مسمی و مدلول آن واضح و آشکار نباشد اسم مبهم گفته می شود. اسم مبهم یا به تنهایی بکار می رود مثلاً: کس نمیداند یا به همراه پساوند تنکیر /-ی/ مثلاً: کسی نیامد، بعضی میگویند و یا قبل از اسم مبهم یکی از مورفیم های معین کننده استعمال می شود؛ از قبیل: هر، همه، هیچ، چه، کدام مثلاً: هر کس، همه چیز، هیچ کدام، چه چیز، کدام جای، چه اندازه و نظایر آن.

حالت (Case) اسم

حالت اسم بیان نقش آن است در ارتباط به واژه های دیگر جمله. اسم در زبان دری دارای پنج حالت است و آن در برخی از حالات دارای نشانه. مورفولوژیکی نمیباشد؛ بدین گونه:

۱ - حالت فاعلی (Nominative case):

حالتی است که اسم در جمله ابتدا (مستند الیه) و فاعل فعل واقع شده باشد و یا فعل به آن تعلق گیرد. اسم در زبان دری در حالت فاعلی کدام نشانه. مورفولوژیکی ندارد، بلکه اینگونه حالت از موقعیت و ارتباط نحوی آن در جمله درک میشود؛ مثلاً: فرید رفت. شاگرد کتاب خواند. پیاله شکست.

۲ - حالت مفعولی (Objective case):

حالتی است که فعل فاعل راساً بالای آن واقع شده باشد. نشانه نحوی حالت مفعولی اسم عبارت از پذیرش پسینه /را/ است در جمله؛ مثلاً: فرید نامه را نوشت. و هرگاه پسینه به کار نرود مفعول با فعل يك ترکیب فعلی را میسازد؛ مثلاً: بیان جمله، فوق به صورت: فرید نامه نوشت = نامه نوشتن.

۳ - حالت اضافی (Possessive case):

حالتی است که اسم به اسم دیگر نسبت داده شود؛ نشانه، حالت اضافی اسم عبارت از پسوند اضافی است که به صورت کسره یا کلمه های مختوم به همخوان آید، چون کتاب فرید، تابستان کابل؛ و به صورت /ی/ در واژه های مختوم به واکه؛ چون: آشنای فرید، بازوی فرید، خانه ی فرید. همچنان اسم در صورت موصوف شدن در ترکیب توصیفی همین حالت را داراست و با همینگونه پسوند اضافه تبارز میکند؛ چون: شاگرد خوب، بانوی مهربان، خاله ی مهربان.

۴ - حالت متممی یا پیشینه یی (Dative case):

حالتی است که اسم با یکی از پیشینه ها به جمله ارتباط یابد، که همین پیشینه ها نشانه، نحوی حالت متممی اسم میباشد؛ مانند: شاگرد از خانه آمد، با پول خرید.

اسم در این حالت بعضاً با حذف برخی از پیشینه ها به ویژه (به، در) نیز می آید؛ چون: شاگرد خانه آمد. (به خانه)، فرید خانه است. (در خانه)

۵ - حالت ندانی (Vocative case):

حالتی است که اسم منادا واقع میگردد؛ در این صورت اسم یا پسوند ندا را می پذیرد؛ چون: جانان!، پسران!، یاران!...

یا با نشانه، ندا در جلو آن به کار میرود؛ مانند: ای برادر، ای پسر! و یا در اشعار غالباً به شکل (ایا) می آید: «ایا نسیم سحر فتحنامه ها بردار».

دوم - صفت (Adjective):

صفت آنست که حالت و چگونگی چیزی یا شخصی را نشان دهد یعنی صفت معنای اسم را مشخص تر، آشکارتر و محدودتر می سازد مثلاً: وادی شاداب، روز روشن، دشتهای سرسبز، شبهای دراز، مرد پرماجرا، طفل هوشمند...

صفت دارای این ویژه گیها است:

- ۱- معین کننده برای اسم است.
 - ۲- پسوند /-تر یا ترین / را می پذیرد.
 - ۳- پسوند جمع را نمی پذیرد.
 - ۴- به حیث قید هم می آید.
 - ۵- پسوند نکره را نمی پذیرد.
- صفت به انواع ذیل تقسیم می شود:

۱ - صفت عادی:

آنست که چگونگی و حالت چیزی یا کسی را به طور مطلق و کلی بیان

کند بدون اینکه آنرا در مقایسه قرار دهد یا درجه و اندازه آن را نشان دهد مثلاً: خوب، بد، سفید، خمار آلود، نیرومند، باهوش... در صورت عادی اینگونه صفت بعد از موصوف قرار میگیرد و موصوف با نشانه افزایش /i-/ با صفت مرتبط میگردد مانند: دست توانا، آدم خوب، ... و هرگاه موصوف با اول /u, o, a, a'/ ختم شده باشد درینصورت نشانه افزایش /yi/ می باشد که در نگارش به شکل /-ی/ می آید مثلاً: هوای خوب، آشنای باوفا، خانه (خانه ی) قشنگ، لیموی هندی، آلوی ترش... (۱)

هرگاه این ترتیب به هم بخورد یعنی صفت قبل از موصوف قرار گیرد آنگاه نشانه افزایش نیامده ترکیب توصیفی حیثیت کلمه مرکب را بخود میگیرد مانند: خوب آدم، سر و قد، سیاه چشم، خوش سخن...

۲- صفت مقایسی برتر (تفضیلی):

آنست که موصوف و یا موصوفها را با شخص یا چیز دیگر و یا با اشخاص یا چیزهای دیگر مقایسه کند یعنی درجه و اندازه موصوف یا موصوف ها را نسبت به يك یا چند فرد همنوع نشان بدهد و نشانه آن پسوند /-تر/ است مثلاً: بزرگتر، داناتر، سیاه تر، نیرومندتر... به طور نمونه اگر بگوییم: اتاق خوردتر یعنی يك اتاق نسبتاً خورد در برابر يك یا چند اتاق بزرگ و یا اتاق های خوردتر یعنی چند اتاق نسبتاً خورد در برابر اتاق یا اتاق های بزرگتر و نظایر آن.

البته اینگونه صفت مانند صفت عادی بعد از موصوف که دارای نشانه افزایش /i/ یعنی کسره یا /yi/ باشد می آید مانند: طفل شوختر، خانه (خانه ی) قشنگتر، هوای خوبتر، دانشجوی لایقتر، کدوی کلانتر، برگ های بزرگتر. (۱)

۱- یکی از خصوصیات دستوری صفت در زبان دری اینست که هیچگاهی پسوند جمع را نمی پذیرد و هرگاه اینگونه کلمه ها نشانه جمع را بپذیرند در گروه اسم شامل می شوند. مثلاً: نیکان، بدان، سفیدها، سیاهان، پاکان...

۱- صفت مقایسی برتر در زبان دری بیشتر هم به صورت قید می آید یعنی که به فعل ارتباط می گیرد مانند: دانش از مال بهتر است پروین از گلالی زیباتر راست، حمید بزرگتر است، یا ناصر... در اینگونه جمله ها و نظایر آن این صفات حیثیت قید را دارند تا صفات در حالیکه بعضاً آنرا صفت تذکر داده اند. دیده شود: دستور زبان معاصر دری ص ۷۵-۷۶.

۳- صفت مقایسی برترین (عالی):

آنست که موصوف یا موصوف ها را با همه افراد گروه مقایسه کند یعنی که درجه و اندازه، موصوف یا موصوف ها را نسبت به همه افراد همنوع نشان بدهد و نشانه، آن پساوند /-ترین/ باشد مثلاً: بزرگترین، زیباترین، خوب ترین... اینگونه صفت همواره قبل از موصوف می آید آنهم به دو گونه: نخست با نشانه، افزایش /i/ بیاید که درینصورت موصوف جمع آید چون: بهترین روزها، درازترین شب ها، جوانترین نویسنده گان، دلچسپ ترین واقعات...

دوم بدون نشانه، افزایش /i/ بیاید که درین صورت موصوف باید مفرد آید چون: بهترین روز، درازترین شب، جوانترین نویسنده و دلچسپ ترین واقعه... توضیح اینکه: درازترین شب یعنی شب دراز نسبت به همه شبها، لایقترین شاگرد یعنی شاگرد لایق نسبت به همه شاگردان یا کوچکترین طفل او... که نمیتوان گفت: کوچکترین اطفال او... از اینکه ترکیب نوع دوم این گونه صفت شباهتی به کلمه مرکب دارد از آنرو میتوان آنرا بعضاً جمع بست و به مفهوم بیش از یک بکار برد مثلاً بهترین روزهای عمرش... یعنی چند یا چندین روز نسبتاً بهتر از دیگر روزهای عمرش...

۴- صفت پریشی:

آن عده کلمه های پریش که پیش از اسم در جمله، پریشی می آیند و جواب آنها صفت می باشد صفت پریشی گفته می شوند از قبیل: چگونه، چطور، چسان و نظایر آن؛ مثلاً: چگونه کتاب: کتاب خوب، کتاب سودمند، کتاب دلچسپ...

چطور آدم: آدم خراب، آدم شریف، آدم مضر، آدم بی پاك...
چسان شب: شب سیاه، شب دراز، شب دلگیر، شب خوش...

۵- صفت نسبتی:

آنست که کسی یا چیزی را بدان نسبت دهند. صفت نسبتی در زبان دری

دارای پساوندهای ذیل می باشد:

الف - /-ی/ = /آ/ : در کلمه های مختوم به کانسونانت مثلاً: بلخی،

هراتی، سنگی، چوبی، خشتی...

هرگاه کلمه مختوم به واول باشد این پساوند دارای الومرف های ذیل می

باشد:

پساوند /-یی/ در کلمه های مختوم به واول /u', o, a/ و برخی از کلمه

های ختم شده به واول /a/ مثال: آسیایی، طلایی، خرمایی، دانشجویی،

لیمویی، جادویی، آهریی، فاخته یی، قهوه یی، خسته یی، پنبه یی...

پساوند /-وی/ در برخی از کلمه های مختوم به واول /a, a'/ «الف

مقصوره» و واول /آ/ مثال: هسته وی، بیضه وی، کره وی، دایره وی، گنجه

وی، معنوی، موسوی، عیسوی، مولوی، غزنوی، دهلوی...^(۱)

پساوند /-گی/ در برخی از کلمه های مختوم به واول /a/ مثلاً: خانه

گی، میمنه گی...

همچنان با آمدن پساوند /-ی/ در برخی از کلمه ها تغییراتی از قبیل:

حذف، افزایش و یا ابدال صورت میگیرد مثلاً: کلمه های کوفه، مکه، بصره،

مدینه، بخارا، مرو، ری، جسم و غیره که در صورت نسبتی به شکل: کوفی،

مکی، بصری، مدنی، بخاری، مروزی، رازی، جسمانی، تحتانی، فوقانی،

روحانی، پیشانی می آیند.

ب- /-ه/ مثلاً: یکساله، سه ماهه، ده روزه، دو ساعته، دامنه، دهانه،

دندان، گردنه، چرخه، سرخه، سبزه.

ج- /-ین/ مثلاً: زرین، سیمین، بلورین، غمین.

د- /-ینه/ مانند: سیمینه، پشمینه...

ه- /-انه/ مثلاً: طفلانه، زنانه، مردانه، عاشقانه، روزانه، سالانه،

ماهانه...

۱- البته در کلمه های مختوم به واول /â/ «الف مقصوره» و واول /a/ مثلاً کلمه های معنی، موسی،

عیسی، مولی، غزنی، دهلوی... این واول ها درین زمینه به واول /a/ تبدیل می شود طوریکه در

نمره ها دیده می شود.

و- /-گانه/ مثلاً: دوگانه، پنجگانه، یگانه (يك گانه)...

۶- صفت فاعلی:

آنست که کننده کار را بشناساند^(۱) در زبان دری صفت فاعلی دارای
پساوندهای ذیل می باشد:

۱- /-انده/ با ریشه حال فعل مثلاً: شنونده، نویسنده، بیننده، پرنده،
رونده...

۲- /-آ/ با ریشه حال فعل مثلاً: شنوا، بینا، گویا...

۳- /-آن/ با ریشه حال فعل چون: روان، خندان، دوان...

۴- /-آر/ با ریشه ماضی و حال فعل مثلاً: خریدار، خواستار،
پرستار...

۵- /-گار/ با ریشه ماضی، ریشه حال و یا اسم مانند: پروردگار،
خواستگار، آموزگار، ستمگار...

۶- /-گر/ با اسم مثلاً: ستمگر، دادگر، آهنگر، چرمگر...

همچنان صفت فاعلی مرکب در زبان دری فراوان وجود دارد بدینگونه:
(اسم + ریشه حال) مثلاً: دانش آموز، سخن دان، سخن پرور، نجبر و غیره.

۷- صفت مفعولی:

آنست که مفعول را بشناساند. در زبان دری صفت مفعولی از ریشه
ماضی با پساوند /-ه/ ساخته می شود چون: شکسته، خورده، برده، کشته...

صفت مفعولی نیز بعد از اسم متعلق به آن که دارای نشانه افزایش می
باشد قرار میگیرد مثلاً: دل شکسته، حیوان کشته، سخن گفته، گل شکفته...

صفت مفعولی اصلاً به شکل «ریشه ماضی + /-ه/ + فل معاون (شده)»
بوده است که بغرض اختصار فعل معاون آن حذف شده است.

۱- فاعل کننده کار یا دارنده حالتی می باشد اما صفت فاعلی بعد از فاعل دارای نشانه افزایش
می آید و او را می شناساند مثلاً: پروین خواننده آمد، پرویز مسگر مریض است. البته اگر صفت
فاعلی بعد از فاعل بدون نشانه افزایش بیاید حیثیت بدل را داشته میباشد مثلاً: پروین خواننده
رادیو آمد، پرویز مسگر جاده میوند مریض است...

همچنان بعضاً کلمهء دیگری در جلو صفت مفعولی آمده صفت مرکب ازین نوع را می سازد مانند: رنگ رفته، خون گشته، دست خورده، دلزده، دل سوخته، نورسیده، بزرگ زاده، نیم سوخته...

البته درینصورت کلمه نخست بدون پساوند افزایش /i/ می باشد. بعضاً هم اینگونه ترکیب به شکل مقلوب نیز آید چون: پریده رنگ، گرفته خاطر، آشفته حال...

صفت مفعولی مرکب همچنین از ترکیب کدام کلمهء دیگر با ریشهء حال ساخته می شود مثلاً: پای مال، دست پرور، دستگیر (گرفتار)، دست چین، نیم سوز، نیم جوش و غیره.

سوم - ضمیر (Pronoun):

ضمیر جانشین اسمی میگردد که پیشتر ذکرش در کلام آمده باشد آن اسم را مرجع ضمیر میگویند وظیفهء ضمیر جلوگیری از تکرار است در سخن، زیرا تکرار کلمه موجب نارسایی و ضعف کلام میگردد.
ضمیر در زبان دری سه نوع است: ضمیر شخصی، ضمیر مشترك و ضمیر اشاره.

۱ - ضمیر شخصی (Personal Pronoun)^(۱):

آنست که جانشین اسم انسان گردد، از اینکه اینگونه ضمیر نمودار شخص چه مفرد و چه جمع میباشد بنابراین تعداد آن به شش میرسد:

من: شخص اول مفرد

ما: شخص اول مفرد مع الغیر

تو: شخص دوم مفرد

شما: شخص دوم جمع

او (وی): شخص سوم مفرد

۱- ضمیر شخصی به صورت مستقل و آزاد همین یکنوع است که در دستورهای کلاسیک ضمیر منفعل و با گسسته گفته می شود و ضمیر متصل یا پیوسته البته به اصطلاح قدیم خود پسوندهای ضمیری اند که اینجا ذکر آنها موردی ندارد بلکه در بخش وندها مورد بحث قرار گرفته و میگیرند.

ایشان (اوشان، آنان، آنها): شخص سوم جمع ضمیرهای شخصی هرگاه پیش از فعل آیند و در جای فاعل قرار گیرند فاعلی گفته میشوند؛ مثلاً: من خواندم، ما خواندیم، تو خواندی، شما خواندید... و اگر این ضمیرها با پسینه (را) همراه فعل متعدی بیایند مفعولی گفته شوند البته درینصورت از ضمیر من فونیم /ن/ و از ضمیر تو فونیم /و/ بیفتند مثال: مرا گفت، ما را گفت، ترا گفت، شما را گفت، او را گفت، ایشان را گفت. همچنان اگر ضمیرهای شخصی، بعد از اسم متعقل بخود شان که دارای نشانه افزایش می باشد بیایند ضمیر اضافی گفته شوند مثلاً: کتاب من، کتاب ما، کتاب تو، کتاب شما، کتاب او، کتاب آنان.^(۱)

ضمیرهای شخص (ما) و (شما) را که جمع اند نباید دوباره جمع بست زیرا جمع الجمع در زبان دری وجود ندارد. اگرچه شاید در گذشته و در روزگاران بسیار قدیم هم این دو ضمیر بکار رفته باشد^(۲) بازهم مورد تأمل است زیرا اگر در شعر آمده باشد شاید نظر به ایجابات شعری بوده است و هرگاه ندرتاً در نثر آمده است خود دلیل اثبات و قانونیت آن شمرده نمی شود. و اما آنجا که سخن از چند گروه در میان باشد استعمال ضمیرهای (ما) و (شما) به صورت جمع چون نمودار و بیانگر دسته های مختلف می باشند درست مینماید آنسان که در مثنوی مولوی بلخی آمده است:

چینیان گفتند: ما نقاش تر
رومیان گفتند: ما را کر و فر
گفت سلطان امتحان خواهم درین
کز شماها کیست در دعوی گزین
سال ها دفع بلاها کرده ایم
و هم حیران زانچه ماها کرده ایم

۲- اگر اسم مضاف به این ضمیرها مختوم به واول باشد آنگاه نشانه افزایش بجای /i/ صورت /yi/ باشد مانند خانه ی تو، آشنای شما، سبزی من، گیسوی او...
۲- ر. ک. ن. س. دستور زبان معاصر دری، ۱۳۴۸. ص ۶۲.

۲- ضمیر مشترک (Reflexive Pronoun):

ضمیر مشترک هم بجای اسم بکار می‌رود. ازینکه اینگونه ضمیر برای شخص اول، دوم و سوم در زمینه مفرد و جمع بودن یکسان می‌آید ضمیر مشترک گفته می‌شود.

ضمیرهای مشترک در زبان دری عبارتند از: خود، خویش، خویشان. از جمله ضمیر (خود) مورد استعمال بیشتر دارد، هم در نهاد و هم در گزاره بکار می‌رود و با ارتباط به فعل معنای تأکید را نیز می‌رساند. در ترکیب به گونه های مختلف می‌آید مثلاً: خود گفتم، خود گفتی...

خودم گفتم، خودت گفتی، خودتان گفتید...

من خود گفتم، تو خود گفتی، شما خود گفتید، او خود گفت...

خود من گفتم، خود ما گفتیم، خود شما گفتید، خود او گفت...

اما ضمیرهای مشترک (خویش) و (خویشان) استعمال کمتر داشته به تنهایی و بدون ضمیر شخصی و پسوند ضمیری بکار می‌روند. این ضمیرها غالباً در گزاره می‌آیند مثلاً: کتاب خویش را گرفت، خویشان را ملامت کرد....

۳- ضمیر اشاره (Demonstrative Pronoun):

ضمیر اشاره نیز جانشین اسم می‌گردد. در زبان دری ضمیرهای اشاره عبارتند از: «این، آن» برای مفرد و «اینان - آنان - اینها - آنها» برای جمع. مثال: با دوست و دشمن طریق مدارا پیش گیر چه این را دشمنی کاهد و آن را دوستی افزاید.

درینجا (این) ضمیر است بجای دشمن و (آن) ضمیر است و بجای دوست استعمال شده است.

مثال دیگر:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتیم میان عالم و عابد چه فرق بود

تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت: آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج
وین جهد میکند که بگیرد غریق را^(۱)

اینجا نیز آن و این در سر- آخری ضمیر اند و به جای عابد و عالم بکار رفته اند. و اما اگر «این و آن» قبل از اسم و متعلق به آن ذکر گردد اسم اشاره و معین کننده گفته شود مثلاً: این جوان دانش آموز است، آن خانه از اوست... البته (این) در کلمه های: شب، روز، سال به شکل مورفیم /ام- / به صورت پیشوند و به همین معنی آید مانند: امشب، امروز، امسال. و هرگاه (این و آن) توسط نشانهء عطف /و/ بهم پیوندند آنگاه اسم متعلق آنها یعنی مشار الیه ذکر نشود، بلکه مبهم باشد مثلاً: با این و آن منشین...

چهارم - عدد Numeral:

عدد کلمه یی است که شماره، اشخاص و اشیا را تعیین میکند. اشخاص و اشیا یی که شماره و اندازه آنها معین میگردد معدودگفته می شود چون: دو قلم، بیست شاگرد و غیره. اینجا قلم و شاگرد معدود اند. عدد چار نوع است: عدد اصلی، عدد توصیفی، عدد توزیعی و عدد کسری.

۱- عدد اصلی:

که عبارت است از: يك، دو، پنجاه، صد، هزار و غیره. اصلاً تعداد اعداد اصلی بسیار کم و محدود است و عبارت است از: يك تا ده -۲۰- -۳۰- -۴۰- -۵۰- -۶۰- -۷۰- -۸۰- -۹۰- -۱۰۰- هزار - میلیون - میلیارد، همچنان لك و كرور.

باقی اعداد دیگر از ترکیب همین اعداد ساخته می شوند. اعداد اصلی به صورت عادی در جلو معدود می آید. (۲) گاهی هم میان عدد و معدود مورفیم

۱- گلستان سعدی، مطبعه صابر، لاهور ۱۳۵۴ هـ ق، ص ۱۶۴.

۲- اگر با معدود پسوند تنکیر /ی/ بیاید مخصوصاً معدودی که با عدد مبهم ذکر شده باشد درانصورت عدد میتواند پس از معدود آید مثلاً: سالی پنج بر آن حادثه بگذشت، تنی چند از دوستان، خانه یی چند، روزهایی چند،.....

های معین کننده قرار میگیرد؛ مثلاً: پنج دانه قلم، دو جلد کتاب، دو تانان، ده تن ورزشکار... اما در بعضی موارد استعمال معین کننده حتمی است مانند: دو بوتل شربت، هشت سیر آرد، سه کیلو پوره و نظایر آن چه در غیر آن موضوع مبهم بوده و همین معین کننده از آن رفع ابهام میکند.

۲- عدد توصیفی:

نمایشگر درجه و مرتبه، معدود یا موصوف می باشد. عدد توصیفی دارای پسوندهای آتی می باشد:

الف: /-ام/ با اعداد مختوم به کانسونانت می آید؛ مثلاً: یکم، دهم، بیستم، صدم....

اگر اعداد مختوم به واول باشند آنگاه مورف های /-ام/ بکار میرود چنانکه: اعداد مختوم با واول /û/ و /i/ با پسوند /-وم/ می آید مثلاً: دوم، سوم^(۱) و عدد سی که مختوم به واول /ا/ است با پسوند /-بم/ می آید؛ مثلاً: سی یم.

اینگونه اعداد مانند صفت عادی پس از معدود (موصوف) می آید چون: روز دوم، بخش پنجم...^(۲)

ب: /-امین/ با اعداد مختوم به کانسونانت می آید مانند: پنجمین، پنجاهمین... و اگر اعداد مختوم به واول /û/ و /i/ یا /ا/ باشد با پسوند /-ومین/ یا /-یمین/ می آید مانند: دومین، سومین، سی یمین.

اینگونه اعداد مانند صفت برترین (عالی) قبل از معدود (موصوف) قرار میگیرد مانند: پنجمین سال، چارمین جلسه، دومین مرحله...
ج: /-ین/ با اعداد نخست، اول و همچنان آخر و آغاز می آید مثلاً:

۱- مانند غالب زبانهای دنیا در زبان دری هم عدد اول توصیفی سوا از این قاعده است و در قدیم دوم و سوم آن نیز چنین بوده است بدینگونه: نخست، دو دیگر (ددیگر)، سه دیگر (سدیگر).
۲- به صورت مقلوب هم آیند آنگاه میان عدد و معدود نشانه افزایش /i/ نیاید چون: پنجم روز، دهم سال...

اولین، نخستین، آخرین، آغازین.
این اعداد نیز در جلو معدود خود واقع می شود چون: نخستین سال،
آخرین مرحله....

۳- عدد توزیعی:

که تقسیم معدود را به بخشهای مساوی نشان میدهد و از تکرار اعداد
اصلی ساخته می شود، مثلاً: دو دو، پنج پنج، هفت هفت و نظایر آن.
عدد توزیعی در زبان دری به چند گونه گفته می شود چنانکه:
به هر کدام دو دو هزار افغانی رسید.
یا به غرض اختصار: به هر کدام دو دو هزار رسید.
و یا برای جلوگیری از تکرار: به هر کدام دو هزار رسید.
یعنی که در صورت آخری عدد اصلی تکرار نمی شود بلکه يك عدد اصلی
با پسوند /-ی/ = /i/ در اخیر معین کننده می آید.
اگر معین کننده مختوم به اول باشد بجای /ی/ الومورف آن
یعنی /yi/ = /یی/ می آید؛ مثلاً: به هر کدام دو تایی رسید یا چهار دانه یی
رسید ...

همچنان بعضاً معین کننده هم نمی آید و پسوند /ی/ با عدد می پیوندد؛
مثلاً: کتاب ها را بیستی خرید. یعنی بیست بیست افغانی خرید.
باز هم اگر عدد مختوم به اول باشد با آن پسوند /-یی/ می آید؛ مثلاً:
کتابچه ها را پانزده یی خرید، قلم های خودکار را دویی خرید....

۴- عدد کسری:

آنست که جزئی از عدد اصلی را نشان میدهد. اینگونه عدد در زبان دری
به چند صورت گفته میشود، بدینقرار:
پنج يك (۱ بر پنج) شش يك «محاوړه ششك» (۱ بر ۶)، هشت يك «در
محاوړه هشتك» (۱ بر ۸)، چار يك «در محاوړه چارك» (۱ بر چار)....
یا: يك پنجم، يك ششم، يك هشتم، يك چارم، دو سوم، سه چارم....

و یا: يك بر پنج، سه بر چار، پنج بر هفت ... (۱)

قیود (Adverbs):

قید کلمه‌ی است که معنای فعل را در جمله مشخص و معین میکند زیرا فعل در جمله دارای معنای نامشخص و نامحدود می باشد، البته بدین علت که به موضوعات و نکات زیاد در ارتباط می باشد مثلاً: محل وقوع، وقت وقوع، نوعیت وقوع، علت وقوع، چرایی و چگونگی وقوع، کمیت وقوع و امثال آن. پس مورفیم و کلمه‌ی بی که این نکات مرتبط به فعل را در جمله توضیح میدهد و معنای فعل را درین زمینه‌ها آشکارا میسازد همانا قید است. از آنرو قید از نگاه معنی به انواع ذیل تقسیم میشود:

- ۱- قید زمان: که وقت وقوع فعل را تشخیص و تعیین میکند، مثلاً: دیروز، دیشب، امروز، امسال، پارسال، دیر، زود، حالا، فردا و امثال آن.
- ۲- قید مکان: که محل وقوع فعل را توضیح میکند چون: اینجا، آنجا، بالا، پایین، درون، بیرون، پس، پیش، راست، چپ و غیره.
- ۳- قید مقدار: که وضع وقوع فعل را از نگاه کمیت و اندازه نشان میدهد، مثلاً: بسیار، کم، فراوان، بیشتر، اندک، ذره ذره، قطره قطره و غیره.
- ۴- قید حالت: که چگونگی وضع وقوع فعل را بیان میکند مانند: آهسته، زود زود، آهسته آهسته، دوان، خندان، گروه گروه، یکباره، پیهم و نظایر آن.

- ۵- قید تأکید: که معنای فعل را شدت دهد و آنرا مؤکد گرداند چون: همانا، هرآینه، بدرستی، البته، حتماً، ضرور، بی گمان، بدون شك و امثال آن.
- ۶- قید پرسشی: که در مورد استفهام و پرسش با ارتباط به فعل بکار میرود، مثلاً: چند، چقدر، چطور، کجا، کی، چرا...
- ۷- قید شك: که بر گمان و عدم ايقان در زمینه دلالت کند، مانند: شاید،

۱- در زبان يك نوع عدد دیگر وجود دارد که تعداد نامعلوم اشیاء و اشخاص را نشان میدهد و مدلول آن مشخص نمی باشد از آنرو عدد مبهم گفته میشوند مثلاً: چند نفر شاگرد، چندین تن روزشکار، از همین قبیل است (اند) که از سه تا نه را در بر میگیرد، مثلاً: او چهل واند سال عمر دارد، از مرگ او سی واند سال گذشت.

گویا، گویی، ممکن، احتمالاً....

۸- قید نفی: عدم وقوع فعل را تایید کند مانند: هیچ، هرگز، بکلی،

ابدأ....

۹- قید تمنا: که در زمینه خواهش و آرزو با ارتباط به فعل بکار رود مانند: کاش، ایکاش، کاشکی، آیا بود، چه بودی، چه میشد؛ مثلاً: «آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند.» «اگر دردم یکی بودی چه بودی»، «اگر درد دل می شنیدی چه میشد»....

۱۰- قید نتیجه: که نتیجه عمل را بنماید؛ مانند: سرانجام، عاقبت، بالاخره... باید گفت که فعل در جمله میتواند یک قید داشته باشد و یا بیشتر مثلاً: حمید دیروز صبح شتابان اینجا آمد. درین جمله دیروز، صبح، شتابان و اینجا قید می باشند.

همچنان در زبان دری بعضاً حتی عبارات نیز به حیث قید اجرای وظیفه میکنند به طور مثال: احمد دیرتر از همه رفقا اینجا رسید، حمید سراپا وحشت زده گفت.

اینجا (دیرتر از همه رفقا) و (سراپا وحشت زده) عباراتی اند که قید واقع شده اند. گذشته از این گونه قیدها که در فوق ذکر شد انواع دیگر قید نیز در زبان دری قابل تشخیص و بررسی می باشد از قبیل قید استثناء، قید ایجاب، قید شرط، قید علت و غیره که بر شمردن و شرح آنها سخن را به درازا می کشاند.

گروه فعل (فعلیه ها) Verb group

فعل کلمه بی است که دلالت میکند به انجام کاری یا بروز حالتی. در یک زمان معین مثلاً: حمید نوشت، اکرم میرود، پروین خواهد آمد، پرویز مریض شد، پیاله شکست، در تابستان روزها دراز می شود، هوا گرم است، کتاب را بیار....

فعل مفهوم گسترده بی داشته موضوعات گونه گونی را در بر دارد چنانکه به انجام کار و حدوث حالتی دلالت میکند، به شخص معینی و به زمان

مشخص ارتباط میگیرد، به ریشه های مخصوص تعلق داشته ساخت و طرز کاربرد بخصوص را دارا می باشد، همینگونه فعل ها وجه و صورت اشتقاق مختص به خود را دارند و نیز از نگاه روابط معنوی با اجزای دیگر سخن قابل تحقیق و بررسی می باشند. چه فعل جزء عمده و مهم سخن است، جزئی که بدون آن جمله ناقص می ماند و حتی بعضاً به تنهایی خودش يك جمله می تواند بود.

ریشه های فعل (Verb stem):

ریشه به کلمه یی گفته می شود که وند به آن بچسپد و بدینصورت کلمه های جدید ساخته شود. ریشه نه تنها در زمینه فعل بلکه در مورد اسمیه ها نیز قابل مطالعه و تحقیق می باشد چنانچه اسم های ترکیبی همه دارای ریشه و وند می باشند؛ مثلاً: هنرمند، همدم، ستمگار، باغبان، ناکام و نظایر آن. درینجا هنر، دم، ستم، باغ، کام و امثال آن همه اسم و ریشه اند و (مند، هم، گار، بان و نا) وند میباشند.

البته مفهوم و صورت ریشه واقعیت نسبی دارد چه ریشه هایی که دارای چندین وند باشند وندهایی که قبل از وند آخری با آن چسپیده اند جمعاً ریشه شمرده می شود؛ مثلاً در کلمه های هنرمندی ها و ناکامی ها و نظایر آن نسبت به وند آخری کلمه های هنرمندی و ناکامی ریشه بوده و /ها/ وند گفته می شود. در زبان دری اساساً دو ریشه برای فعل ها وجود دارد: (۱)

نخست فعل امر بدون پیشوند تأکیدی /ب- / مثلاً خور، نویس، پوش، رو، گوی و غیره که ریشهء حال (ریشهء شماره يك) گفته می شود و همه فعل های حال با آمدن وندهای تصریفی ازان ساخته و گردان می گردد. همچنان بعضی اسم ها نیز از آن تشکیل می شود مانند: روان، روش، کنش، واکنش، نویسنده، شنوا... و دیگر فعل ماضی مطلق شخص سوم مفرد مثلاً: گفت، خورد، نوشت، دید و غیره که ریشهء ماضی (ریشهء شماره دو) گفته می شود و همه فعل های ماضی با آمدن وندهای تصریفی ازان تشکیل و گردان می شود؛ همینگونه بعضی اسم ها نیز از آن بوجود می آید مانند: خریدار، پروردگار، درخواست، پرستار و غیره.

همچنان مصدر باصطلاح قدیم نیز از همین ریشه ماضی ساخته می شود
آنهم با افزودن /-ان/ در آخر آن مثلاً: از رفت- رفتن، از زد- زدن، از
خورد- خوردن، از نوشت- نوشتن....

بنابراین مصدر خودش جای صدور فعل ها نه، بلکه کلمه مشتق است و
نام کاری است که قابل انجام می باشد از آنرو باید آنرا اسم فعل گفت نه مصدر.
اصطلاح مصدر در دری اصلاً از عربی و به مفهوم ویژه مربوط به همان
زبان به کار می رود، چه در آن زبان که جزء خانواده جدا از خانواده زبان دری
است. مصدر جای صدور همه فعلها از ماضی و مضارع می باشد؛ مثلاً: از
مصدر (ضرب) مرفوع الآخر فعل ماضی (ضرب) به فتح اول دوم و سوم به
معنای (زد) و فعل مضارع (یضرب) به ضم چارم به معنای (کُشیزند) اشتقاق
میشود، و مصدر جنساً در فعل ماضی و مضارع انتقال یافته است.

اما در زبانهای اندو اروپایی مثلاً در زبان انگلیسی مصدر در اصطلاح
غرب انفتیتیف (infinitive) گفته میشود که از اصل (infinite) گرفته شده و
به معنای نامحدود می باشد؛ چنانکه گفته می شود: (The infinitive verb)
یعنی فعل نامحدود؛ که در آن شخص یا جمع افراد معلوم نباشد. بنابراین
(infinitive) اسم فعل می باشد که زمانه و شخص از آن معلوم نمی شود و این
اسم فعل خود مشتق از اصلی فعلی است مثلاً در انگلیسی infinitive
اسم فعل می باشد که زمانه و شخص از آن معلوم نمی شود و این اسم فعل
خود مشتق از اصل فعلی است مثلاً در انگلیسی infinitive از اصل حال
مشتق میشود با جزء پیشوندی /to/ به حیث نمونه: to go - go (رفتن)، to
write - write (نوشتن) و to see - see (دیدن).

و اما در زبان فارسی دری infinitive یعنی اسم فعل از اصل ماضی
مشتق میشود؛ چون: رفت - رفتن، نوشت - نوشتن، دید - دیدن
اسم فعل های دیگری نیز در زبان دری وجود دارد که دارای همینگونه
مفاهیم بوده بدینصورت ساخته می شوند:

۱- از آمدن پسوند /-اش/ و /-ه/ با ریشهء حال چون: روش، دانش،

خورش، خنده، گریه، ناله

۲- از آمدن پسوند /-آر/ با ریشهء ماضی چون: رفتار، دیدار، گفتار

- ۳- از ترکیب دو ریشه، حال یا دو ریشه، ماضی به صورت عطفی؛ مثلاً
سوز و گداز، گیر و دار، داد و گرفت، آمد و رفت
- ۴- از ترکیب ریشه، ماضی با ریشه، حال به صورت عطفی مانند:
گفتگو، جستجو ...
- ۵- از ترکیب ریشه، حال با فعل نهی: کشمکش، دار مدار
- ۶- از ترکیب اسم با ریشه، حال مثلاً: دسترس، پایمال
- ۷- از ترکیب اسم و قید با ریشه، ماضی چون: گلگشت، پیشرفت
- ۸- از آمدن پسوند /-ی/ و اولومورف های آن /-گی/ و /-یی/ با
اسمیه ها مانند: مردی پادشاهی، نجاری، بنده گی، تویی، پارسایی،
دانایی.
- ۹- از آمدن پسوند /-یت/ تازی در آخر اسم چون: آدمیت،
انسانیت... (۱) باید گفت که ریشه های فعل بعضاً ساده و بعضاً هم
ترکیبی (ساخته و آمیخته) می باشند و ازین نگاه ریشه های فعل را
به سه کتگوری میتوان تقسیم کرد:
- ۱- ریشه هایی که حال و ماضی آن هر دو ساده و از هم متفاوت
مینماید گرچه هر دو در اساس از يك ماده ساخته شده اند، مثلاً:
- | | |
|------------|-------------|
| ریشه، حال: | ریشه، ماضی: |
| گوی | گفت |
| ساز | ساخت |
| شوی | شست |
| نویس | نوشت |
- ۲- ریشه هایی که ماضی آن از حال ساخته می شود، آنهم از آمدن
پسوند هایی با ریشه، حال؛ بدین گونه:

۱- مهرداد اوستا، دستور زبان و شیوه نگارش، ۱۳۴۸، ص ۴۷؛ استاد بیتاب، دستور زبان، ۱۳۳۳، ص ۱۸؛ محمد فایق، مخزن الفوائد، ۱۹۰۹ع، ص ۴۰؛ بعضاً هم خود ریشه ها بحیث اسم فعل بکار میروند مثلاً: (سوز) دل او هر آن بیشتر می شد، از (گداز) دلم تو بی خبری، و با (گفت) عالم به گوش جان بشنو.

الف - با پسوند /-d/:

ریشهء حال:	ریشهء ماضی:
خوان	خواند
خور	خورد
آور	آورد
مر	مرد
گشا	کشاد

ب - با پسوند /-t/:

ریشهء حال:	ریشهء ماضی:
یاف	یافت
شگاف	شگافت
یاف	یافت

ج - با پسوند /-ād/:

ریشهء حال:	ریشهء ماضی:
افت	افتاد
ایست	ایستاد
فرست	فرستاد
نه	نهاد

د - با پسوند /-id/:

ریشهء حال:	ریشهء ماضی:
در	درید
بر	برید
سای	سایید
رم	رمید
بوس ^۰	بوسید
ترس ^۰	ترسید

رقصید	رقص
جنگید	جنگ
فهمید	فهم
خمید	خم
آغازید (۱)	آغاز

۳- ریشه هایی که حال و ماضی آن هر دو مرکب می باشد البته جزء دوم اینگونه ریشه ها را غالباً چند ریشه ساده تشکیل میدهد از قبیل: ده، داد، کن، کرد، شو، شد، گرد، گردید، یا گشت....

ریشه حال:	ریشه ماضی:
سرده	سر داد
خبر ده	خبر داد
رم ده	رم داد
بیدار شو	بیدار شد
خبر شو	خبر شد
کار کن	کار کرد
وعده کن	وعده کرد
باز گرد	باز گردید یا باز گشت (۲)

۲ - اشخاص فعل:

هر فعل از خود فاعل دارد که آن کار یا حالت بدو نسبت داده میشود و

۱- ریشه حال این دسته به صورت اسم و صفت هم بکار میرود، الهام، روش جدید در تحقیق دستور زبان دری، ۱۳۴۹، ص ۱۱۴؛ ن. س. دستور زبان معاصر دری، ۱۳۴۸، ص ۲۶؛ اما از نگاه طرز بیان شکل اسمیه بودن و ریشه بی این گونه ریشه فرق دارد چنانکه در صورت نخست با فشار خفیف و در صورت دوم با فشار نسبتاً ثقیل تر گفته می شود مخصوصاً اگر چند هجایی باشند این اختلاف واضحتر دیده می شود مثلاً آغاز و طلب که در صورت اسمی فشار ثقیل بر هجای دوم در صورت ریشه بودن بر هجای اول می آمد.

۲- تحقیقات دقیق امکان این را هم میدهد که گفته شود در زبان دری فعل اساساً يك ریشه دارد که همان ریشه حال است؛ البته ریشه ماضی همه از حال ساخته شده اند (ر، ک: مجله خراسان، سال سوم، شماره نخست، ص ۴۳).

فاعل اگر خود گوینده باشد آنرا شخص اول، و اگر شنونده باشد شخص دوم، و هرگاه دیگر کسی باشد شخص سوم گفته میشود.

ازینکه در زبان دری تنها صیغه (ساخت) مفرد و جمع است و تثنیه وجود ندارد و هم مذکر و مؤنث و یا مستوی دران یکسان است بنابراین فعل های دری در صورت مفرد بودن به چار شخص و با در نظرداشت جمع به شش شخص ارتباط میگیرد بدینگونه:

شخص سوم: مفرد و جمع

شخص دوم: مفرد و جمع

شخص اول: مفرد

شخص اول: مفرد مع الغیر

باید گفت که در این زمینه اساس همان ریشه های فعل است و با آمدن پسوندهای تصریفی فعلی ساخت همه اشخاص فعل تکمیل میگردد، یعنی که نمودار جنبه های شخص در افعال دری پسوندهای تصریفی میباشند^(۱) مثلاً:

شخص سوم: مفرد - نوشت

جمع - نوشتند

شخص دوم: مفرد - نوشتی

جمع - نوشتید

شخص اول: مفرد - نوشتم

شخص اول مفرد مع الغیر: نوشتیم

۳- وجوه فعل:

فعل نظر به اقتضای کلام، شکل و صورت های گونه گونی را به خود میگیرد بنابراین از نگاه طرز و صورت بیان به انواع مختلف تقسیم می شود که از جمله پنج وجه (mood) آن عمده و مهم میباشند: اخباری، امری، التزامی، مصدری و وصفی.

۱- از همین جاست که اینگونه پسوندها را شناسه گویند زیرا که بوسیله آنها اشخاص شناخته میشود.

الف: وجه‌اخباری: فعل در اینصورت به کردن یا شدن کاری و یا نسبت دادن حالتی دلالت میکند و از وقوع حادثه خبر میدهد مثلاً: حمید به سفر رفت، محمود کامیاب شد، امروز هوا گرم است

ب: وجه‌امری: فعل در اینصورت کردن و نکردن کاری را به طریق خواهش و استدعا بیان میکند یعنی فعل در وجه امری فرمودن به کاری و یا منع کردن از کاری را ارائه میدارد مثلاً: پیش برو، ایستاد مشو

ج: وجه‌التزامی (احتمالی): فعل در اینصورت انجام کاری را به طور شک و تردد بیان میکند یعنی دلالت فعل درین وجه قطعی نه بلکه غیر یقینی می باشد مانند: ناصر به سفر رفته باشد، ممکن فردا برویم

د: وجه‌مصدوری (اسم فعلی): فعل در اینصورت به شکل اسم فعل و یا ریشه ماضی^(۱) که آنهم معنای اسم فعل را میدهد می آید، غالباً درین وجه قبل از فعل، فعل‌های معاون از قبیل: باید، توان، میتوان، توانست، شاید، یارد، یارست، خواهد، خواست، داند، دانست و چندتای دیگر آورده می شود که بعضی معنی تأکیدی و برخی هم مفهوم احتمال را میرسانند. مانند: باید گفت، باید گفتن، شاید آمد، خواهد رفت، خواست آمدن، نیارد گفتن، نیارست آمد

ه: وجه‌وصفی: فعل در اینصورت علاوه بر بیان انجام کاری حالت و چگونگی وقوع فعل و یا وضعیت فاعل را نشان میدهد غالباً اینگونه فعل در جمله آمیخته و در فقره تابع می آید در حالیکه فاعل یکی می باشد؛ مثلاً: حمید خندیده داخل اتاق شد، پروین نزدیک پنجره نشسته مطالعه میکرد. اینجا (خندیده) و (نشسته) فعل وصفی بوده وضعیت حمید را هنگام داخل شدن و

۱- در اصطلاح قدیم آنرا مصدر مرخم گویند مثلاً: باید گفت که عیناً معنای باید گفتن را دارد. ساده ترین رهنمای زبان، اسدالله شهرپاری، ۱۳۳۴، ص ۲؛ دستور زبان، کمال طالقانی، ۱۳۴۰، ص ۱۷.

باید افزود که فعلهای معاون (توان، یارد، داند) هرگاه با فعلهای ریشه ماضی بدون پسوند ضمیری آید فعل اقتداری (Potential) غیر شخصی گفته شود؛ توان گفت؛ و هرگاه با پسوند ضمیری آید با شکل حال، فعل حال اقتداری (Potential Present) و با شکل ماضی، ماضی اقتداری (Potential past) گفته شود؛ چون: میتوانم بگویم و میتوانستم بگویم.

حالت مطالعه کردن پروین را نشان میدهند.
البته بعد از فعل وصفی بکار بودن (و) عطف نادرست باشد.

۴ - جنبه های معنوی فعل:

فعل در زبان دری از نگاه معنی به لازم و متعدی تقسیم می شود. ازینکه این جنبه در ساختمان جمله از لحاظ امکان و عدم امکان ذکر مفعول و نیز از لحاظ تشکیل بعضی از افعال متعدی با پسوندهای خاص آن اهمیت زیاد دارد از آنرو تحقیق و درک این موضوع ضروری است.

فعل لازم (ناگذرا) آنست که تنها به فاعل تمام شده مفعول نخواهد؛ مثلاً: پرویز رفت، ناصر نشست، پروین آمد و غیره. بدین معنی که فعل لازم با پسینه (را) نمی تواند آمد، بلکه متعلقات اینگونه فعل تنها با پیشینه ها یعنی (از، در، به، بر، تا و برای می آید مانند: پرویز از خانه رفت، ناصر بر چوکی نشست، پروین به صنف آمد

فعل متعدی (گذرا) آنست که علاوه بر فاعل در جمله مفعول نیز بخواهد، خواه مفعول آن ذکر گردد و یا نگردد، مثلاً: ناصر نوشت، ناصر نامه را نوشت، پروین گفت، پروین او را گفت ... البته فعل متعدی هم با پسینه ها میتواند آمد مانند: ناصر نامه را در صنف نوشت

باید گفت که برخی از فعل ها به هر دو صورت یعنی لازم و متعدی استعمال شده می تواند که بنام فعل های مشترک یاد میشود؛ مثلاً: فعلهای شکست، ریخت، سوخت. چنانکه اگر به شکل لازم بکار برده شوند میتوان گفت:

پیاله شکست، چای ریخت، دستش سوخت.

و هرگاه به قسم متعدی استعمال شوند گفته می شود: پرویز پیاله را شکست، پروین چای را ریخت، چای دستش را سوخت.

در زبان دری میتوان بعضی از فعل های لازم را بوسیله آوردن پسوند /-آند/ و یا /-آیند/ با ریشه آنها متعدی ساخت. همچنان برخی از فعل های متعدی هم بدینگونه به نوع دیگر فعل متعدی در می آیند مانند: خند،

خندانند، و یا خندانید، دواند و یا دوانید، گریخت - گریختانند، شکست - شکستانند، آموخت - آموختانند

۵- صیغه (ساخت) فعل:

نخست فعل معلوم و مجهول: فعل معلوم (active) آنست که فاعل آن معین و آشکارا باشد یعنی فعل به فاعل نسبت داده شده باشد به سخن دیگر فاعل فعل معلوم در عین حال نهاد جمله هم می باشد. فعل لازم و متعدی هر دو بصورت معلوم میتوانند آمد مثلاً: پروین آمد، ناصر کتاب را آورد

فعل مجهول (Passive) آنست که فاعلش معین و آشکار نباشد و فعل به مفعول نسبت داده شده باشد یعنی فاعل فعل مجهول ذکر نشده بجای آن مفعول نهاد جمله را تشکیل میدهد؛ مثلاً: آهنگ خوانده شد، آهنگ شنیده می شود ... بنا بر آن فعل، مخصوصاً فعل های متعددی دو نوع گردان داشته می باشند: یکی گردان معلوم که در بخش «زمان فعل» به تفصیل ارائه میگردد و دیگر گردان مجهول که در زمانه ماضی از صورت مفعولی فعل همراه با (شد) و مشتقات آن بحیث فعل معاون ساخته می شود بدینگونه از ریشه «گفت»:

ماضی مطلق: گفته شد، گفته شدند، گفته شدی، گفته شدید، گفته شدم، گفته شدیم.

ماضی قریب: گفته شده است، گفته شده اند، گفته شده ای، گفته شده اید، گفته شده ام، گفته شده ایم.

ماضی بعید: گفته شده بود، گفته شده بودند، گفته شده بودی، گفته شده بودید، گفته شده بودم، گفته شده بودیم.

ماضی التزامی: گفته شده باشد، گفته شده باشند، گفته شده باشی، گفته شده باشید، گفته شده باشم، گفته شده باشیم.

ماضی استمراری: گفته می شد، گفته می شدند، گفته می شدی، گفته می شدید، گفته می شدم، گفته می شدیم.

و در زمانه حال ساخت مجهول از صورت مفعولی فعل همراه با (شو) و

مشتقات آن بحیث فعل معاون ساخته می شود مانند:

حال مطلق و استمراری: گفته می شود، گفته می شوند، گفته می شوی، گفته می شوید، گفته می شوم، گفته می شویم.

حال التزامی: گفته شود، گفته شوند، گفته شوی، گفته شوید، گفته شوم، گفته شویم.

و فعل مستقبل مجهول نیز از صورت مفعولی فعل و ریشه (خواه) با مشتقات آن و (شد) بحیث معاون فعل ساخته می شود؛ مثلاً:

گفته خواهد شد، گفته خواهند شد، گفته خواهی شد، گفته خواهید شد، گفته خواهم شد، گفته خواهیم شد.

باید گفته که فعل های متعدی گرچه غالباً دارای ساخت مجهول میباشند گردان مجهول برخی از آن طوریکه فعل «گفت» با نمونه های آن دیده شد کامل می باشد و اما بعضاً هم دارای گردان مجهول کامل نمی باشند مثلاً: فعل «نوشت» که گردان مجهول آن تنها در شخص سوم مفرد و جمع درست و در شخص اول و دوم نادرست باشد چنانکه میتوان گفته: نوشته شد، نوشته شدند، یعنی نامه نوشته شد یا نامه ها نوشته شدند.

و اما نمی توان گفت: نوشته شدم، نوشته شدیم، یا: نوشته شدی، نوشته شدید.

دوم: فعل مثبت و منفی

(Affermative and Negative Verb):

فعل مثبت (Affermative) آنست که انجام کار و یا نسبت دادن حالتی را بطور ثبوتی و ایجابی بیان کند یعنی که فعل از فاعل به ظهور رسیده میباشد چون: پروین نامه را نوشت، پرویز آهنگ را خواند، برف هوا را سرد ساخت....

و فعل منفی (Negative) آنست که انجام کاری و یا نسبت دادن حالتی را بطریق سلبی و نفی بیان کند یعنی که فعل از فاعل به ظهور نرسیده باشد مانند: پروین آهنگ را نخواند، پرویز نامه را ننوشت البته در زبان دری

نشانه فعل منفی پیشوند /نه- / نفی است که در آغاز فعل می آید مانند:
نگفت، نمی خواند، نخواهد بود
بنابراین هر فعل معلوم و یا مجهول مثبت در برابر خویش گردان معلوم و
یا مجهول منفی نیز خواهد داشت.

۶- زمانهء فعل:

فعل از نگاه زمان سه قسم است یعنی وقوع فعل یا حدوث حالتی به سه
زمانه تعلق میگیرد:

زمان ماضی یعنی زمان قبل از وقت سخن گفتن (Past tense)

زمان حال یعنی زمان وقت سخن گفتن (Present tense)

زمان مستقبل یعنی زمان پس از وقت سخن گفتن (Future tense)

و فعل نظر به ارتباط با این سه زمانه بنام فعل ماضی، فعل حال و فعل
مستقبل یاد می شود.

فعل ماضی و انواع آن

فعل ماضی آنست که دلالت میکند بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در
زمان گذشته یا قبل از سخن و به انواع ذیل تقسیم می شود:
ماضی مطلق، ماضی استمراری، ماضی قریب، ماضی بعید و ماضی
التزامی.

۱ - فعل ماضی مطلق Past perfect tense:

که دوری و نزدیکی آن نظر به زمان حال معلوم نباشد. طریق ساخت آن
چنین است: ریشه ماضی + پسوندهای ضمیری فاعلی /-اند، -ی، -ید،
-ام، -یم/.

مثال: از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد: دید

جمع: دیدند

شخص دوم - مفرد: دیدی
 جمع: دیدید
 شخص اول - مفرد: دیدم
 جمع (مفرد مع الغیر): دیدیم

۲- فعل ماضی استمراری Past continous tense:

که در گذشته بار بار و به تکرار واقع شده است. اینست طریق ساخت آن:
 می- / یا / همی- / + ریشه، ماضی + پسوندهای ضمیری فاعلی /- اند،
 ی-، -ید، -ام، -ایم / .
 مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد: می دید
 جمع: می دیدند
 شخص دوم - مفرد: می دیدی
 جمع: می دیدید
 شخص اول - مفرد: می دیدم
 جمع (مفرد مع الغیر): می دیدیم^(۱)

۳- فعل ماضی قریب Present perfect tense:

که زمان وقوع آن به زمانه حال نزدیک می باشد ازینکه از کار و امری
 انجام شده در زمانه گذشته حکایت میکند بعضاً آنرا ماضی نقلی هم گفته
 اند. طریق ساخت آن چنین است:

۱- یک نوع فعل ماضی استمراری دیگر نیز معمول بوده است که از آوردن پسوند /-ی = /e/ با
 فعل ماضی مطلق مخصوصاً شخص سوم مفرد و جمع و شخص اول مفرد ساخته می شده است
 مثلاً: «دیدی، دیدندی، دیدمی» و ازینکه تنها سه صیغه داشته است بنام فعل ماضی استمراری
 ناقص التصریف گفته شده است. البته در آغاز همه ساخت های این چنین ماضی معمول بوده که با
 همین پسوند /-ی/ همراه با همه صیغه های فعل ماضی مطلق تشکیل می شده است. نمونه های
 آن بعضاً در متون قدیم دری نیز دیده شده است. «ر. ک. اشکال خاص دستوری در متون دری
 قرن پنجم و ششم هجری، رساله تحقیقی نگارنده، ۱۳۵۸: دستور زبان و شیوه نگارش، مهرداد
 اوستا، ۱۳۴۸، ص ۴۹.

ریشه ماضی + /ه- / + «است» در شخص سوم مفرد بحیث معاون فعل و در مابقی پسوندهای ضمیری فاعلی /-اند، -ای، -اید، -ام، -ایم/ .
مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد: دیده است

جمع: دیده اند

شخص دوم - مفرد: دیده ای

جمع: دیده اید

شخص اول - مفرد: دیده ام

جمع (مفرد مع الغیر): دیده ایم

وقتی که متون گذشته مطالعه شود چنین مینماید که ماضی قریب اصلاً چنین گفته می شد: ریشه ماضی + /ه- / + است + پسوندهای ضمیری فاعلی /-اند، -ی، -ید، -ام، -یم/ مثلاً: گفته است، گفته استند، گفته استی، گفته استید، گفته استیم، گفته استیم. اما جز شخص سوم مفرد از باقی ساخت های فعل معاون «ست» بفرض اختصار برداشته شده است.

۴- فعل ماضی بعید Past perfect tense:

که زمان وقوع آن از حال دور باشد. ازینکه زمان وقوع آن پیش از فعل ماضی دیگری است آنرا ماضی مقدم هم گفته اند؛ مثلاً: وقتی که من آمد رفقا رفته بودند. اینست طریق ساخت آن: ریشه ماضی + /ه- / + بود + پسوندهای ضمیری فاعلی /-اند، -ی، -ید، -ام، -یم/ .

مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد: دیده بود

جمع: دیده بودند

شخص دوم - مفرد: دیده بودی

جمع: دیده بودید

شخص اول - مفرد: دیده بودم

جمع (مفرد مع الغیر): دیده بودیم

۵ - فعل ماضی التزامی (احتمالی) - conditional tense

که انجام کار و امری را در گذشته بطور شك یا تمنا یا شرط بیان کند. البته غالباً درین زمینه ها نشانه شك یا تمنا و یا شرط هم با فعل ذکر می شود؛ مثلاً: شاید گفته باشد، کاش آمده باشد، اگر رفته باشد

طریق ساخت آن چنین است:

ریشه ماضی + /-ه/ + باش + پسوندهای ضمیری فاعلی /-اد، -اند، -ی، -ید، -ام، -یم/.

مثال از ریشه (دید):

شخص سوم - مفرد: دیده باشد

جمع: دیده باشند

شخص دوم - مفرد: دیده باشی

جمع: دیده باشید

شخص اول - مفرد: دیده باشم

جمع (مفرد مع الغیر): دیده باشیم

فعل حال و انواع آن

فعل حال که دلالت میکند بر انجام کاری یا بیان حالتی در زمان کنونی و به انواع ذیل تقسیم می شود: فعل حال مطلق، فعل حال استمراری، فعل حال التزامی، فعل امر و فعل نهی.

۱ - فعل حال مطلق perfective present tense:

که انجام کار یا امری را بصورت مطلق و عادی در زمان کنونی بیان کند و کار در حال دوام نباشد؛ مثلاً: شب میخوانم، فردا میروم

اینگونه ساخته می شود:

/می- / و یا /همی- / + ریشه حال + پسوندهای ضمیری فاعلی

/-اد، -اند، -ی، -ید، -ام، -یم/.

مثال از ریشه (بین):

شخص سوم - مفرد: می بیند

جمع: می بینند

شخص دوم - مفرد: می بینی

جمع: می بینید

شخص اول - مفرد: می بینم

جمع (مفرد مع الغیر): می بینیم

۲- فعل حال استمراری Present continuous tense:

که انجام کار یا امری را در حال دوام بیان کند؛ مثلاً: باران میبارد یعنی حالا باریدن باران دوام دارد، نامه می نویسم یعنی در حال نوشتن نامه هستم

....

البته طریق ساخت حال استمراری عیناً مانند حال مطلق است یعنی در شکل یکسان می باشند و فرق آنها محض در مفهوم و مدلول آنهاست. و اما در گفتار و محاوره فعل حال استمراری نظر به لهجه های مختلف به اشکال گوناگون و بصورت فعل مرکب منکشف یا عبارت فعلی گفته می شود؛ بطور مثال: گفته می رود، گفته راهی است، گفته ایستاده است

۳- فعل حال التزامی (احتمالی) - conditional tense

conditional tense

که انجام کار یا حدوث حالتی را در زمان کنونی بطور شك یا تمنا و یا شرط بیان میکند مثلاً: شاید بروم، کاش بیاید، اگر بیاید
طریق ساخت آن چنین است:

/ب- / + ریشه، حال + پسوندهای ضمیری فاعلی /-اد، -اند، -ی،

-ید، -ام، -یم/.

مثال از ریشه (بین):

شخص سوم - مفرد: ببیند
جمع: ببینند
شخص دوم - مفرد: ببینی
جمع: ببینید
شخص اول - مفرد: ببینم
جمع (مفرد مع الغیر): ببینیم

۴ - فعل امر Imperative:

که به انجام کاری بصورت خواهش و استدعا دلالت کند و تنها دو صیغه دارد: مفرد و جمع شخص دوم. در فعل امر ریشه، حال با پیشوند تأکیدی /ب- / و جمع آن با پسوند ضمیری /-ید / می آید مثلاً: برو - بروید، بنویس - بنویسید.

و اما با فعل مرکب پیشوند /ب- / غالباً نمی آید مانند:
رحم کن - رحم کنید، آسوده باش - آسوده باشید، خاموش شو - خاموش شوید....

۵ - فعل نهی Prohibative:

که انجام نشدن کاری را بصورت خواهش و استدعا بیان کند و تنها دو ساخت دارد: مفرد و جمع شخص دوم. در فعل نهی ریشه، حال با پیشوند نهی /-مه / و جمع آن با پسوند ضمیری /-ید / می آید مثلاً: مرو - مروید، ظلم مکن - ظلم مکنید باید افزود که در محاوره غالباً بجای پیشوند نهی /-مه / پیشوند نفی /-نه / آورده می شود مثلاً: نرو - نروید، نخور - نخورید

فعل مستقبل Future tense

آنست که دلالت کند بر انجام کاری یا بیان حالتی در زمان آینده. طریق ساختن آن اینگونه است:

ریشهء حال /خواه/ + پسوندهای ضمیری فاعلی /-اد، -اند، -ی،
-ید، -ام، -یم/ + ریشهء ماضی. مثال:
شخص سوم - مفرد: خواهد دید
جمع: خواهند دید
شخص دوم - مفرد: خواهی دید
جمع: خواهید دید
شخص اول - مفرد: خواهم دید
جمع (مفرد مع الغیر): خواهیم دید
فعل مستقبل در زبان دری مخصوصاً در محاوره بطرز دیگری نیز گفته
می شود مثلاً: بدینگونه:

/خواهد/ «خات» + ریشهء ماضی + پسوندهای ضمیری فاعلی /-اند،
-ی، -ید، -ام، -یم/. مثال:
شخص سوم - مفرد: خواهد دید
جمع: خواهد دیدند
شخص دوم - مفرد: خواهد دیدی
جمع: خواهد دیدید
شخص اول - مفرد: خواهم دیدم
جمع (مفرد مع الغیر): خواهد دیدیم

فصل پنجم

تجزیه و تحلیل دستوری

در تجزیه و تحلیل دستوری باید از کل به جز رفت و آنهم قدم به قدم و بتدریج مثلاً: با برخورد به يك واحد دستوری باید دید که هر يك از مورفیم های آن آزاد است یا بسته:

اگر آزاد است اسمیه است یا قید و یا فعل.

اگر فرضاً اسمیه است یا اسم یا ضمیر یا صفت و یا عدد است.

اگر اسم است دیده شود که از نگاه ساختمان ساده است یا ساخته و یا آمیخته و نیز اگر اسم است دیده شود که از نگاه معنی خاص است یا عام، ذات است یا معنی، مفرد است یا جمع، و یا اسم جمع، معرفه است یا نکره، زمان است یا مکان، اسم مصغر است یا آله و یا صوت و نیز صریح است یا مبهم.

و اگر ضمیر باشد ضمیر شخصی است یا مشترك و یا اشاره.

اگر صفت است ساده است یا ساخته و یا آمیخته، مطلق است یا برتر یا

برترین یا نسبتی، یا پرسشی یا فاعلی و یا مفعولی.

اگر عدد است اصلی است یا توصیفی یا توزیعی و یا کسری.

و اگر قید است ساده است یا ساخته و یا آمیخته و نیز یا قید زمان است

یا مکان یا مقدار یا حالت یا تأکیدی یا تمنایی یا شرطی و یا شکی....

و اگر فعل است از کدام ریشه است، کدام شخص است مفرد است یا

جمع، لازم است یا متعدی، معلوم است یا مجهول، مثبت است یا منفی، کدام

وجه است، کدام زمانه است. و نیز تشخیص گردد که مورفیم ساخته دارای

پیشوند است یا پسوند و یا هردو، کدام نوع پیشوند و کدام نوع پسوند؟
اگر مورفیم نامستقل است آیا وند است و یا اشکال ساختمانی، اگر وند
است با ارتباط به اصل مورفیم توضیح گردد که چگونه وند است. اگر اشکال
ساختمانی است پیشینه است یا پسینه. عطف است یا ربط و یا اصوات.
اینک طور نمونه مثالی چند آورده می شود:

۱- «تبلان همیشه به جای خود نشسته اند و از روزگار می نالند.»

تبلان: واژهء ساخته (تنبیل + پسوند جمع /-آن/)

اسمیه، اسم، عام، ذات، معرفه، جمع، صریح.

همیشه: مورفیم مستقل، ساده، قید، قید زمان.

به: مورفیم نامستقل، اشکال ساختمانی پیشینه.

جای: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، اسم ذات، عام، معرفه، مکان،

مفرد، صریح.

خود: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، ضمیر مشترک.

نشسته اند: واژهء ساخته (ریشهء ماضی نشست + پسوند وصفی /-ه/

+ پسوند ضمیری فاعلی /-اند/) فعلیه، فعل لازم، معلوم، مثبت، وجه

خبری، ماضی قریب، شخص سوم جمع.

و: مورفیم نامستقل، اشکال ساختمانی، نشانهء عطف.

از: مورفیم نامستقل، اشکال ساختمانی، پیشینه.

روزگار: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، اسم عام، معنی، زمان، مفرد،

صریح.

می نالند: واژهء ساخته (پیشوند استمراری /-می/ + ریشهء حال +

پسوند ضمیری فاعلی /-اند/) فعلیه، فعل لازم، معلوم، مثبت، وجه خبری،

حال مطلق، شخص سوم جمع.

۲- «انقلاب کشور افغانستان برگشت ناپذیر است.»

انقلاب: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، اسم عام، معنی، معرفه، مفرد و

صریح.

کشور: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، اسم عام، ذات، معرفه.

افغانستان: واژه ساخته (افغان + پسوند مکان /-استان/) اسمیه، اسم خاص، ذات، معرفه، مکان، صریح.
برگشت ناپذیر: واژه آمیخته (پیشوند اشتقاقی /بر- / + ریشه ماضی + پیشوند اشتقاقی /نا- / + ریشه حال)، قید حالست.
است: مورفیم مستقل، ساده، فعلیه، فعل لازم، معلوم، مثبت، حال، شخص سوم مفرد.

۳- «این آواز خوان خوب می خواند.»

آواخوان: واژه آمیخته (اسم + ریشه حال) اسمیه، اسم عام، ذات، معرفه، مفرد، صریح.

خوب: مورفیم مستقل، ساده، قید، حالت.

می خواند: واژه ساخته (پیشوند استمراری /می- / + ریشه حال + پسوند ضمیری فاعلی /-اد /) فعلیه، فعل متعدی، معلوم، مثبت، حال، شخص سوم، مفرد.

۴- فرید کتاب خود را به ده هزار افغانی برای شعیب فروخت.

فرید: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، خاص، ذات، معرفه.

کتاب: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، عام، ذات، معرفه.

خود: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، ضمیر مشترك.

را: مورفیم نامستقل، اشکال ساختمانی، پسینه، معرفه ساز.

به: مورفیم نامستقل، اشکال ساختمانی، پیشینه.

ده: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، عدد، اصلی.

هزار: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، عدد اصلی و با عدد (ده) مرکب.

افغانی: مورفیم مستقل، ساخته (افغان + پسوند نسبتی)، معین کننده.

برای: مورفیم نامستقل، اشکال ساختمانی، پسینه.

شعیب: مورفیم مستقل، ساده، اسمیه، خاص، ذات.

فروخت: مورفیم مستقل، ساده، فعلیه، ماضی مطلق، شخص سوم،

مفرد، ریشه ماضی.

فصل ششم

تغییرات فونیمی در زبان دری

ازینکه زبان مانند سایر پدیده های اجتماعی معروض به تحول است بنابراین در مسیر زمان در ساحات مختلف هر زبانی دگرگونی هایی دیده میشود از قبیل اینکه بعضاً ساختمان مورفیم ها تغییر میخورد یعنی که کاهش یا افزایش دران به وقوع می پیوندد یا فونیم ها عوض میگردد و یا ترتیب وقوع آنها دگرگون میشود.

اینک ما درینجا نگاه مختصری بر تغییر و تحول واك ها در زبان دری میاندازیم پیش از آنکه مطالعه، زبان به صورت علمی صورت گیرد و زیانشناسی علمی به میان آید دانشمندان صرف و نحو بعضی از تغییرات جزئی را که در طی زمان در اجزای سخن روی میداد زیر عنوان استثنا ذکر میکردند و علت آن را هم کثرت استعمال می شمردند و باین طریق هیچ قاعده و اصولی را برای آنگونه تغییرات جستجو نمی کردند حالانکه تغییرات در زبان غالباً موافق به قواعد و ضوابط معینی روی داده و به علل مشخصی انجام می پذیرد.

یکی از علل تغییر و تحول واك ها اینست که سخن گفتن مانند هر کار دیگر ذهنی و بدنی مستلزم کوشش در صرف نیروی عضلاتی کمتر و صرف انرژی کمتر است. در زمینه، زبان و بکار برد آن همین عوامل موجب اینگونه تغییر و تحولات فونیمی و لفظی میگردد چنانکه امروز در گفتار عادی زبان دری بعضاً کلمات بصورت ناقص و یا کاهش پذیر ادا می شود یعنی بعضی از هجاها و فونیم ها از تلفظ می افتد و یا به فونیم های دیگری تعویض میگردد

و کلمه یا مورفیم کاهش می یابد. و به شکل تغییر خورده در میآید مثلاً: به جای «می - گو - یم» شکل «می - گم» را به کار میبرند و یا به عوض «می - ر - وم» صورت «می - رم» را استعمال میکنند. دیده می شود که در نخستین مثال فونیم های /oya/ به /u/ و در مثال دومی فونیم های /awa/ به /u/ تبدیل شده است.

همچنان علت دیگر اینگونه تغییر و تبدیل فونیمها در کلمه ها و مورفیمها نزدیک بودن مخرج واك ها نیز میباشد چنانکه در اثر آن بجای يك فونیم فونیم هم مخرج و شبیه آن آورده میشود و نیز بعضاً برای تلفظ درست مورفیم و یا کلمه بی علاوه بر فونیم های اصلی آن فونیم دیگری افزوده میشود.

بررسی و تحقیق روی تغییر و تبدیل فونیمها در هجاها و کلمات بخش مهمی از مطالعه زبان را تشکیل میدهد که بنام «مورفو فونیم شناسی (morpho phonemics) یاد میگردد و آن علمی است که تغییرات فونیمی را در ساختمان مورفیمی يك زبان مطالعه میکند^(۱) در زبان دری بخشی ازین گونه تغییرات در مورفیم شناسی بررسی می شود و اینجا ما به مطالعه آن بخش ها در این زمینه می پردازیم که تا کنون کمتر مورد بحث قرار گرفته است. البته اینهم خود قسمت اندکی از بسیار خواهد بود.

ابدال (replacement) در زبان دری

بحث ابدال موضوعی است عمیق و همچنین وسیع و گسترده و شامل ریشه شناسی «Etymology» نیز میگردد. چنانکه ساختمان زبان هندی آریائی در مسیر زمان معروض به تغییر و تبدیل فراوان شده برخی از فونیم های کلمه ها و مورفیم ها به فونیم دیگری تبدیل گردیده است؛ بطور نمونه اگر کلمه جشن را در زبان دری بنگریم واضح میگردد که سانسکریت آن /یجن/

۱- محمد رحیم الهام، روش جدید در تحقیق دستور زبان دری، ۱۳۴۹، ص ۲۳.

و پهلوی آن / یسن/ بوده^(۱) و بعداً / ی/ تبدیل به /ج/ شده از جانب دیگر /ج/ در سانسکریت و /س/ در پهلوی کلمه به /ش/ تغییر پیدا کرده است. البته نمونه های زیاد ازینگونه تغییرات قابل تشخیص و بررسی میباشد. درینجا ما آنگونه تبدلات فونیمی را مورد مطالعه قرار میدهیم که در زبان دری در طول تاریخ بوقوع پیوسته است و به صراحت میتوان آنرا مشاهده و تشخیص کرد چه کلمه و مورفیم ریشه. دری داشته است. چه مورفیمهای دخیل در زبان دری بوده است چه ابدال در زبان ادبی صورت گرفته باشد و چه در زبان محاوره وی و معیاری.

البته ابدال را در کلمات در دو زمینه مورد بررسی میتوان قرار داد: یکی ابدال فونیم های کانسونانت و دیگر ابدال فونیم های واول در کلمه ها و مورفیم ها.

ابدال فونیم های کانسونانت غالباً معلول تحول تاریخی کلمه و مخصوصاً هم مخرجی و نزدیک بودن مخارج فونیم ها می باشد. یعنی که در طول زمان نسبت نزدیک و یکی بودن مخارج جهت سهولت تلفظ و یا سهل نگاری در ادای مورفیم ها یک فونیم به فونیم دیگری در کلمه تعویض گردیده است. نمونه های آن در ذیل ارائه میگردد:

۱- /ب/ به /م/ مثلاً: غوب و عزم، نقب و نقم.

۲- /ب/ به /و/ چون: برداشت و ورداشت، باغبان و باغوان، خریار و خروار، باز و واز، تب و تو /taw/، شب و شو، برزیدن و وزیدن.

۳- /پ/ به /ب/ مثل: گشتاسپ و گشتاسب، اسپ و اسب^(۲)

۴- /پ/ به /ف/ مانند: پیل و فییل^(۳)، گوسپند و گوسفند، سپید و

سفید، پیروز و فیروز^(۴) پارس و فارس^(۵)

۱- مهرداد اوستا، روش تحقیق در دستور زبان و نگارش، ۱۳۴۸، ص ۱۰۶.

۲- اسپ پهلوی /asp/، دکتر معینی، فرهنگ فارسی.

۳- فیل پهلوی /pīl/ ایضاً داکتر معین.

۴- پیروز پهلوی /peroč/ ایضاً داکتر معین.

۵- فارس پارسی باستان /pārsa/ دکتر معین فرهنگ فارسی.

- ۵- /ب/ به /و/ چون: چاربا و چاروا....
- ۶- /ت/ به /ل/ چون: پتک و پلك....
- ۷- /ج/ به /چ/ چون: خرج و خرچ، کاج و کاج....
- ۸- /ج/ به /ز/ و /ژ/ مثلاً: ارج و ارز^(۱)، باج و باژ^(۲)
- ۹- /ج/ به /ز/ مثلاً: پچشک و پزשك.
- ۱۰- /ح/ به /ق/ چون: مزاح و مزاق....
- ۱۱- /د/ به /ت/ مانند: کدخدایی و کتخدایی^(۳) زود و زوت، کبود و کبوت، نمذ و نمت، شهد و شات... همچنین /د/ به /ن/ در پسوند ضمیری فاعلی شخص دوم جمع مثلاً: بخورید و بخورین، بپالید و بپالین، نوشیدید و نوشیدین....
- ۱۲- /ذ/ به /د/ مانند: گنبد و گنبد، نبید و نبید، بوذ و بود.^(۴)
- ۱۳- /ر/ به /ل/ مثلاً: دیوار و دیوال، خرطوم و خلطوم، خریطه و خلطه، نیلوفر و نیلوفل، کاجار و کاجال^(۵) سوراخ و سولاخ....
- ۱۴- /ژ/ به /ج/ مانند: کژ و کج، رژه و رجه، مژه و مجه، ژاله و جاله، آژده و آجده، ژنده و جنده، ژبوه و جیوه^(۶) ژاغر و جاغر^(۷) باژ و باج....
- ۱۵- /ژ/ به /ت/ چون: ارژنگ و ارتنگ....
- ۱۶- /س/ به /ش/ مثلاً: مسک و مشک، سرش و شرش....
- ۱۷- /ع/ به /آ/ مانند: لعل و لال، نعل و نال، جعفر و جافر....

۱- ارج و ارز شکل پهلوی آن /arj/ دکتر معین، فرهنگ فارسی.

۲- باج و باژ در فارسی باستان /bāj/ دکتر معین ایضاً، فرهنگ فارسی.

۳- کدخدایی پهلوی یعنی مرد صاحب خانه و مؤنث آن کدبانو، لغتنامه، دهخدا، شماره (ک) ص ۳۴۷.

۴- معمولاً در قدیم هرگاه در کلمه با مورفیمی /د/ بعداً از کانسوناتت قرار میگرفت /د/ خوانده می شود مثلاً: خورد، برد، کمند و در غیر آن اگر پس از واول می آمد /ذ/ تلفظ می شده است چون: گنبد، باذ، بوذ....

۵- لوازم ضروری خانه.

۶- ژبوه و جیوه: سیماب معرب آن زببق «لغت نامه دهخدا».

۷- چینه دان در عربی حوصله «لغتنامه دهخدا».

- ۱۸- /ع/ به /ه/ مثلاً: طلایع و طلایه^(۱)....
- ۱۹- /غ/ به /ق/ مثلاً: چناغ و چناق، آروغ و آرق....
- ۲۰- /ق/ به /خ/ مانند: نقص و نخص، نقصان و نخسان....
- ۲۱- /ق/ به /غ/ چون: چارقد و چارغت^(۲) قورق و قورغ....
- ۲۲- /ك/ به /ق/ مانند: كلوخ، قلوخ، تركید و ترقید، سمرکند و سمرقند.^(۳)
- ۲۳- /گ/ به /ج/ مانند: لگام و لجام، گوز گانان و جوزجانان، گزیت و جزیه^(۴)
- ۲۴- /گ/ به /ق/ چون: خانگاه و خانقاه، دهگان و دهقان....
- ۲۵- /گ/ به /ی/ مثلاً: هماگون و همایون....
- ۲۶- /م/ به /ن/ چون: مکن و نکن، مرو و نرو....
- ۲۷- /م/ به /ب/ چون: بمان و بیان....
- ۲۸- /م/ به /و/ مثلاً: پیمانہ و پیوانہ....
- ۲۹- /ن/ به /ل/ مثلاً: چندن و صندل.^(۵)
- ۳۰- /ن/ به /م/ مثلاً: دنبه و دمبه، پنبه و پمبه، سنبل و سمبل، غنبر و غمبیر، تنبان و قبان، جنبان و جمبان، سنبله و سمبله، منبر و ممبر.^(۶)

۱- پیش قراول، پیشرو لشکر، پیش جنگ، در اصل طلایع جمع طلیمه بوده و اما در دری به شکل طلایه بمعنای مفرد بکار رفته است چنانکه عجایب و ملاتیک به معنای عجیب و ملک استعمال گردد «لغت نامه، دهخدا».

۲- چارقد یا چارغت دستمال بزرگ چارگوشه مخصوصاً با رنگ سیاه که یک گوشه آنرا قاد کرده زنان به سر می بستند.

۳- رضا باطنی، کلمات تیره و شفاف، مجله سخن، دوره ۲۶، شماره ۳، ص ۲۶۹.

۴- گزیت بمعنای مالیات و خراج از آرامی است و معرب آن به شکل جزیه در دری به کار میرود.

۵- چندن و صندل در سانسکریت /Sandan/ «لغت نامه، دهخدا».

۶- این گونه ابدال درین موارد در زبان دری شکل عام دارد و تحت قاعده، مشخصی صورت میگیرد. چنانچه فونیم /ن/ در صورت انفی بودن مخرج دندانی یا بیره بی دارد و اما درین مواقع چون قبل از فونیم /ب/ قرار گرفته ازینکه /ب/ دولبی است پس صوت /ن/ متعاقباً به /ب/ تقرب میکند و دولبی می شود که دو لبی بودن مشخصه ام می باشد از آنرو /ن/ به /م/ بدل میگردد. «بین»

- ۳۱- /و/ به /ب/ چون: نوشت و نبشت.
 ۳۲- /ه/ به /آ/ چون: خاره و خارا، شکوه و شکوی.
 ۳۳- /ه/ به /پ/ مثلاً: کوهان و کوپان.
 ۳۴- /ه/ به /ل/ مثلاً: سیه چاه و سیه چال.
 ۳۵- /ه/ در آغاز هجا به /و/ چون: آهو و آوو، کاهو و کاوو، سوهان و سووان....

۳۶- /ه/ در آغاز و انجام هجا به /ی/ چون: طاهر و طایر، جاهل و جایل، خواهش و خوایش، ماهی و مایی، نهال و نیال، گاهی و گایی، فریه و فریی، نه و نی....

و اما ابدال در فونیم های واول در هر زبانی نسبت به کانسونانت ها بیشتر دیده می شود علت آنهم اینست که واول ها بیش از کانسونانت ها به تغییر پذیری مساعد می باشند. زیرا ادای آنها از نگاه طنین و توج و تداوم تا حدی موافق به دلخواه گوینده است و به آسانی امکان این میسر است که به جای يك واول ولول دیگر بکار برده شود مثلاً میتوان گفت: اندوه /andoh/ یا انده /anduh/ و یا بجای موی با واو مجهول میتوان گفت موی با واو معروف و از همین قبیل تحولات دیگر.

از همین جاست که تغییرات در لهجه ها بیشتر روی واول ها نمودار میگردد چنانچه در زبان دری هم غالباً اختلاف و دگرگونی لهجه وی در واول دیده می شود مثلاً کلمه، خانه در يك لهجه به شکل خانه و در دیگری به شکل خونه /xuni/ ادا میگردد و ترکیب خودم را در يك لهجه /xudam/ و در دیگری /xidim/ تلفظ میکنند. (۱)

ابدال فونیم های واول در زبان دری باشکال گوناگون صورت میگیرد و آن بخشی است جداگانه که مربوط به همین موضوع مورفو - فونیمیکس است و تحت عنوان «ایسمیلیشن و دیسمیلیشن» مورد مطالعه قرار میگیرد و اینجا

۱- همچنان بحث ماله که دران غالباً واول /آ/ و /ا/ «فتحه» به /ی/ بدل می شود، شامل همین موضوع میگردد و آن خود شرح و بسط زیاد را احتوا میکند.

ما یکی دو مورد دیگر آنرا ارائه میداریم. یکی از موارد تعویض واول ها در زبان دری استعمال (ی) معروف بجای (ی) مجهول می باشد مثلاً در کلمه های ذیل:

بیمار /bemâr/ بیمار /bîmâr/

دیوار /dewâr/ دیوار /dîwâr/

همچنین است اینگونه ابدال در کلمه های: جمشید، پیراهن، دیوانه (۱)

همیشه....

البته در لهجه ایران این موضوع عام است بدین معنی که آنجا غالباً (ی) مجهول بصورت (ی) معروف تلفظ می شود مثلاً کلمه دلیر، سیر (ضد گرسنه)، شیر (حیوان درنده) و نظایر آن با (یای) معروف تلفظ می شود. (۲) مورد دیگر آنکه در زبان دری غالباً واو مجهول به واو معروف بدل می شود مثلاً در کلمه های ذیل:

موی /mûy/ - موی /moy/

روی /rûy/ - روی /roy/

همچنین است اینگونه ابدال در کلمه های خوی، بوی، سوی و غیره. مخصوصاً اگر کلمه های بالا با اجزای دیگر پیوندند اینگونه تعویض به وضوح قابل ادراک میگردد مثلاً در کلمه های مرکب: روی کش، روی پاک، موی خشک کن، بدخوی، چارسو و امثال آن.

همین گونه برخی از کلمات که دارای دفتانک اخری /آو/ باشد چون تلفظش ثقلت دارد بنا بران واول /آ/ دران به /ا/ بدل گسردد بشکل /او/ «aw» گفته شود مثلاً:

گاو - گو

۱- رضا باطنی «کلمات قیر و شفاف»، مجله سخن، دوره ۶۲، شماره ۳، ص ۲۶۶.

۲- البته در لهجه ایرانی امروز واول مرکب /ay/ در واژه ها به یای مجهول ادا میشود: مثلاً نیرو neru - nayro شیطان setân - saytân همچنان در لهجه ایرانی /و/ مجهول به شکل معروف گفته گفته شود: شور - شور /šûr/ و اما واول مرکب /aw/ دران لهجه به /و/ مجهول ادا شود: جوهر - جوهر /Johar/، موجود - موجود /mojûd/.

پاو - پو
آتش کاو - آتش کو
داوطلب - دوطلب ...

مثالهای دیگر ابدال واوهای دراز به واو کوتاه:

راه - ره، سپاه - سپه، گناه - گنه، تباه - تبه، گاه - گه، ماه - مه،
کوه - که، اندوه - انده، بیهوده - بیهده، بیرون - برون، نیکو - نکو
در پسوند ضمیری فاعلی و تملیکی شخص اول مفرد /am/ در زبان
معیاری و محاوره یی واو/ /a/ به واو/ /u/. یعنی ضمه بدل می شود مثلاً:

دیدم /didam/ - دیدم /didum/
نویسم /nawîsam/ - نویسم /nawîsum/
کتابم /kitâbam/ - کتابم /kitâbum/

افزایش (Increase) در زبان دری

در زبان دری بعضاً در مورفیم ها و کلمه ها نظر به عوامل مختلف فونیم
هایی افزوده میشود که اساساً در مفهوم آن اثر نمی داشته باشد. اینگونه
افزایش در اجزای سخن در اکثر موارد تحت قوانین و ضوابط خاصی صورت
میگیرد. مثلاً در صورت آمدن پسوندهای نکره یا نسبتی و یا اسم فعلی با
کلمه های مختوم به واو همچنین در صورت آمدن پیشوندهایی با کلمه های
ابتدا به واو و موارد دیگر یعنی اینگونه افزایش ها معمولاً وقتی موضوع
بحث قرار میگیرند که اصل کلمه ها مختوم و یا مصدر به واو باشند
بدینگونه:

- ۱- اگر کلمه مختوم کانسونانت باشد پسوند نکره چنین آید:
« کلمه + پسوند نکره /-ی/ » مثلاً: کتابی، مردی، دوستی....
و اما در صورتی که مختوم به واو باشد با آمدن پسوند نکره اینگونه
افزایش را بپذیرد: « کلمه + /y = ی/ + پسوند نکره /-ی/ »
مثلاً: آشنایی، دانایی، دانشجویی، کدویی، خانه یی، دسته یی....

۲- پسوند نسبتی با کلمات مختوم به کانسونانت بدون تغییر آید مثلاً:
 بلخی، ذهنی، جسمی، آسمانی....
 و هرگاه کلمه مختوم به واول باشد قبل از پسوند نسبتی افزایش و
 تغییراتی به میان آید ازین قبیل:

الف: «کلمه + /y = /ی + پسوند نسبتی /-ی/» چون: آسیایی،
 اروپایی، طلایی، لیمویی، جادویی، قهوه‌یی، سرمه‌یی، پسته
 یی....

ب: «کلمه + /گ/ + پسوند نسبتی» مثلاً: خانه‌گی، میمنه‌گی، کوچه
 گی....

ج: «کلمه + /و/ + پسوند نسبتی» مثلاً: هسته‌وی، بیضه‌وی، دایره
 وی، کره‌وی، عیسوی، معنوی، دهلوی، غزنوی....

د: «کلمه + /چ/ + پسوند نسبتی» مثلاً: غزنی‌چی، پیتاوه‌چی،
 فرغانه‌چی....

۳- در برخی از کلمات با آمدن پسوند نسبتی /-ی/ میان کلمه و این
 پسوند فونیم‌های /آن/ افزوده شود چون: روح و روحانی، جسم و
 جسمانی، فوق و فوقانی تحت و تحتانی ... و در کلمه «مرو» با آمدن
 پسوند نسبتی میان پسوند و کلمه فونیم‌های /از/ اضافه گردد
 مثلاً: مروزی.

۴- اگر کلمه مختوم به کانسونانت باشد پسوند مصدری (اسم فعلی)
 بدون تغییر می‌آید اینگونه: «کلمه + پسوند مصدری /-ی/»
 مثلاً: خوبی، بدی، دوستی... و اگر کلمه مختوم به واول باشد
 اینگونه افزایش صورت می‌گیرد:

الف: «کلمه + (ی - y) + پسوند مصدری /-ی/» چون دانایی،
 بدخویی....

ب: «کلمه + /گ/ + پسوند مصدری» مثلاً: زنده‌گی، بنده‌گی،
 نویسنده‌گی.

- ۵- اگر کلمه یی مضاف یا موصوف واقع گردد و مختوم به کانسونانت باشد بعد از آن نشانهء افزایش /î/ = کسره/ می آید مثلاً: کتاب احمد، آدم خوب، و اما اگر کلمهء مضاف یا موصوف مختوم به واول باشد قبل از نشانهء افزایش فونیم /-ی/ افزوده شود مانند: آشنای پرویز، دانشجوی افغانی، کتابچه ی (کتابچهء) احمد، دواى خوب، صدای بلند، آلوی شیرین، لیموی ترش، قهوه ی (قهوهء) اعلى
- ۶- اگر فعل ابتدا به واول «الف مفتوح یا مضموم» باشد با آمدن پیشاوند تأکید /ب-/ میان پیشوند و واول فونیم /ی/ افزوده میشود چون افگند - بیفگند، افتاد - بیفتاد، افزود - بیفزود
- ۷- با آمدن پیشوند استمراری /می-/ در جلو فعل که ابتدا به واول «الف مفتوح و الف مضموم» باشد قبل از واول فونیم /ی/ اضافه گردد مثلاً:

می افروخت /meyafroxt/

می انداخت /meyandaxt/

می افتاد /meyuftâd/ ...

- ۸- کلمه های ابتدا به ساکن بعضاً در جلو خود فونیم /ا/ «آلف مفتوح، مکسور و مضموم» را بپذیرد مثلاً:
- شکم - اشکم، شتر - اشتر، فسون و افسون ... (۱)
- ۹- در بعضی از موارد مخصوصاً در شعر بدون کدام هدف خاص فقط برای رعایت وزن شعر فونیم هایی در برخی از مورفیم ها افزوده شود (۲)

۱- درین موضوع این حقیقت نمودار است که در بسا واژه ها، الف مفتوح /a/ یا مضموم /u/ و با مکسور /î/ از جلو همخوان بعدی در عقب آن به واگهء کسره /î/ تمویض میگردد؛ مثالها: افگند و فگند، افسانه و فسانه، افزون و فزون، افتاد و فتاد، ایستاد و ستاد.

۲- شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار المعجم، به تصحیح قزوینی و رضوی ص ۲۹۷-۳۰۰؛ از جانب دیگر چنین پنداشته میشود که این واژکها تاریخی اند و از دورهء میانه زبانهای ایرانی چنین آمده اند؛ به شکل: ابا، ابر، ابی....

مثلاً کلمه های: ابر، ابا، ازیراک، بجای بر، با، زیراک و غیره مثلاً:

ابر: ابر زیر و بم شعر اعشی قیس

همی زد زننده به عناب ها

(عنصری)

ابا: ابا برق و با جنبش صاعقه

ابا غلغل رعبد در کوهسار

(رودکی)

۱۰- بعضاً هنگام ترکیب مورفیم ها، فونیم هایی در میان افزوده می شود مثلاً:

پروردگار /parwardigâr/

آفریدگار /afaridagâr/

کردگار /kardigâr/

دستگیر /dastagîr/

کاهش (Omission) در زبان دری

مسأله، کمش و تخفیف در کلمه ها و مورفیم ها در هر زبانی از موضوعات مهم بشمار می آید. کمش در زبان محاوره بیشتر به وقوع می پیوندد البته علت آنهم یکی سرعت در انتقال مفاهیم است که گوینده میخواهد مقصودی را با کمترین وقت و صرف انرژی اندک ادا کند و این کار موجب آن می شود که سخن گوی فونیم هایی را از تلفظ بیندازد و یا چند فونیم را به يك فونیم تقلیل بدهد. البته عمل کمش و تخفیف تا آنجا مجاز و قابل تطبیق و رعایت است که مفهوم کلمه و مورفیم از میان نرود و معنی دگرگون نگردد مثلاً: استعمال کلمه /مچم/ بجای /من چه میدانم/ از همان گونه است. کمش در زبان دری به دو شکل دیده می شود یکی بشکل قیاسی و تحت قواعد و ضوابط معین و دیگر بصورت سماعی و بدون رعایت قوانین. کمش قیاسی در زبان دری به اشکال ذیل می آید:

ا: برخی از دفتانگ ها یا واول های مرکب به يك واول تقلیل میابد.
مثلاً: الف: کمش دفتانگ /او/ به واول ضمه /u/ چون: گوهر -
گهر.

ب: کمش دفتانگ /او/ به واو مجهول /o/ چون: روشن /rawšan/ -
روشن /rošan/، مستوفی /mustawfî/ - مستوفی /
mustofi/، نوبت /nawbat/ - نوبت /nobat/، از همین قبیل
است: موسم، توبه

ج: کمش دفتانگ /او/ به واو معروف /u/ چون:
حورا /hawra/ - حورا /hura/ (۱)

د: کمش دفتانگ /آی/ به واول /ی/ یای مجهول مثلاً:
دایزنگی - دیزنگری /dezangi/
دایکندی - دیکندی /dekundi/

ه: کمش دفتانگ /ای/ به واول /ی/ مجهول مثلاً:
شیخ /sayx/ - شیخ /sex/
امید /umayd/ - امید /umed/

و از همین قبیل است: گیسو، جیب، بیذق، بیغوله، خیلی، گریبان،
پشیمان، زلیخا، سلیمان....

و: کمش دفتانگ /ای/ به یای معروف یعنی واول /ی/ مثلاً:
ضیق (۲) /zayq/ - ضیق /ziq/

قیمه (۳) /qayma/ - قیمه /qima/
خورشید /xuršayd/ - خورشید /xuršid/

۱- حورا بفتح اول زن سیاه چشم و زیبا. امروز در زبان دری با ابدال آخر هجای اول بشکل حورا به
ضم اول تلفظ شده به همان معنی بکار میرود. جمع حورا بشکل (حورا) بوزن نور می باشد.
«کشف اللغات، غیلت اللغات، فرهنگ عمید».

۲- ضیق به فتح اول است کلمه عربی بمعنای تنگ، تنگ شدن، تنگی و سختی «منتخب و غیبات
اللغات و عمید».

۳- قیمه به فتح اول است، کلمه ترکی بمعنای گوشت خورد کرده «منتخب، مرید الفضلا، برهان».

۲- هرگاه فونیم /ه/ در عقب و پیوست با واول در يك هجا واقع شده باشد غالباً /ه/ حذف شده واول به نوع شدیدتر از جنس خودش در می آید؛ بدینگونه:

الف: واول /ا/ = /a/ درین زمینه پس از کاهش /ه/ به شکل /آ/ گفته میشود مثال:

شهر - شار

پهلوی - پالو

شهد - شات^(۱)

از همین قبیل است: سهم و سام، رحم و رام، شهکار و شاکار ... همچنان هرگاه از فونیم /ع/ در موقف شبیه به /ه/ واقع شود آنگاه نیز واول /a/ در ماقبل آن پس از حذف /ع/ به واول /آ/ بدل گردد مثلاً: نعل و نال، جعفر و جافر، لعل و لعل.

ب: واول ضمه یعنی /u/ در ماقبل /ه/ پس از برداشتن /ه/ به واو مجهول تغییر نماید مثلاً:

کهنه /kuhna/ - کونه /kona/

مهره /muhra/ - موره /mora/

همچنین است: زهره و زوره، نه (عدد) و نو....

و نیز ضمه ما قبل /ع/ پس از کمش /ع/ به واو مجهول ادا شود/ مثلاً: بعد (جمع آن ابعاد) و بود.

ج: واول کسره /i/ در ماقبل /ه/ پس از کمش /ه/ به شکل یای مجهول گفته شود مثلاً:

دهقان /dehqân/ - دیقان /deqân/

همچنین است: مهمان و میمان، ده (قریه) و دی، به (خوب) و بی، چهره و چیره، سه (عدد) و سی.

۳- هرگاه فونیم /ه/ در آغاز هجا و قبل از واول /a, i, u/ آمده باشد

۱- تعویض /د/ به /ت/ در عین کلمه مربوط به بحث ابدال می شود که گذشت.

غالباً در تلفظ کاهش پذیرد^(۱) مثلاً:

همه /hama/ - امه /ama/

هما /huma/ - اما /uma/

همیشه /hameša/ - امیشه /ameša/

هرات /hirât/ ارات /irât/

همچنین است: پی هم و پی ام، متهم و مته ام، شوهر و شو - ار،

جوهر و جو - ار، برهم و درهم و بر-ام و در-ام....

۴- اگر يك کلمه متشکل از هجای بسته باشد یا یکی از هجاهای آن

بسته باشد آن هجای بسته به هجای باز تخفیف یابد یعنی

کانسونانت اخری هجای بسته کمش می پذیرد مثلاً:

جاروب - جارو

زمین - زمی

کلید - کلی

همچنین است: آسیاب و آسیا، شادباش و شاباش، این و ای، ازین و

ازی

۵- در زبان دری در کلمات دخیل تازی که بوزن فعلان (بفتح اول و دوم)

است تقلیل رخ میدهد. بدین معنی که به سکون (ع) ادا می شود

یعنی واول بعد از (ع) کمش می یابد و پس از حذف آن واول شبه

واول /y/ با واول ماقبل خود ترکیب یافته دفتانگ می سازد چنانکه

در کلمات ذیل می شود:

سیلان /sayalan/ - سیلان /saylan/

حیوان /hayawan/ - حیوان /haywan/

از همین قبیل است کلمات: دوران، فوران، طیران

و اگر در هجای دوم بجای شبه واول کانسونانت باشد باز هم پس از

حذف واول کانسونانت با هجای اول ترکیب و پیوست می گردد مثلاً:

۱- در مورد /ع/ و /ح/ نیز حال همین منوال باشد «بین».

جریان /jarayan/ - جریان /jaryan/

۶- بعضاً با آمدن پسوند نسبتی در کلمه کاهش بوقوع می پیوندد، آنهم در کلمه هایی که به واول /a/ ختم شده باشند چنانکه با آمدن پیپسوند نسبتی، آن واول حذف می شود مثلاً:

مکه - مکی

کوفه - کوفی

بصره - بصری

دره - دری

و اما در کلمهء مدینه درین مورد فونیم /ا/ از هجای دوم و /a/ از آخر می افتد و مدنی گفته می شود.

۷- در کلمات مُصدر به شبه واول /y/ بعضاً همین شبه واول حذف می شود و بدین گونه کمش صورت میگیرد خواه کلمه دری باشد و یا دخیل مثلاً:

یرغه - ارغه

یراق - اراق

یشک - اشک^(۱)

۸- هرگاه مورفیم ربط /که/ در جلو مورفیم های ابتدا به واول مثلاً: این، آن، از و نظایر آن پیوست آید آنگاه فونیم /ه/ از آخر /که/ کمش پذیرد چون:

که این - کاین

که آن - کان

که از - کز

که او - کو

۹- اگر مورفیم /است/ در عقب و پیوست با کلمه های مختوم به واول قرار گیرد فونیم /a/ از آغاز /است/ حذف گردد؛ مثلاً:

۱- چار دندان پیشروی حیوانات غیر از ثنایا.

کی است - کیست

چی است - چيست

دانا است - داناست

از همین قبیل است: آشنا است و آشناست، نکو است و نکوست، آلو است و آلوست، او است و اوست

۱۰- فونیم /ه/ در آخر هجا بعد از واول /آ/، /و/ /ی/ کاهش می

پذیرد (۱) مثلاً: گناه و گنا، گواه و گوا، سیاه و سیا، کاه دان و

کادان، کوهکن و کوکن، فقیه و فقی، سفیه و سفی، تنبیه و تنبی....

فونیم /ع/ نیز در چنین موارد ساقط گردد مثلاً:

شعاع و شعا، متاع و متا، رکوع و رکو، سدجوع و سدجو، ربیع و

ری، بدیع و بدی، شروع و شرو....

همچنان فونیم /ح/ هم درین گونه موارد حذف شود مثلاً:

صلاح - صلا

فلاح - فلا

صبوح - صبو

صالح - صالی

فصیح - فصی ...

۱۱- کلمه /فرود/ هرگاه بحیث قسید در جلو فعلی که ابتدا به

کانسونانت باشد قرار گیرد غالباً با کاهش فونیم /د/ بکار رود

مثلاً: فرو رفت، فرو برد و اگر بر عکس با فعل مُصدَّر به واول آید

بدون کمش استعمال شود مثلاً: فرود آمد، فرود آید، فرود آورد....

۱۲- بعضاً وقتیکه پسوندهای ضمیری فاعلی با افعال می پیوندند کمش

هایی صورت میگیرد بدینگونه:

از پسوند ضمیری فاعلی شخص سوم مفرد /-اد/ که با ریشهء حال

می آید /د/ حذف می گردد مثلاً: میخورد و میخوره، می نوشد و

می نوشه....

از پسوند ضمیری فاعلی شخص سوم جمع /-اند/ فونیم /د/ برداشته شود چون: میخواندند و میخواندن، میگفتند و میگفتن، می نویسند و می نویسن. از ریشه فعل /رو/ و /گوی/ با آمدن پسوندهای ضمیری فاعلی غالباً در زبان معیاری و محاوره‌یی به ترتیب هجای /aw/ و /oy/ کمش پذیرد، مثلاً: میزوی و میزوی، برود و بره، میگویم و میگم....

۱۳- در پسوند قلیکی /ور/ (۱) بعضاً هجای /wa/ به واول /u/ کاهش پذیرد مثلاً: رنجور /ranjwar/ و رنجور /ranjur/، گنجور /ganjwar/ و گنجور /ganjur/. نتیجه همین گونه تحول است کلمه های: دستور، مزدور....

در آخر این بحث باید افزود که در اثر بهم آمیختن و ادغام فونیم ها نیز کمش صورت می پذیرد؛ مثلاً: وقتی که دو مورفیم باهم یا به صورت اصل و پسوند و یا به صورت عبارت می آمیزند و پهلوی هم قرار میگیرند اگر فونیم پایانی مورفیم اولی و فونیم آغازی مورفیم دومی یکی باشد یکی از آن دو فونیم حذف می شود و کمش صورت میگیرد مثلاً:

راست تر - راستر

درست تر - درستر

هیچ چیز - هیچیز

هر روز - هرروز...

همینگونه فونیم های هم مخرج نیز اگر در چنین موقعیت قرار گرفته باشد

چنین کاهش بوقوع پیوندد؛ مثلاً:

بدتر - بتر

هیج جا - هیجا

۱- در فارسی میانه این پسوند بشکل /awar/ و /war/ آمده است. «خانلری، تاریخ زنان فارسی، ج ۴، ص ۴۲».

و اما کمش هایی از نوع سماعی در زبان دری متنوع و به اشکال گوناگون وجود دارد وقوع آن بسته به مورد خاص است و ساختنش نیز مربوط به برخورد به همان زمینه هاست. آنها را نمی توان تحت شرایط بسیار محدود و مشخص در آورد اینک نمونه هایی از آن آورده می شود: کمش در آغاز کلمه، چون: اینک و نک، اگر و گر، گر و ار، اندر و در، هنوز و نوز، نشیب و شیب

....

کمش در میانه، کلمه چون:

همواره و هماره، هر زمان و هزمان، چهل و چل، چهار و چار، گلوله و گوله،....

کمش در اخیر کلمه چون

زیرا که و زیراک، خورشید و خور، دیروز و دی، بامداد و بام، کاشکی و کاش، دختر و دخت که تو و کت ...

در غالب دستورهایی زبان دری کلمه هایی را در زمینه کمش و تخفیف ذکر کرده اند که اصلاً کمش در آن وجود ندارد. بلکه واقعاً تعویض و ابدال در آن صورت گرفته است نه کمش، حقیقت امر آنست که اینگونه پژوهنده گان توجه به املاي کلمه داشته اند نه در ساختمان فونیمی آن چنانکه با اندک دقت واضح می شود که در بیشتر آن کلمه ها کمش رخ نداده است بلکه ابدال و تعویض صورت گرفته است. اینک طور نمونه به توضیح مثالهایی در این مورد می پردازیم:

الف: کاهریا - کهریا

/kahruba/ - /kahruba/

اینجا واول /a/ در کلمه دومی به واول /a/ بدل شده است. همچنین است: بازارگان و بازرگان، دهان و دهن، تاتار و تتر، راه و ره، ناگاه و ناگه، خاموش و خموش، دامان و دمن، پیامبر و پیمبر، پیغامبر و پیغمبر، سپاه و سپه، خرگاه و خرگه....

ب: نیکو /neko/ - نکو /niko/

اینجا واول /e/ یای مجهول به کسره یعنی فونیم /i/ بدل شده است همچنان است: بیرون و برون.

ج: فراموش /faramoš/ و فرامش /faramuš/ اینجا واول و او مجهول به ضمه بدل شده است. همچنین است:

اندوه - انده

هوشیار - هشیار

د: زینهار /zinhar/ - زنهار /zinhar/ اینجا واول یای معروف به واول کسره یعنی /i/ بدل شده است و یا: ایستگاه و استگاه....

ه: بود /bud/ - بُد /bud/ اینجا واول /u/ به /u/ بدل شده است. و یا: ناخون و ناخن....

تقلیب (metathesis) در زبان دری

عبارت از مقدم و مؤخر شدن فونیم ها در کلمه ها و مورفیم هاست. از اینکه تبدلات و تغییرات فونیمی از هر نوعی که باشد غالباً در تحت قواعد معینی صورت میگیرد بنابراین تقلیب فونیم ها در ساختمان فونیمی زبان نیز تحت ضوابط خاص بوقوع می پیوندد، یعنی از خود شرایط مشخص دارد. بطور کلی میتوان گفت که علت عمده تقلیب فونیم ها آسانی تلفظ هجاها و مورفیم ها است. در زبان دری اشکال مختلف تقلب وجود دارد که آنها را اینگونه میتوان دسته بندی کرد:

نخست: از اینکه فونیم ها در زبان دری همه با خروج هوای تنفس ادا می شوند از آترو فونیم هایی که در کلمه مؤخر اند و اما مخرج عقبی دارند با فونیم های مقدم در کلمه که مخرج جلوی دارند تعویض و تقلیب می شوند. البته این عملیه تنها برای سهولت تلفظ کلمه صورت میگیرد از همین گونه است تقلیب فونیم ها در کلمه های ذیل:

قفل - قلف «اینجا مخرج /ل/ نظر به /ف/ عقبی است و اما در کلمه

مؤخر واقع شده است.»

شلغم و شغلم « /خ/ نسبت به /ل/ عقبی است. »

مسلخ - مجلس « /خ/ نسبت به /س/ عقبی است. »

ابراهیم - ارباهیم « /ر/ نسبت به /ب/ عقبی است. »

مفتی - متفی « /ت/ نسبت به /ف/ عقبی است. »

هرگز و هگزر « /گ/ نسبت به /ر/ عقبی است. »

سگلیده و گسلیده « /گ/ نسبت به /س/ عقبی است. »

کنار - کران « /ر/ نسبت به /ن/ عقبی است. »

دوم: هرگاه هجای اول کلمه از يك و اول و يك کانسونات تشکیل شده یعنی هجای بسته باشد، آنگاه جهت سهولت در تلفظ و خصوصاً رعایت وزن شعر، آن و اول و کانسونات مقلوب گردند چون:

استاد /istad/ ستاد /sitad/

و یا: اشکم و شکم، اکنون و کنون، اشتر و شتر....

و اما اگر و اول آن هجا فتحه یعنی /a/ باشد آنگاه در صورت تقلیب و اول /a/ به /i/ بدل شود مثلاً: افگند و فگند، افگار و فگار، افسانه و فسانه، افسون و فسون....

سوم: بعضاً تقلیب در فونیم هایی که کلاستر (کانسونات مرکب) را ساخته اند نیز صورت میگیرد مشروط بر اینکه فونیم انسدادی در جلو سایشی آمده باشد که در اینصورت ادای فونیم سایشی بعد از انسدادی مشکل باشد. پس برای سهولت ادای هجا محل فونیم ها را عوض کنند و تقلیب صورت پذیرد؛ مثلاً:

کتف - کفت

عکس - عسک

بکس - بسک

چهارم: بعضاً هم نسبت ضرورت شعری و رعایت وزن تقلیب صورت میگیرد از آن جمله است: آبخورش و آبشخور، تقلیب آن درین مصراع: «بخت بد تا بکجا میکشد آبخور ما»

و یا هوشیار که شکل مقلوب آن یعنی هشیوار است درین شعر:

هشیوار دیوانه خواند ورا

همان خویش و بیگانه خواند ورا

پنجم: گاهی کلماتی در زبان دری مخصوصاً در نگارش وجود داشته که قلب کلمه، دیگر گفته شده اما واقعاً این قضاوت از نگاه رسم الخط و املا بوده است نه از نظر تحولات فونیمی مثلاً:

دلو - دول

غروی (غرق) - خیو (آب دهن)

در کلمه، نخست کمش صورت گرفته یعنی آنجا سه فونیم /alw/ به ه فونیم /ol/ تقلیل داده شده است. پس مربوط به بحث کمش میگردد. و اما در کلمه، دوم بدون کمش فونیم های /ay/ به /ew/ تعویض گردیده یعنی دو دفتانگ باهم تبدیل شده اند پس مربوط به بحث ابدال میگردد.

همگون سازی و ناهمگون سازی در زبان دری

تلفظ کلمه ها و مورفیم ها در طی قرون یکسان باقی نمی ماند بلکه تغییر میکند حتی در تلفظ ادبی نیز که بیشتر متکی بر شکل قدیم می باشد عوامل مختلف واک شناسی در مسیر زمان اثر می آورد و آنرا معروض به تحول و دگرگونی میکند. از آن جمله است یکی هم اینکه در زمینه توالی هجاها در يك کلمه و اول يك هجا تبدیل شده همگون یا ناهمگون به واول هجای دیگر میگردد. طرز تحول اولی را همگون سازی و قسم دومی را ناهمگونه سازی میگویند.

۱ - همگون سازی Assimilation:

آنست که در هجاهای متوالی و پیهم کلمه واول يك هجا با واول هجای ماقبل و یا مابعد خود هم سان گردد علت آن هم تاثیر يك هجا بر هجای دیگر کلمه است، به منظور وضوح تلفظ و سهولت در طرز ادای کلمه.

در زبان دری همگونه سازی یا بشکل کامل می باشد که در آن صورت به سبب تأثیر يك هجا اول هجای دیگر به عین اول هجای اثر کننده تغییر میکند یعنی هر دو هجا دارای عین اول می شود؛ مثلاً:

پدر /pidar/ - پدر /padar/ «اثر هجای دومی بر اول»

شکست /šikast/ - شکست /šikist/ «اثر هجای اول بر دومی»

همچنین است سبک بفتح اول و سبک بضم اول و غیره.

دیگر همگونه سازی به شکل ناکامل و ناقص می باشد که در آن صورت واول هجای اثر پذیر به واول هجای اثر کننده شبیه و نزدیک میگردد یعنی بیشتر مشخصات شان یکی می باشد؛ مثلاً: فونیم کسره /i/ و واول /ی/، فونیم فتنه /a/ و /آ/، فونیم ضمه /u/ و واول /و/ چنانکه در کلمه های: دماغ بکسر دال - دماغ بفتح دال «اثر هجای دومی بر اول» همچنین است قطار بکسر اول و قطار بفتح اول، ضماد بکسر اول و ضماد به فتح اول و غیره.

زمین بفتح اول - زمین بکسر اول «اثر هجای دومی بر اول»

پشیمان به فتح «ش» - پشیمان بکسر «ش» «اثر هجای اول بر دومی»

همچنین است گریبان بفتح «ر» و گریبان بکسر «ر» و نیز فراوان و

فریمان، خرامان و خریمان و غیره.

شکور بفتح «ش» - شکور بضم «ش» «اثر هجای دومی بر اول»

بگو بکسر اول - بگو بضم اول «اثر هجای دومی بر اول»

وجود بفتح اول - وجود بضم اول «اثر هجای دومی بر اول»

در برخی از کلمات نخست کمش و ابدال صورت میگیرد و بعد به اساس این ابدال همگونه سازی به وقوع می پیوندد؛ مثلاً در کلمه پریشان که تلفظ درست آن بضم اول و فتح دوم است اما در هجای دومی دفتانگ /ay/ به واول /e/ یعنی یای مجهول تبدیل و تقلیل می یابد، آنگاه در اثر همین هجای تقلیل یافته در هجای دوم و اول ضمه /u/ در هجای اول به واول کسره /i/ تعویض می شود یعنی چون واول /e/ یعنی یای مجهول کسره ساز است پس

در اثر آن /پ/ که مضموم است مکسور می شود و هر دو هجا همگون میگردد از همین قبیل همگون سازی است در کلمه های ذیل:

سلیمان بضم اول و فتح دوم - سلیمان بکسر اول و کسر دوم «اثر هجای دومی بر اول»

زلیخا بضم اول و فتح دوم - زلیخا بکسر اول و دوم «اثر هجای دوم بر اول»

۲- ناهمگون سازی Dissimilation:

ناهمگون سازی بر عکس همگون سازی است و دران واول يك هجا در کلمه بر عکس و مخالف واول هجای دیگرش می شود. ناهمگون سازی در اثر تمایل زبان برای جلوگیری از سرعت بیحد کلام و برای ممانعت از کوتاه شدن بیحد کلمه و در نتیجه روشن ماندن تلفظ آن می باشد مثلاً در کلمه های ذیل:

آتش بفتح /ت/ - آتش بکسر /ت/ «اثر هجای اول بر دومی»

زبان بفتح اول - زبان بضم اول «اثر فونیم ضمه ساز /ب/»

کردار بفتح /ك/ /کردار بکسر /ك/ «اثر هجای دوم بر اول»

عذرا بفتح اول - عذرا بضم اول «اثر هجای دوم بر اول»

رکعت به فتح اول - رکعت بکسر اول «اثر هجای دوم بر اول»

شجاعت بفتح اول - شجاعت بضم اول «اثر هجای دوم بر اول»

همچنان يك عده از کلمات دخیل در زبان دری که مربوط به ساخت و باب مشخص در زبان تازی می باشند بصورت کل تحت ضوابط معین ناهمگون سازی در می آیند یعنی واول در هجاهای متعاقب آنها ناهمگون می شود. یکی از موارد آن مربوط به کلماتی می شود که در وزن (مفاعله) میآیند چون هجای دوم، سوم و چهارم آن همگون می باشد و تلفظ آن برای دری زبانان مشکل می باشد از آنرو واول /a/ یعنی فتحه در هجای سوم برای تلفظ درست کلمه به واول /i/ یعنی کسره تعویض میگردد. این نوع ناهمگونی در همه کلمات ازین باب صورت میگیرد مثلاً:

مذاکره بفتح /ك/ - مذاکره بکسر /ك/ «اثر هجای چارم بر سوم»

مناقشه بفتح /ق/ - مناقشه بکسر /ق/ «اثر هجای چارم بر سوم»
از همین قبیل است: مباحثه، ملاحظه، مطالعه، مصالحه، مرافعه،
مصافحه و غیره. همچنان مورد دیگر آن به وزن (فعالت) بفتح اول و سوم
ارتباط میگیرد. اینجه سه هجای اول همگون می باشد بنابراین برای تلفظ
درست کلمه در زبان دری هجای اول ناهمگون ساخته می شود یعنی واول /a/
یعنی فتحه به واول /i/ یعنی کسره تغییر داده میشود؛ مثلاً:
حداقت بفتح اول - صداقت بکسر اول «اثر هجای دومی بر اول»
حقارت بفتح اول - حقارت بکسر اول «اثر هجای دومی بر اول»
از همین گونه است: جسارت، حماقت، جهالت، کرامت، جنایت و غیره که
بکسر اول گفته می شود

بخش دوم

فصل نخست - مقدمه

نحو (Syntax)

یا نظام ساختمان نحوی زبان

ساختمان زبان چار مرتبه دارد. اینجا مرتبه عبارت از مجموع ضوابط و قواعدی است که واجد شکل منظم باشد؛ چار مرتبه ساختمان زبان عبارتند از:

مرتبه اول: مرتبه واحد های صوتی که در آن از تشکیل و ساختمان انواع واحد های صوتی یعنی فونیم بحث میشود.

مرتبه دوم: مرتبه واحد های لفظی و در آن از ترکیب و تغییرات فونیم ها که واحد های لفظی یعنی مورفیم ها را می سازند بحث میشود.

مرتبه سوم: مرتبه واحد های لغوی یا مرکزی و در آن از شکل کلمه ها و لغات زبان و طرز ساختمان آن بحث صورت میگیرد. (۱)

مرتبه چهارم: مرتبه واحد های نحوی است و آن از ارتباط مرتبه های قبلی پدیدار میگردد، یعنی درین مرتبه از ترکیب و تنظیم و تبدلات مورفیم ها در تشکیل و ساختمان واحد های نحوی یعنی تکمیم بحث بعمل می آید.

همانگونه که فونیم ها کوچکترین واحد ساختمان صوتی است و مورفیم کوچکترین واحد ساختمان لفظی، همچنان در نحو نیز تکمیم کوچکترین واحد

۱- ر.ک: «ن. ا. بسکه کوف، ا. س. صدیقوف، ا. ا. عبدالظهوروف، زبانشناسی عمومی، تاشکند، ۱۹۷۹ ع، ۴۷.

موقعیت به کار برده میشوند.

ازینکه در نحو انتظام کلمه ها و ارتباط آنها که چگونه عبارات، گفته ها، فقره ها و جمله ها را میسازد بررسی و مطالعه میگردد؛ پس میتوان گفت که وظیفه، نحو تعیین و شرح ساختمانی جمله هاست، یعنی که طریقه ها و اصول تشکیل ساختمان و نظام عبارات، گفته ها، فقره و جمله های يك زبان را مطالعه میکند؛ بطور کلی بخش نحو بایست راجع به هر جمله سوالات ذیل را جواب صحیح و علمی بدهد:

۱- خورد ترین اجزای يك جمله کدام هاست.

۲- این اجزای جمله (مورفیم ها) چگونه باهم یکجا میگردد تا عبارتها، گفته ها، فقره ها و جمله ها ساخته میشود، یعنی جمله را باید تا آخرین حد امکان تجزیه نمود.

۳- پس از آنکه مورفیم يك جمله را به گروه های مربوط آنها تقسیم کردیم لازم است باین سوال جواب تهیه کنیم که آیا این واحد ها چه نام دارد. در دستور های کلاسیک زبان دری وظیفه، نحو تا اندازه یی از نظر انداخته شده است. چنانچه در آنگونه دستور ها بعضاً قواعد و صورت جمله سازی زبان های دیگر بر دری تطبیق شده است، یعنی روابط ساختمانی جمله مطابق به ضوابطی جدا از زبان دری، شرح و توضیح گردیده است آنهم با توجه محض به معنای جمله ها؛ مثلاً تقسیم جمله به اسمیه و فعلیه در زبان دری که این طرز العمل در دری نادرست است و این از خصوصیت های نحوی زبان عربی میباشد. (۱)

۱- در برخی از زبان های دیگر نیز حال به همین منوال است یعنی که جمله بدون جزء فعل هم میتواند تشکیل گردد، مثلاً در زبان روسی که معین کننده یا ضمیر باسم، یا اسم با صفت و یا دو اسم مفهومی را ارائه میکند. بطور مثال:

این میز. (این + میز) = این میز است.

آن زن خانه. (آن زن + خانه) = آن زن در خانه است.

ایوانوف انجنیر. (ایوانوف + انجنیر) = ایوانوف انجنیر است.

مادر خانه. (مادر + خانه) = مادر در خانه است.

ساختمان نحوی میباشد، تکمیم همان واحد ساختمان نحوی است که نه جزء ساختمان بزرگتر میباشد، و نه از لحاظ ساختمان قابل انقسام بوده میتواند. ازینکه تعداد جمله های يك زبان لایتناهی است بنا بران نباید چنین پنداشت که نحو نیز تعداد لایتناهی شرح ساختمانی برای جمله میتواند داشت زیرا این کار ممکن نیست به عبارت دیگر نحو عبارت از فهرست محض جمله ها و تعیین شرح ساختمانی جداگانه برای هر يك از جمله ها نمیباشد و نه چنین فهرستی مظهر قدرت زبانی انسانی میتواند شد، در واقع گوینده اصلی يك زبان تعداد محدودی قواعد برای درك و تولید جمله های زبان داشته میباشد و برای ابراز مفاهیم از همان قواعد محدود استفاده میکند.

بنابر آن و به همان گونه نحو نیز همین قواعد محدود را برای نمایاندن و تعیین جمله های زبان مورد توضیح و شرح قرار میدهد. روی این اصل نحو را چنین میتوان تعریف کرد: «نحو عبارت از تشریح و تصریح مجموعه قواعد محدودی است که جزء دانش غیر شعوری گوینده گان و اهل يك زبان می باشد.»

البته شرح نحوی يك زبان وقتی کافی پنداشته میشود که مانند دانش غیر شعوری (شم زبانی)^(۱) گوینده اصلی يك زبان جمله های دستوری و غیر دستوری را تشخیص و توضیح کند تا با مطالعه آن دستیابی مفاهیم دستوری صورت گیرد از ینجاست که در نظر عده یی از زبان شناسان، نحو اساس دستیابی بر معنی و مفهوم جمله ها میباشد، مطابق به این نظر در نحو به مطالعه معنی اهمیت بیشتر داده میشود.

در حالیکه صورت زبان بسیار باثبات تر از معنای آن است و آسانتر نیز فهمیده و شناخته میشود. البته علت آنهم قلمرو نسبتاً محدودی است که صورتهای زبان (فونیم ها، مورفیم ها و اشکال نحوی و تکمیم ها) در برگیرنده آنست برعکس قلمرو معنی بسیار وسیع میباشد علت آنهم اینست که بسیاری از صورت های زبان بیش از يك معنی دارند یعنی در بیشتر از يك

۱- نیل اسمیت، زبانشناسی نوین، ترجمه علی اشرف صادقی و دیگران، تهران، ۱۳۷۴، ص ۵۵.

چنانکه جمله «الزاید عالم» واقعاً درین ساختمان فعل وجود ندارد، هر دو جزء جمله، اسم می باشد. اما در دری تنها با در نظر داشت جنبه معنوی جمله «زید داناست» اسمیه گفته شده است حالانکه با توجه به ساختمان جمله در دری مینگریم که کلمه «است» فعل حال است و شکل ماضی آن «بود» میباشد.

بنابر آن در مطالعه دستوری زبان، روش اعتنای خاص به معنای الفاظ و ترك بیان خصوصیات ساختمانی آنها و هم روش ابعثنای مطلق به شرح به خصوصیات ساختمانی الفاظ و ترك بیان خصوصیات معنایی آنها هر دو ناقص و نادرست باشد. زیرا زبان اصلاً نظامی است متشکل از سمبولها و عناصر لفظی و این سمبولها و عناصر که جساماً واحد نحوی را می سازد چیزی اند که غیر از خود بر چیزی دیگر بصورت اشتقاقی دلالت میکنند. یعنی سمبولها و عناصر اساسی که اجزای سازنده جمله اند خاصیت دوگانه دارند: یکی خود شان و دیگر مدلول آنها.

بنابران در تشریح نظام ساختمانی جمله باید این دو جنبه سازنده آن يك سان در نظر گرفته شود. بعبارت دیگر الفاظ از برای بیان مفاهیم بکار میروند، پس اگر مفهوم لفظ در تشریح دستوری از نظر افکنده شود شرح دستوری به شرح اصوات مهمل مبدل میگردد و هرگاه تنها مفاهیم الفاظ تشریح شود و دگرگونیها و تغییرات و خصوصیات لفظی مدنظر نباشد، چون تغییر مفاهیم معلول تغییرات لفظی و اشتقاقی کلمات است گویا بدون شرح علل بشرح معلولات پرداخته می شود.

باید گفت که خصوصیت بارز زبانشناسی اواسط قرن بیستم بیشتر این بوده است که زبان يك واحد ساختمان معین و منظم است و بدین صورت سعی شده است تا علم زبان با علوم طبیعی نزدیک گردد؛ این طرز تلقی و نحوه تحقق روش و مکتب اصالت ساختمان زبان را به میان آورد.

معنای اصالت ساختمان زبان یعنی ساختگرایی (structuralism) یا نقش گرایی (Functionalism) اینست که زبان عبارت از سیستم رابطه یا

مجموعه‌یی از سیستم‌های به هم مربوط است، عناصر تشکیل دهنده زبان از قبیل اصوات، الفاظ و غیره به صورت مستقل و بدون برقراری ارتباطات متساوی. و متناقض در بین خود اعتبار و اهمیتی ندارد. در پرتو ساختگرایی نظریه‌های گوناگون در توصیف ساختمان نحوی زبان عرضه شده است که در اخیر کتاب اجمالی از این نظریه‌ها آمده است.

و اما اینجا در این رساله نحو دری بیشتر به اساس نظریه تکمیمکس (Tagmemics)^(۱) مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است البته با نظر داشت مشخصات و مختصات زبان دری این روش از یک طرف با روش مطالعات فونولوژیکی و مورفولوژیکی دری که در بخش قبلی تهیه و تدوین شده است نزدیکی و همگونی دارد، از جانب دیگر به نظر نگارنده شرح ضوابط زبان دری بدین روش به شکل بهتر صورت پذیر میباشد تحلیل نحوی به اساس این نظر هم در زمینه احتوا و ایضاح موضوعات مساعد است و هم دانش پژوهان در این مورد به سهولت میتوانند به دقایق و ضوابط نحوی دری دست یابند.

تگمیم (Tagmeme) یا واحد نحوی در زبان دری

طوری‌که میدانیم زبان يك دستگاہ علایم است، علایم صوتی و علایم لفظی، یعنی که علایم صوتی به تنهایی یا بصورت ترکیبی علایم لفظی را می‌سازد و مفهومی را انتقال می‌دهد و این علایم لفظی بآئوبه یا به تنهایی و یا با پیوستن بهم، معانی کلی را می‌سازند که شکل دستوری گفته می‌شود و در نتیجه سخن ایجاد می‌گردد. همین روابط باهمی اجزای سخن و صورت‌های شکل‌پذیری آنها موضوع نحو را تشکیل می‌کند.

هرگاه يك شکل دستوری جزئی از شکل بزرگتر باشد چنین گفته می‌شود که آن شکل مقید است و اگر جزئی از شکل بزرگتر نباشد شکل آزاد دستوری را می‌سازد که تگمیم یا واحد نحوی گفته می‌شود و جمله محتوی آن می‌باشد. مثلاً /نجیب!/ در مقام ندا يك تگمیم است، زیرا يك شکل آزاد دستوری بوده و جزء شکل بزرگتر از خود نیست؛ در شکل دستوری /نجیب شوخ/ چون /نجیب/ بحیث جزء بزرگتر بکار رفته و مقید است پس تگمیم نیست. ولی /نجیب شوخ!/ در حالت منادی همچنان تگمیم می‌باشد. بازهم در شکل دستوری /نجیب شوخ گریخت/ ازینکه /نجیب شوخ/ جزء شکل بزرگتر واقع شده پس تگمیم نیست. اما /نجیب شوخ گریخت/ بذات خود تگمیم و يك جمله است. البته شکل دستوری /وقتیکه نجیب شوخ گریخت/ چون به تنهایی معنایش کامل نیست و محتاج شکل دیگر دستوری می‌باشد بنابراین به تنهایی تگیم و جمله گفته نمی‌شود، بلکه باشکل دیگر دستوری یکجا جمله (Sentence) را تشکیل می‌کند. مثلاً در این مثال: «وقتیکه نجیب شوخ گریخت پایش لغزید.»

اینجا اشکال دستوری /وقتیکه نجیب گریخت/ و /پایش لغزید/ هر دو مقید اند یعنی از نظر معنی باهمدیگر ارتباط دارند. چون از نگاه شکل بعضاً

کامل بوده و میتوانند بصورت آزاد هم بکار روند و تکمیل باشند بنام فقره (Clause) یاد میشوند.

بنا بر آن مطابق به اساسات زبانشناسی و تحقیقات علمی در زمینه، تکمیل را که محتوی جمله نیز می باشد اینگونه میتوان تعریف کرد:

« تکمیل چنان یک شکل گرامری است که جزء شکل بزرگتر از خود نباشد. » یا « کوچکترین واحد بامعنای شکل گرامری تکمیل (Tagmeme) ^(۱) است » پس تکمیل کوچکترین واحد غیر قابل انقسام نحوی و یک شکل مستقل و با مفهوم دستوری است و سازه و سیعی را در نحو احتوا میکند.

بانظر داشت نکات بالا واضح میگردد که در زبان دری چندگونه شکل مستقل دستوری یا تکمیل وجود دارد. طوریکه در صورت آزاد بودن میتواند حیثیت جمله را داشته باشد بدینگونه:

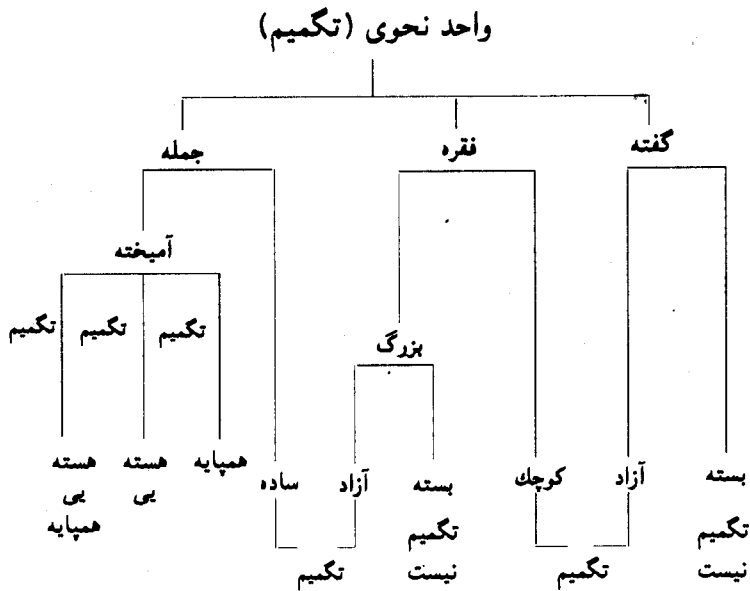
نخست /نجیب/ در حالت *نرا*، اینگونه شکل مستقل دستوری اگر چه از نگاه ساختمان ناقص مینماید اما از اینکه معنای کامل را انتقال میدهد پس گفته (Utterance) نامیده میشود. از همینگونه است: /نجیب شوخ!/ در صورت منادی واقع شدن.

و دیگر /نجیب شوخ گریخت/ که اگر چه از نگاه شکل و مفهوم کامل است، اما از اینکه بعضاً مقید واقع میشود: مثلاً در اینجا: وقتیکه سگ جفید، نجیب شوخ گریخت. بنام فقره (Clause) یاد میشود. و اما شکل مستقل «نجیب شوخ گریخت» آنگاه که بصورت آزاد بکار رود چون هم ساختمان آن کامل است و هم مفهوم کامل را ارائه میکنند پس جمله (Sentenee) گفته میشود.

در میان اشکال دستوری فوق جزئی وجود دارد که متشکل از گروهی مورفیم هاست دارای رابطه نحوی، اما فاقد معنای کامل، مثلاً: /نجیب شوخ/ اینگونه شکل دستوری را عبارت (Phrase) گویند. و نخست مورد بررسی قرار میگیرد.

۱- دکترستون، مبادی زبانشناسی، پوهنهی زبان و ادبیات، چاپ گسترتر، ۱۳۴۰، ص ۲۳.

همین زمینه ها و مباحث است که موضوعات عمده و اصلی نحو را تشکیل میکنند. پس همانگونه که واحد های صوتی (فونیم ها) و واحد های لفظی (مورفیم ها) از لحاظ نقشی که در زبان دارند تدقیق و توضیح میشوند. همچنان لازم می آید تا واحد های نحوی (تکمیم ها) با نظر داشت نقش اساسی شان در زبان و روابط باهمی تشخیص و بررسی گردند. اینک برای روشن شدن موضوع انواع واحد نحوی (تکمیم) با نمایندن رابطه باهمی آنها در ذیل ارائه میگردد:



فصل دوم

عبارت (Phrase)

در زبان دری و غالب زبان های دیگر يك دسته مورفيم ها، ضمن داشتن روابط نحوی با هم تركيب میشوند و مجموعاً در محل يك مورفيم واحد قرار ميگيرند.^(۱) اين گروه از مورفيم ها عبارت گفته میشوند.

اگر ما جمله ساده (قلم شكست) را در نظر بگيريم. می بينيم كه اين جمله از دو جزء (مورفيم) تشكيل شده است و جزء اول آن (قلم) است. اينجا ميتوان بجای مورفيم (قلم) يك گروه مورفيم ها را كه باهم رابطه نحوی دارند به كار برد؛ به طور مثال اين گروه مورفيمها را: قلم پرويز، قلم خود رنگ، قلم خودرنگ پرويز، اين قلم، اين قلم خودرنگ، اين قلم خود رنگ پرويز، قلم، اين قلم، اين قلم خود رنگ، اين قلم خودرنگ، اين قلم خود رنگ پرويز... همه اين گروه مورفيم ها در فوق كه باهم رابطه نحوی دارند می توانند بجای مورفيم (قلم) در جمله بالا بكار روند، بنا بران عبارت ناميده میشوند، و اما جزء دوم جمله ذكر شده (شكست) ميباشد كه همچنان ميتوان بجای مورفيم (شكست) يك گروه مورفيم ها را كه باهم رابطه نحوی دارند استعمال كرد و گفت: كاملاً شكست، به آسانی شكست، بسيار به آسانی شكست، كاملاً شكسته است، به آسانی شكسته است، بسيار به آسانی شكسته است...

واضحاً اين گروه مورفيم ها كه باهم رابطه نحوی دارند ميتوانند بجای مورفيم (شكست) بكار روند پس عبارت خوانده میشوند.

۱- رابرت، هال، زبان و زبانشناسی، ترجمه رضا باطنی، ۱۹۷۵ع چاپ دوم، ص ۱۱۸.

در مثال فوق عنصر اصلی گروه های نخست (قلم) میباشد که اسم است. بنا بر آن گروه های نخست را عبارت اسمی می نامند و ازینکه عنصر اصلی گروه های دومی (شکست) میباشد که فعل است پس گروه های دومی را عبارت فعلی باید گفت، اما هر دو گروه فوق به تنهایی مفهوم کاملی را نمی رسانند و با اظهار هر يك آنها به تنهایی معنی ناقم میماند. حالا با نظر داشت توضیحات بالا، عبارت را تعریف میکنیم و سپس انواع هرکدام را بررسی مینماییم. «عبارت مجموعهء دو یا چند مورفیم مستقل و نامستقل است که با يك دیگر رابطهء نحوی داشته اما دارای معنای تام و کامل نباشد» حال می پردازیم به شرح انواع عبارت های دری.

انواع عبارت در زبان دری

نخست: انواع عبارت اسمی:

عبارت اسمی آنست که عنصر عمده و اساسی آن اسم باشد، عبارت اسمی در جمله یا دو نهاد و یا در گزاره می آید اینگونه عبارت به انواع ذیل تقسیم می گردد:

۱- عبارت اضافی: آنست که در آن يك اسم به اسم دیگر یا ضمیر نسبت داده میشود جزء اول آن مضاف و دومش مضاف الیه گفته میشود کوچکترین عبارت اضافی اینگونه ساخته میشود:

«اسم + نشانهء افزایش /i/ بعد از کانسونانت یا الومورف آن /yi/ بعد از واول + اسمیه» مثلاً: شهر کابل، کتاب پروین، آشنای پرویز، ابروی او و نظایر آن. اینگونه عبارت را میتوان با آوردن اضافت های پیاپی یا صفت و یا صفت هایی برای مضاف و مضاف الیه گسترده تر ساخت مثلاً:

شاعران ما، شاعران جوان کشور عزیز مان...

عبارت اضافی از نظر معنی به پنج نوع ذیل تقسیم میگردد:

الف: عبارت اضافی ملکی: که مضاف الیه مالک مضاف باشد: چون

کتاب پروین، مال مردم، خانه او...

ب: عبارت اضافی اختصاصی: که مضاف مختص به مضاف الیه باشد،
چون: گل باغ، کنار سرك، سبزه، چمن، دروازه، خانه...

ج: عبارت اضافی بیانی: که مضاف الیه ماده اصلی مضاف باشد، چون:
انگشتر طلا، نگین فیروزه، رخت ابریشم، لباس کتان...

د: عبارت اضافی تشبیهی: که مضاف به مضاف الیه تشبیه گردد، مثلاً
قدسرو، دندان صدف، لب لعل، ابروی کمان، دل سنگ...

البته در صورت مقلوب آمدن اینگونه عبارت، مضاف الیه به مضاف تشبیه میشود مثلاً: سرو قد، لعل لب، کمان ابرو، تیر مؤگان و غیره و اما درینصورت بعضاً نشانه افزایش در بین دو کلمه نمی آید که آنگاه عبارت حیثیت کلمه مرکب را بخود می گیرد، مثلاً: صدف دندان، کمان ابرو، سرو قد و نظایر آن.

ه: عبارت اضافی استعاری: که مضاف به معنای مجازی و استعاری بکار برده میشود چون: دست بهار، ستاره بخت، آسمان هنر، بال فکر، پنجه جنون، دامن صبر...

۲- عبارت توصیفی: آنست که در آن حالت و چگونگی يك اسم یا ضمیر توسط صفت بیان گردد آن اسم یا ضمیر را موصوف گویند که کوچکترین عبارت توصیفی اینگونه می آید:

«اسمیه + نشانه افزایش /i/ پس از کانسونانت یا الومورف آن /yi/ بعد از واول + صفت» مثلاً: شهر قشنگ، گل سرخ، من بیچاره، آلوی ترش، آشنای خوب...

و اما تنها صفت برترین (با پساوند ترین) در عبارت توصیفی در جلو موصوف قرار میگیرد یعنی با نشانه افزایش قبل از اسم می آید مانند: کوتاهترین شب ها، بهترین روز ها، لایقترین شاگردان...

بعضاً هم درین زمینه نشانه افزایش از میان حذف میگردد که درین حال موصوف باید مفرد آورده شود، مثلاً: کوتاهترین شب، بهترین روز، بزرگترین شهر... عبارت توصیفی را میتوان با آوردن نشانه تنکیر، شدت دهنده صفت و پیاپی آوردن صفت ها و صفت های مرکب گسترده و طولانی تر ساخت.

مانند: گلی سرخ، روز های بسیار کوتاه، روز های گرم تابستانی، روز های دراز و گرم تابستان...

۳- عبارت بدلی: آنست که پس از نامی مورفیم های دیگری برای تشخیص کردن آن بحیث بدل نام و متممش ذکر گردد از قبیل لقب، پیشه، مقام، رابطه، خویشاوندی و غیره که عموماً بدل عبارت توصیفی یا اضافی میباشد، کوچکترین عبارت بدلی چنین است: «اسمیه + نشانه افزایش + اسمیه»، چون: احمد درپور، کریم نجار...

ویا: «اسمیه + اسمیه + نشانه افزایش /i/ بعد از کانسونانت یا الومورف آن /yi/ بعد از واول + اسمیه) مثلاً: پرویز شاگرد مکتب، شما محصلان پوهنتون، پروین خواننده، رادیو...

اینگونه عبارت با آمدن عبارت های اضافی و توصیفی گسترده بحیث بدل، طولانیتر و گسترده تر میشود، مثلاً پروین خواننده، معروف رادیو کابل، پرویز پسر خاله، بسیار مهربان کریم...

۴- عبارت عددی: آنست که متشکل از عدد و معدود باشد کوچکترین صورت عبارت عددی اینگونه است: «عدد + اسمیه» مثلاً: دو ماه، سه پرنده، پنج اتاق... و اما عبارت عددی با آمدن مشخص کننده های عددی و عدد نامعین و معدود های چند جزئی گسترده تر میگردد. مانند: سه جلد کتاب، هر دو ماه، یک چارم سال، دو پرنده، زیبا، یک پایه رادیوی ساخت جاپان...

۵- عبارت پیشینه یی یا متممی: آنست که همراه با پیشینه ها بیاید و بدینوسیله متمم با اجزای دیگر جمله بپیوندد. کوچکترین عبارت پیشینه یی اینگونه باشد «پیشینه + اسمیه»

مثلاً: بر چوکی، در صنف، برای شما، با آنها، بی تو، از خانه، به کوچه، تا آنجا... در اثر آوردن صفت ها و مضاف الیه با متمم فعل، اینگونه عبارت شکل گسترده را بخود بگیرد. یعنی اگر عبارت گسترده دیگر همراه با پیشینه متمم واقع گردد. شکل گسترش یافته عبارت پیشینه یی بیان آید: چون: در پای درخت سرو، برفراز کوه پر برف، از کنار دریاری خروشان پنجشیر...

۶- عبارت **پسینه یی** یا **مفعولی**: آنست که در جلو **پسینه** «را» بیاید و کوچکترین شکل آن اینگونه است: «اسمیه + پسینه» مثلاً: خانه را، کتاب را، او را، آن را، نوشته را...

عبارت **پسینه یی** با استعمال کلمه های مرکب و معین کننده و عدد، یا مضاف الیه و یا صفت گسترده تر میگردد، چون کتابخانه ها را، آن کتاب را، دوا خانه یی را، خانه او را، شهر زیبای کابل را...

عبارت **پسینه یی** گاهی با **پساوند تنکیر** و حذف **پسینه ی** می آید که در این صورت خود يك عبارت تنکیری است مثلاً: کتابی، به جای کتابی را، یا کتاب هایی، روز هایی.

۷- عبارت **معین شده**: آنست که با **معین کننده** ها از قبیل: این، آن، هر، همه، هیچ و امثال آن بیاید؛ کوچکترین صورت آن چنین است: «معین کننده + اسمیه» مثلاً: آن روز، این خاطره، هر ساعت، همه مردم هیچ فرزانه، هر دو، آن دو... این گونه عبارت با آمدن **پساوند نکره** و صفت و عبارت های پی درپی اضافی گسترده تر میگردد، مانند: هر خردمندی، هیچ فرزانه یی، این شهر زیبا، هر سرو این باغ، آن دختر آشوبگر سینمایی...

۸- عبارت **اسم فعلی**: آنست که يك جزء آن اسم فعل باشد و بدوشکل می آید:

الف: «اسمیه + اسم فعل»

مثلاً: پول یافتن، نان خوردن، شهادت نامه گرفتن، بالا پوش خریدن، درین صورت عبارت **پسینه یی** پس از حذف **پسینه** با اسم فعل یکجا شده و اینگونه عبارت را ساخته است. (۱)

ب: «اسم فعل + نشانه افزایش /i/ + اسمیه»

۱- البته انواع دیگر اینگونه ترکیب را می توان عبارت اسم فعلی گفت: یکی اینکه قبل از اسم فعل در آن **پسینه** (را) استعمال شده نتواند، چون خیانت کردن، دروغ گفتن، آهسته رفتن، که نتوان گفت: خیانت را کردن، دروغ را گفتن...

و دیگر آنکه آنها را نتوان بصورت مقلوب و با نشانه افزایش بکار برد. مثلاً: سرمه کردن، بازی دادن... که نتوان گفت: کردن سرمه، دادن بازی... پس اینگونه ترکیب ها را باید اسم فعل آمیخته گفت و مشتقات آن را فعل آمیخته.

مثلاً: یافتن پول، رفتن آهسته، شنیدن نصیحت، خوردن بسیار، خریدن قلم...
 اینگونه عبارت با آمدن معین کننده و پسینه و نیز با مضاف و مضاف
 الیه واقع شدن خود و یا اجزای آن ها گسترده تر میشود؛ مثلاً: پول زیاد
 یافتن، نان خود را خوردن، شهادت نامه بدست داشتن، بالاپوش خوب خریدن...
 ۹- عبارت قیدی: آنست که غالباً جزء اساسی آن قید بوده و با آن در
 زمینه های مختلف و به منظور های گوناگون مورفیم های دیگری از قبیل
 شدت دهنده، عدد، اسم، پیشاوند افزوده شده گسترده تر گردد و جمعاً بحیث
 قید بکار رود؛ عبارت قیدی در زبان دری به اشکال ذیل آید:

الف: «شدت دهنده + قید»، قید حالت و یا قید زمان را می سازد؛
 چون: خیلی عالی، فوق العاده خوب، سخت مشکل، بسیار دیر، خیلی ها
 زود...

ب: «شدت دهنده + به + قید + پساوند / ی = \hat{A} /» قید حالت واقع
 گردد؛ مثلاً: بسیار به تیزی، خیلی به دلاوری، بسیار به آهستگی...

ج: «پیشینه «با» + شدت دهنده + نشانه افزایش + اسمیه» و یا
 «پیشینه «با» + شدت دهنده + اسمیه» قید حالت را می سازد. مانند:
 باکمال احتیاط با نهایت دقت، با بسیار جدیت...

د: «عدد + اسمیه» قید حالت و یا زمان واقع گردد، مثلاً: یک بار، دو
 مرتبه، چند ساعت...

ه: «عدد + عدد + اسمیه» قید حالت و زمان و یا مکان را می سازد،
 چون: یک دو روز، دو سه ساعت، سه چار مرتبه... یا «عدد + پساوند
 / ی = \hat{A} + عدد + اسمیه»؛ مثلاً: یکی دو روز، یکی دو بار، یکی دو جای...
 و یا: «عدد + عدد + اسمیه + پساوند / ی = e /» مانند: دو سه روزی،
 سه چار سالی، دو سه ساعتی...

و: «معین کننده + اسم» قید مکان و زمان واقع گردد؛ چون: این جا،
 همه جا، همین جا، هر وقت، آن زمان...

ز: «اسمیه + پساوند تنوین / ان /» قید حالت باشد؛ چون: مسلماً،
 واقعاً، بعداً، فوراً، و نظایر آن...

یعنی بدرستی، در واقع، بعد از آن، بصورت فوری...
 ح: «به + اسم + نشانهء افزایش + اسم» قید حالت آید؛ مثلاً: بطرز
 خاص، بطور عموم، بطور کلی، بصورت مکمل، بشکل ناقص، به کمال
 احترام، به وضع خراب...

دوم: انواع عبارت فعلی:

عبارت فعلی آنست که جزء عمده و اصلی آن فعل باشد. اینگونه عبارت
 در جمله، و همیشه در گزاره آید. از همین جاست که آنرا میتوان عبارت فعلی
 گفت، چه در غیر آن و مجزا از جمله، عبارت فعلی، خود معنای کامل را می
 رساند یعنی به تنهایی میتواند جمله باشد، حتی فعل های بسیط نیز غالباً
 میتواند جمله گفته شوند.

عبارت های فعلی به اشکال ذیل در جمله می آیند:

۱- «ریشه ماضی + /-ه/ + فعل معاون + پساوند های ضمیری
 فاعلی» این عبارت فعلی از نوع فعل های اصلی مربوط به زمان
 ماضی می باشد؛ مثلاً: غنود ستند (غنوده اند)، دیده بودی، آمده
 باشید...

۲- «فعل معاون + پساوند ضمیری فاعلی + ریشه ماضی» این عبارت
 فعلی از نوع فعل اصلی مربوط به زمان مستقبل میباشد؛ مثلاً:
 خواهم رفت، خواهند گفت...

۳- «فعل معاون + ریشه ماضی بحیث اسم فعل (مصدر مرخم)» این
 عبارت فعلی از نوع وجه اسم فعلی میباشد مثلاً: باید گفت، میتوان
 رفت، بایست آمد... (۱)

۴- «اسم + فعل» درینگونه عبارت فعلی، بعضاً اسم همراه فعل می آید
 و فعل مرکب را میسازد؛ مثلاً در چار مثال اول ذیل و بعضاً مفعول
 پس از حذف پسینه با فعل می پیوندند و این گونه عبارت را بوجود

۱- درینگونه عبارات در قدیم بجای ریشه فعل؛ اسم فعل بکار میرفته است؛ مثلاً: باید گفتن،
 میتوان آمدن...

آورد؛ مثلاً سه مثال اخیر ذیل: دوست دارد، فریاد کشید، پدید آمد، دست کشید، کارکرد، کتاب آورد، خانه خرید...
 ۵- «قیدیه + فعل» مثلاً: نزدیک آمد، دور برو، مستانه رقصید، بسیار می نوشد، خوب خواند، خوب است، زرد است...

هسته و وابسته عبارت:

در هر عبارتی در زبان دری یکی از اجزا و عناصر آن در تشکیل عبارت و در ارتباط آن به دیگر بخش های جمله نقش عمده و اساسی دارد، چنانکه اگر آن جزء کشیده شود عبارت مفهوم اصلی خود را از دست میدهد و با بخش های دیگر جمله ارتباط آن قطع میگردد.
 بطور مثال: کتاب خوب.

درین عبارت (کتاب) نقش عمده دارد، اگر عبارت فوق را هر قدر انکشاف دهیم مورفیم (کتاب) باز هم عنصر اصلی آن می باشد، بدینگونه: این کتاب خوب، این کتاب بسیار خوب، این کتاب بسیار خوب چاپ کابل...
 درینجا اگر کلمه «کتاب» حذف گردد. عبارت بی مفهوم شود. همچنان هرگاه عبارت بالا را در جمله قرار دهیم نقطه مهم ارتباط با دیگر اجزای جمله همین کلمه «کتاب» است مثلاً در جمله ذیل:

این کتاب بسیار خوب چاپ کابل نایاب شده است. اینجا با ارتباط به مورفیم «کتاب»، فعل سوم شخص مفرد آمده است و ما نمی توانیم درین زمینه فعل را به شکل «نایاب شده اند» یا «نایاب شده ای» و یا «نایاب شده بودید» و امثال آن بیاوریم.

دیده می شود درینجا کتاب مهمترین عنصر عبارت را تشکیل داده است چه از نگاه معنی در خود عبارت و چه از نگاه ساختمان در صورت قرار گرفتن در جمله، پس کتاب هسته عبارت می شود و هسته مهمترین جزء عبارت است که نقش تمام عبارت را معین میکند. (۱)

البته باقی قسمت های عبارت بنام وابسته یاد میشود یعنی که وابسته

۱- ربوت ا. هال، زبان و زبانشناسی، ترجمه رضا باطنی، ۱۹۷۵ع، ص ۱۱۸-۱۱۹.

جزء اصلی و اساسی عبارت نبوده پس از بوجود آمدن هسته با آن افزوده میشود و با حذف آن عبارت مفهوم خود را از دست نمی دهد. وابسته ها در زبان دری یا قبل از هسته می آید. که درینصورت وابسته های پیشرو گفته می شوند، مثلاً در عبارت: این کتاب، این همه کتاب ها، «این» و «این همه» وابسته های پیشرو اند. و یا وابسته ها بعد از هسته قرار میگیرند که درینصورت وابسته های پیرو نامیده می شوند، مثلاً در عبارت: «کتاب خوب، کتاب بسیار خوب»، «خوب» و «بسیار خوب» وابسته های پیرو اند. البته تعداد وابسته ها نامعین و محل وقوع هسته و وابسته ها در عبارت در زبان دری نسبتاً معین است.

عبارت های درون مرکز و برون مرکز:

در زبان دری بیشتر عبارات راساً و مستقیماً در خود دارای هسته باشند یعنی بصورت واضح هسته آنها در خودشان بوده و مستقلاً متشکل از هسته و وابسته میباشند این عبارت ها را عبارت های درون مرکز گویند. مثلاً: کتاب درسی احمد، یا این کتاب درسی احمد. این عبارت چون بطور آشکارا هسته آن یعنی «کتاب» در خودش وجود دارد عبارت درون مرکز گفته میشود پس عبارت درون مرکز آنست که مرکز اصلی و هسته آن در خودش قرار داشته باشد. اما يك تعداد عبارات دری دارای چنین خصوصیتی نیستند یعنی مستقیماً و بصورت آشکارا دارای هسته و مرکز اصلی نمیباشند بلکه هسته اصلی آنها بصورت غیر مستقیم در جزء دیگر جمله وجود دارد: از آنرو بنام عبارات برون مرکز یاد میگردند.

در زبان دری عبارت های پیشینه یی، (متممی)، پسینه یی (مفعولی) و عبارت قیدی از همین نوع برون مرکز اند. زیرا آنچه نقش آنها را تعیین میکند یعنی مرکز آنها، در درون آنها قرار ندارد بلکه مرکز اصلی و هسته آنها در اجزای دیگر فقره نهفته است و آن البته فعل میباشد. به سبب آنکه عبارت های متذکره همه جزء گزاره اند و با فعل عبارت ساده یا گسترده فعلی

را تشکیل میکنند. پس مرکز اصلی آنها فعل است. از آنرو به تنهایی دارای هسته و مرکز اصلی نمی باشند و برون مرکز گفته شوند؛ بطور نمونه: بر چوکی، عبارت پیشینه یی و برون مرکز است زیرا هسته آن، کلمه دیگری در خارج از آن است؛ مثلاً: نشست، پس اگر بگوییم، بر چوکی نشست این يك عبارتی است که هسته آن یعنی «نشست» در خود عبارت قرار دارد. مشروط بر اینکه این عبارت جزء جمله واقع شده باشد؛ مثلاً احمد بر چوکی نشست.

اینجا «بر چوکی» عبارت پیشینه یی و برون مرکز است، اما بر چوکی نشست عبارت فعلی و درون مرکز میباشد. از همان گونه عبارات برون مرکز است: از بازار، به خانه، برای من، تا پروان، با دوستش، در صنف، کتاب را، خیلی خوب، بسیار به آهستگی، دو سه روزی، بصورت عموم، هر وقت، همین جا و امثال آن.

چنانکه: «بسیار به آهستگی». عبارت قیدی برون مرکز، «بسیار به آهستگی آمد» عبارت فعلی درون مرکز.

«کتاب را» عبارت برون مرکز مفعولی.

«کتاب را خواند» عبارت درون مرکز فعلی.

«خیلی خوب» عبارت برون مرکزی قیدی.

«خیلی خوب خواند» عبارت درون مرکز فعلی.

«بصورت عموم» عبارت قیدی برون مرکز.

«بصورت عموم آمدند» عبارت فعلی درون مرکز.

«دو سه روزی» عبارت قیدی برون مرکز.

«دو سه روزی معطل گردید» عبارت فعلی درون مرکز.

عبارات های استوار و نا استوار:

عبارت استوار آنست که اجزای سازنده آن معین و تثبیت شده باشد و غالباً به حیث اسم خاص به کار رود پس نتوان بجای یکی از اجزای آن جزء دیگری را بکار برد^(۱) چه اگر در برخی از انواع آن عنصری دیگری جای یکی

از اجزا را بگیرد آنگاه عبارت قوت و زیبایی خود و یا حیثیت اسم خاص بودن خود را از دست میدهد، مثلاً: در عبارت های معین شده ادبی و استعاری؛ چه همان شکل معمول و معروف شده آن بیشتر جالب بوده و کاربرد آن مجاز پنداشته میشود.

اینست مثال هایی از عبارت های استوار: شهرنو، جادهء میوند، سر چوک، جمهوریت دموکراتیک آلمان، پوهنچی زبان و ادبیات، اتحاد جماهیر شوروی، دست بهار، فصل تابستان، موسم سرما، بحر منجمد شمالی، قطب جنوب و نظایر آن.

طوریکه گفته شد عبارت های استوار غالباً بحیث کلمهء مرکب بر چیز معین و مشخص اطلاق میشوند. و یا اینکه بعضی از ینگونه عبارت ها اسم خاص را میسازند بنابر آن در چنین موارد میان این گونه عبارت نمیتوان جزء دیگری افزود؛ مثلاً: پوهنچی زبان و ادبیات، شهرنو، وزارت تجارت، سر چوک... عبارت های استوار غالباً از نوع عبارت اضافی و عبارت توصیفی می باشد. و اما عبارت نا استوار آنست که عناصر سازنده آن ثابت و معین شده نباشد. بلکه میتوان بجای یکی از اجزای متشکل آن در موارد جداگانه اجزای دیگری را بکار برد؛ مثلاً میتوان گفت:

قلم احمد، خود کار احمد، خود رنگ احمد و یا پنسل احمد.

خانه اجمل، منزل اجمل یا تعمیر اجمل.

اطاق ما، صنف ما، درسخانه ما و یا اتاق درسی ما.

و نیز میتوان میان اجزای عبارت های نا استوار عناصر دیگری را افزود مثلاً: کتاب نجیب، کتابهای متعلق به نجیب، کتاب خود نجیب، کتاب های نجیب؛ صنف شما، صنف مربوطه شما، صنف درسی شما.

عبارت نا استوار شامل همه انواع عبارت ها میشود بجز عبارت های اضافی و توصیفی که بعضاً عبارت های استوار میباشد دیگر انواع عبارت ها همه نا استوار اند.

۱- و.ک. ن. ا. د سکاگوف، ا. س. صدیقف، ا. ا. عبدالصهوروف: «زبانشناسی عمومی»، تاشکند،

فصل سوم

گفته یا قول (Utterance)

گفته گروهی از مورفیم ها و کلمه ها است که هرچند از لحاظ ساختمان جمله نیست اما بهیچ جزء ساختمان بزرگتر هم قرار ندارد. گفته با آهنگ مخصوص ادا شده، مستقلاً حالات یا مطالب گوناگون را بیان میکنند. بعضاً گفته را شبه جمله نامیده اند و در تعریف آن آورده اند که: کلمه بی است که متضمن معنای جمله بی باش. (۱) اما باید علاوه کرد که گفته یا طوریکه دیگران شبه جمله نامیده اند همواره کلمه نمیباشد بلکه گفته یا بصورت مستقل یا نا مستقل، یعنی به تنهایی و یا یکجا با ترکیب های دیگر و نیز یا بشکل جزئی از يك فقره یا جمله بی که اجزای دیگر آن حذف شده باشد، می آید، بدینگونه گفته ها دوتنوع اند: بسته و آزاد:

نخست- گفته های بسته که عبارت اند از:

۱- گفته هایی که به تنهایی میتوانند معنای کامل دهند اما به حیث جزء جمله های همپایه با فقره های مابعد خود پیوند معنوی دارند، از قبیل: مورفیم ها و کلمه های اصوات:

مثلاً آه (متاسفم)، چقدر تنبلی!

آفرین (آفرین بر تو باد)، کارت را خوب انجام دادی!

بلی (همینطور است)، پول چیز خوبی است!

افسوس (افسوس میکنم)، چه آدم سهل انگاری است.

کریم (کریم به تو میگویم)! اینجا بیا!

خدایا (ای خدا التجا دارم)، رحم کن!

۱- خیامپور، دستور زبان فارسی، چاپ ششم، ۱۳۴۷، ص ۹۹، محمد جواد شریعت، دستور زبان فارسی، ۱۳۴۹، ص ۲۱.

- خوب (خوِست)، چه فرمودی؟
 نخیر (اینطور نیست)، فردا خواهد آمد.
- ۲- گاهی گفته های فوق جزء جمله هسته یی میباشد و در این صورت غالباً با واژك «كه» یا «تا» می آید^(۱) مثلاً:
 افسوس (متاسفم) كه آن روز گار خوش چون برق گذشت!
 هیهات (جای تأسف است) كه ایام جوانی خود را بیهوده سپری كرد!
 هان (آگاه باش) تا زنده گانی را به غفلت نگذرانی!
 الا (متوجه باش) تا دلی نیازی!
- ۳- همچنان واژك یا واژكهایی كه در بدل يك فقره در برابر پرسشی به كار میرود با همین ارتباط به فقره مقابل خود، گفته بسته را تشکیل میدهد؛ مثلاً:
 چه میخوانی؟- كتاب.
 از كجا آمدی!- از كتابخانه.
 دوم- گفته های آزاد عبارتند از:
 ۱- واژكهای اصوات كه به تنهایی و یا باواژه ها و عباراتی پس از خود به حیث جزء گفته می آیند، گفته های آزاد اند؛ مثلاً:
 آفرین! افسوس!...
 آه! آوآ...
 وای سرم! (درد میکند)
 آخ دلم! (درد میکند)
 وای به حال او! (باد)
 واژكها یا عباراتی كه منادا واقع شوند نیز شامل همین گونه گفته اند؛ چون:
 نجیب!
 خدایا!

۱- پرویز خانلری، دستور زبان فارسی، بنیاد فرهنگ، چاپ چهارم، ۱۳۵۵، ص ۱۲۵.

- ای سعادت موهوم!
ای ابرهای متراکم بهاری!
- ۲- واژه‌هایی که اصلاً جزئی از جمله بوده اما در اثر کثرت استعمال ما
بقی اجزای آنها حذف شده باشد، گفته‌های آزاد اند، مثال:
سلام! (سلام بر تو باد)
خدانگهدارا! (خدا نگدارت باد)
شب به خیر!
صبح تان خوش!
اشتهای خوب!
- ۳- عبارتهای قسمیه که در مورد سوگند به کار میروند غالباً گفته‌های
آزاد اند. مثلاً:
به سرت! یعنی به سرت سوگند میخورم.
به خدا! یعنی به خدا قسم میخورم.
- ۴- عبارت‌های قنایی شامل این گونه گفته‌اند، چون:
به امید دیدارا
به آرزوی پیروزیهای بیشتر تان!
برخی واژگ‌های اصوات مخصوصاً آنهایی که در مورد راندن یا
خواندن جانوران توسط انسان به کار میروند، شامل گفته‌های آزاد
اند، چون:
کش! کشه! یا کشی (دور شو) برای راندن مرغ
پشت! پشته! (برای راندن پشک)
کوچ! کوچه (برای راندن سگ)
بیو بیوا بی بی! (برای خواندن مرغ)
پشی پشی! (برای خواندن پشک)...
- ۵- عبارتهای عنوانی هم گفته‌های آزاد اند،
مثلاً: دستور زبان دری، علم بدیع، تاریخ ادبیات فارسی دری...

فصل چارم

فقره (Clause)

فقره یکی از واحد های کلی زبان میباشد که دارای ارکان اساسی جمله (نهاد و گزاره) بوده اما از نگاه معنی غالباً با واحد های کلی دیگر در سخن مرتبط میباشد به سخن دیگر در هر زبان يك شکل منفرد یا يك عبارت، یا ترکیبی از شکل های با معنی و یا عبارات وجود دارد که معمولاً نقش بزرگترین واحد گفتار را به عهده داشته با واحد های کلی دیگر مرتبط می باشد. این واحد سخن فقره گفته میشود، مثلاً:

آمد. (صورت منفرد)

آمدم. (يك عبارت)

به خانه آمدم. (چند عبارت)

همینکه بهار آمد. (چند عبارت)

همینکه بهار آمد دنیا زیبا میشود. (جمله متشکل از دو فقره)

از جمله مثال های فوق چار نمونه، نخست به تنهایی آمده نسبتاً واحد های کلی زبان میباشد و يك يك فقره گفته میشوند گر چه در معنی ممکن بعضاً با جمله ها و اجزای دیگر سخن ارتباط گیرند. و هر چار نمونه دارای ارکان اساسی جمله که عبارت از نهاد و گزاره است، میباشد.

و اما مثال آخری متشکل از دو واحد کلی سخن میباشد یکی «همینکه بهار آمد.» و دیگر «دنیا زیبا میشود» این هر دو از نگاه معنی يك به دیگر مرتبط اند. پس هر کدام ازین واحد های کلی که بعضاً از حیث معنی به واحد های کلی دیگر ارتباط میگیرند فقره گفته میشود. (۱)

با در نظر داشت نکات بالا، فقره را اینگونه میتوان تعریف کرد: «فقره قسمتی از جمله است که خودش نیز جمله می باشد.»

در هر زبانی بیشتر از يك نوع فقره وجود دارد در زبان دری بطور کلی دو نوع فقره قابل تشخیص میباشد. فقره های بزرگ و فقره های کوچک:

نخست فقره هایی که از اسم یا ضمیر (اسمیه) با يك فعل و یا از يك عبارت اصلی و يك عبارت فعلی تشکیل شده است یعنی:

« اسمیه (اسم یا ضمیر) + فعل »

یا: «عبارت اسمی + عبارت فعلی»

مثلاً: چون پرویز آمد.

یا: چون او آمد.

و یا: این شش طفل چاق که اینجا در حال خوردن سیب اند.

اینگونه فقره ها نسبتاً متد اولتر و با ثبات تر اند و میتوان آنها را فقره های بزرگ گفت زیرا که ساختمان آنها از «(اسم یا ضمیر) + فعل» تشکیل شده است.

نوع دیگر فقره هایی اند که برخی از اجزای ساختمانی آنها بعضاً محذوف، مستتر و مقدر می باشد از قبیل گفته ها (Utterance) که ذکر آن گذشت. آنگونه فقره ها را باید فقره های کوچک گفت؛ مثلاً:

بلی، کریم، افسوس، آفرین!، و نظایر آن. (۱)

بطور مثال درین گفتگو:

- پروین!

- بلی!

- کجاستی؟

- اینجا.

- چه میکنی؟

- هیچ.

دیده میشود که اینجا (کجاستی؟) و (چه میکنی؟) فقره های بزرگ و باقی فقره های کوچک اند.

ما در باره فقره های کوچک یا گفته (قول) قبلاً بصورت کافی سخن گفتیم پس حالا تنها روی فقره های بزرگ صحبت میکنیم.

فقره های بزرگ:

فقره های بزرگ گرچه از نگاه ساختمان کامل اند و دارای ارکان اساسی جمله یعنی نهاد و گزاره میباشد، اما همیشه از نظر معنی کامل نیستند بلکه بعضاً به جزء دیگری مرتبط میباشد از آنرو آنها را نمیتوان جمله گفت اگر چه برخی از فقره ها ظاهراً از نگاه معنی هم کامل می نمایند اما وقتی که جزء دیگر مربوط به آنها ذکر گردد آنگاه ناکامل بودن شان روشن میشود؛ مثلاً فقره «مال از بهر آسایش عمر است» که در نگاه نخست معنای آن کامل است. اما وقتی که متصل به آن گفته شود: «نه عمر از بهر گرد کردن مال» آنوقت واضح میشود که قبلاً معنای آن کامل نبوده و محتاج به فقره دیگری بوده است.

اینست مثال های دیگری درین زمینه که فقره های نخست آن ها به تنهایی میتواند کامل باشد:

شما وقت تر آمدید اما او ناوقت آمد.

برادرش آواز خوان است، او هم آواز میخواند.

او بسیار کوشید لیکن موفق نشد.

او زود زود آمد تا وقت تر نرسد.

با نظر داشت نکات فوق فقره بزرگ از نگاه ساختمان در زبان دری به دو گونه جدا میشود: فقره آزاد (مستقل) و فقره بسته (نامستقل).

۱- فقره آزاد: آنست که ظاهراً از نگاه شکل کامل باشد و آنرا میتوان بدون تغییر بصورت مستقل بکار برد و مفهوم کاملی را بواسطه آن انتقال داد.

اینگونه فقره هم در جمله های هسته یی هم در جمله های همپایه می آید.

در جمله های هسته یی فقره های اساسی و هسته. آن از همینگونه فقره هاست مثلاً: همینکه پروین آمد نسرين رفت. اینجا (نسرین رفت) فقره هسته است و به تنهائی میتواند بکار رود فقره آزاد است و یا: او نیامد زیرا مریض بود. اینجا (او نیامد) فقره آزاد است.

و اما در جمله همپایه بعضاً همه فقره های آن جز فقره اخیر آزاد می باشد چنانکه درین مثال دیده می شود: چیزی بخاطرش گذشت، آهسته دستش را روی سینه خود گذاشت، لرزش خفیفی بر تمام وجودش چیره شد و بی اراده آه سردی در حنجره اش دوید. (۱)

۲- فقره بسته: آنست که نتوان آن را بصورت مستقل بکار برد و مستقلاً مفهوم آن کامل نباشد، فقره بسته همواره جزء جمله های همپایه و هسته یی بوده دارای نشانه های عطف و ربط میباشد مثلاً در جمله های ذیل فقره های دومی آنها نامستقل و بسته اند:

احمد آمد و محمود رفت.

او غیر حاضر شد زیرا که ناوقت آمده بود.

پروین به کتابخانه رفت تا کتاب گیرد.

نجیب آمد اما پرویز رفت.

روابط باهمی فقره های بزرگ:

در زبان دری فقره های بزرگ از نگاه روابط معنوی باهمدیگر به انواع

ذیل تقسیم میگردد:

۱- فقره های ناقص: آنست که معنای آنها بذات خود و به همان يك فعل

کامل نباشد بلکه جهت تکمیل معنی به جمله دیگری محتاج باشد، اینگونه

فقره جزء جمله های همپایه و هسته یی میباشد؛ مثلاً فقره های:

۱- همه کس را دندان به ترشی کند گردد...

۲- درویشی را دیدم...

۳- هر که بدی را بکشد...

۴- هر چه کردی...

۵- آنچه بکاری...

۶- چند آنکه گفتمش...

از جمله فقره های بالا بجز فقره نخست باقی آن اجزای جمله های هسته ای اند اینگونه فقره در جمله هسته ای و همپایه در آغاز جمله قرار دارد خواه فقره آزاد باشد و یا بسته؛ البته فقره بعدی معنای آن را تکمیل میکند.

۲- فقره های مکمل (متمم): آنست که برای تکمیل و تمام کردن مفهوم فقره های ناقص آیند یعنی فقره مکمل و متمم کامل کننده معنای فقره ناقص باشد، و در جمله بعد از فقره های ناقص قرار میگیرند، مانند فقره های ذیل که به ترتیب متمم و تکمیل کننده فقره های ناقص ذکر شده اند:

۱- ... اما قاضیان را به شیرینی.

۲- ... که همی نالید.

۳- ... خلقی را از عذاب او برهاند.

۴- ... عاقبت همان بینی.

۵- ... سر انجام همان بدروی.

۶- ... کمتر مؤثر افتاد.

باید علاوه کرد که يك فقره ممکن است هم مکمل فقره ناقص قبلی باشد و هم در عین حال خودش محتاج به فقره مکمل بعدی باشد؛ مثلاً «هر که بدی را بکشد، خلقی را از عذاب او برهاند و او را از عذاب خدای.»
یا: درویشی را دیدم که همی نالید و روی بر خاک همی مالید.
و یا: هر که بادانا تر از خود بحث کند تا بدانند که داناست، بدانند که نادان است.

۳- فقره های معترضه: آنست که در میان جمله آید و به اصل موضوع جمله مستقیماً بسته گی نداشته بلکه شرحی اضافی در زمینه یکی از اجزای جمله باشد. بنابراین آن اگر فقره معترضه را از جمله حذف کنند در مفهوم آن خللی وارد نگردد.

فقره. معترضه در بین جمله توسط قوس ناخنک یعنی علامت تمییز و یا توسط خط های انفصال یعنی دشها و یا بواسطه. کامه از جمله مجزا گردد و همچنین بعضاً برای اتصال بجمله، قبل از فقره معترضه نشانه عطف /و/ یا نشانه ربط /که/ و غیره آید مثال: (حکایت کنند از شریف بخارا «و او مردی سخت محتشم بود» که سالی آهنگ زیارت خانه خدا کرد) (۱)

قسم به جان تو گفتم طریق عزت نیست

به خاکپای تو «وان هم عظیم سرگند است» (۲)

مولوی بلخی که روحش شاد باد، اثر پرازنده بی در تصوف پرداخته است.

دی- که پایش شکسته باد- برفت

گل- که عمرش دراز باد- آمد

گذشته از رابطه غیر مستقیم و معنوی، همین نشانه های عطف و ربط قبل از فقره معترضه بیانگر آنست که فقره معترضه بکلی يك جزء اضافی سخن نیست بلکه علاوه بر تفسیر یکی از اجزای جمله، بعضاً بر حسن کلام می افزاید، چنانکه در مثال های فوق دیده میشود و یا مانند:

شکر فروش- که عمرش درزا باد- چرا

تفقدی نکند طوطی شکر خارا

یا:

چشم بد اندیش- که بر کنده باد-

عیب نماید هنرش در نظر

و اما هستند مواردی که فقره های معترضه حقیقتاً يك جزء اضافی مینماید؛ مثلاً درین شعر:

روی ترا «که یوسف مصری غلام اوست»

آیینه بنده بی است «که فولاد نام اوست»

گاهی فقره معترضه بصورت فقره های کوچک یعنی گفته در جمله آید،

۱- مهر داد اوستا، روش تحقیق در دستور زبان و شیوه نگارش، تهران، ۱۳۴۸، ص ۸۵-۸۶.

۲- خیامپور، دستور زبان فاسی، چاپ ششم، ۱۳۴۷، ص ۱۷۶.

مثلاً: مورفیم آه، در مصرع دوم این فرد:
جز آه نیست همنفس صبحگاه من
آه، این نشایی است ز بخت سیاه من

فصل پنجم

جمله (Sentence)

مقصود از جمله درینجا همان شکل مستقل دستوری است که هم از نگاه ساختمان و هم از نظر معنی کامل میباید یعنی منظور جمله کامل است. و آن عبارت از مجموعه‌ی از کلمه‌ها و مورفیم‌هاست که به یکدیگر رابطه نحوی داشته دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد.

مشخصات عمومی و عمده جمله چار است:

- ۱- آنکه جزء شکل بزرگتر از خود نبوده و مقید نباشد^(۱) یعنی در محل مطلقیت بوده معنای تام و کامل را انتقال دهد.
- ۲- آنکه قابل تجزیه به واحد‌های کوچکتر نحوی نباشد یعنی تکمیل بوده اگر تجزیه گردد مفهوم کامل را از دست بدهد.
- ۳- آنکه میان اجزای تشکیل دهنده اش رابطه نحوی موجود بوده دارای ویژه گیهای مشخص عروضی باشد.
- ۴- آنکه هر دو رکن اساسی جمله را دارا باشد که عبارت از نهاد (مسند الیه) و گزاره (مسند) میباید گاهی هم تعداد نهاد و گزاره در جمله بیشتر از یکی میباید؛ بدینگونه اسمیه (اسم یا ضمیر) + فعل؛ یعنی نهاد + گزاره^(۲) یا چند تا از آن یا عبارت اسمی + عبارت فعلی یا چند تا از آن.

۱- پرویز نافل خانلری دستور زبان فارسی، تهران انپ چارم، ص ۲۳۵.

۲- برخی از دستور نگاران مثلاً: «ایرج دهقان؛ دستور زبان فارسی، چاپ نهم، ص ۵۸. طالقانی، دستور زبان فارسی، چاپ اول، ص ۱۲۶. خیامپور، دستور زبان فارسی، ۱۳۴۷، ص ۲۱-۲۴. علی برناک، دستور زبان فارسی، ۱۳۴۷، ص ۵۲ و بعضی دیگر ارگان اساسی جمله را سه چیز شمرده اند اینگونه (مسند الیه، مسند، رابطه) که قابل تزیل است مخصوصاً اصطلاح <

ویژه گیهای جمله در زبان دری

جمله در زبان دری دارای دوگونه خصوصیت ساختمانی می باشد:
خصوصیات عروضی و خصوصیات نحوی.

ویژه گیهای عروضی جمله:

در مطالعه و تحقیق ساختمان جمله غالباً حقایق عروضی ذیلی قابل تشخیص است:

۱- آهنگ (intonation): جمله ها و گروه های دیگر نحوی (عبارت ها، گفته ها و فقره ها) هر کدام آهنگ مختص بخود دارند. آهنگ گر چه از خصوصیات ثانوی جمله است، اما در ادای مقصود نقش تعیین کننده دارد، چنانکه اختلاف آهنگ باعث اختلاف نوعیت معنوی جمله میگردد بدون آنکه شکل ساختمانی آن تغییر بخورد.

تقسیم جمله از نگاه معنی به خبری، پرسشی و تعجبی، به اساس همین تغییر آهنگ صورت میگیرد و نیز آهنگ جمله امری مخصوص همان جمله است. به این صورت که فشار کلمه درین گونه جمله شدید تر بوده پس از ختم آهنگ، توقف دراز صورت میگیرد، مثلاً بروا درس بخوان!...
و آهنگ بلند توأم با توقف کوتاه در پی آن، مخصوص عبارت و یا فقره در داخل جمله میباشد؛ همچنان آهنگ جمله های خبری و پرسشی اینگونه تواند بود.

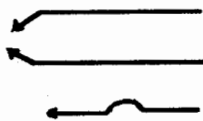
جمله خبری دارای آهنگی است که از نقطه آغاز به تدریج پائین شده میرود و در انجام جمله سقوط میکند و توقف صورت میگیرد، مثلاً:
پرویز آمد.

< رابطه که نام اصلی آن فعل است اساسی مستند می باشد و اجزای متعلق به آن یکجا عبارت فعلی را می سازد و یک جا مستند گفته میشود، مثلاً:
هرا تار یک است اینجا هرا (مستند الیه یا نهاد) تا یک است (مستند یا گزاره) میباشد.

جمله پرسشی در آغاز دارای آهنگ بلند بوده پس از توج دوباره بلند میگردد مثلاً: پرویز آمد؟

و جمله تعجبی نیز در آغاز آهنگش بلند بوده بعد از توج موازی بالاخره به تدریج پایین می افتد: مثلاً: پرویز آمد!

همین سقوط و صعود کردن و موازی بودن آهنگ در آخر جمله ها را در اصطلاح دوره لحن terminal contour میگویند، دوره لحن سه گانه در زبان دری چنین نمایش داده میشود:



جمله خبری:

جمله پرسشی:

جمله تعجبی:

۲- فشار (stress): گر چه فشار مخصوص کلمه است اما ازینکه تغییر محل فشار ثقیل از يك شکل لفظی که رکنی از جمله میباشد بر شکل دیگر لفظی در آن جمله، تأثیری در زمینه مفهوم آن وارد می سازد از آنرو در جمله نیز قابل مطالعه و تحقیق است. اینگونه فشار را فشار نحوی یا منطقی میگویند البته شدت و خفت صوت در هجاهای کلمه با لحن جمله ارتباط زیاد دارد، چنانچه هر مورفیم و کلمه یی از جمله که بر آن بصورت نسبی فشار ثقیل تر وارد میشود بیشتر مورد نظر گوینده میباشد، یعنی فشار شدید همان شکل لفظی را مؤکد میسازد، مثلاً در جمله: « پرویز آمد.»

اگر گوینده فشار ثقیل را بر کلمه پروین وارد سازد چنین مینماید که اینجا پروین نظر به آمدنش بیشتر مورد توجه است یعنی از میان کسان دیگر که شاید می آمدند تنها (پروین) آمده است.

و هرگاه فشار ثقیل بر کلمه (آمد) واقع گردد آنگاه (آمدن) پروین نسبت به خودش بیشتر شایان اهمیت است. جمله بالا خبری بوده است، البته عین همین تعامل در جمله های پرسشی، تعجبی و امری نیز قابل بررسی و تحقیق میباشد، بطور مثال:

شدت فشار بر هجای فعل شدف فشار بر هجای فاعل

جمله پرسشی	پرویز رفت؟	پرویز رفت؟
جمله تعجبی	پرویز رفت!	پرویز رفت!
جمله امری	تو برو!	تو برو!

۳- فصل و وصل (junction): فصل یا وقفه برای مجزا کردن گروههای لفظی و نحوی داخل جمله (کلمه ها، عبارات و فقره ها) بکار میرود و نیز توسط فصل کامل در آخر جمله ها يك جمله از جمله دیگر جدا میگردد، مثلاً:

ثریا فارغ التحصیل لیسه آریانا در امتحان کانکور امسال کامیاب گردید. اینجا بعد از کلمه (ثریا) و عبارات (فارغ التحصیل لیسه آریانا) و (در امتحان کانکور امسال) وقفه کوتاه و در آخر جمله وقفه کامل رعایت میشود. البته اجزای عبارات فوق و عبارت (کامیاب گردید) با وصل گفته میشود چنانکه در غیر رعایت این موضوع مفهوم جمله مغشوش میگردد. البته وقفه متوسط میان فقره ها به صورت کامه نشان داده میشود.

و اما وصل برعکس فصل است یعنی درین صورت اجزای متعاقب جمله پیوسته به هم متصل گفته شود، مثلاً:

من بنگ نمی خورم می آرید

من چنگ نمی زنم نی آرید

اینجا قسمت آخر هر دو مصرع یا هر دو جمله با وصل مفهوم نهی را می رساند اما اگر با فصل گفته شود مفهوم آن این خواهد بود که می (نبیید) آورید و نی (آله، موسیقی) آورید.

۴- انتخاب: و آن گزینش نوع خاص مورفیم و کلمه است در سخن، و اینهم تشخیص دهنده، شکل خاص جمله بوده مقتضی آهنگ خاص میباشد، مثلاً اگر گفته شود: « پرویز می آمد. » چون جمله خبری است آهنگ خاص خود را داشته میباشد. اما اگر بجای کلمه / پرویز / شکل لفظی دیگری آورده

شود، مثلاً /چرا/ این مورفیم از يك طرف نوعیت جمله را تغییر میدهد و از جانب دیگر آهنگ آن را تابع خصوصیت خودش می سازد، مانند: «چرا می آمد.» و آن جمله پرسشی بوده آهنگ خاص خودش را داشته میباشد.

بدینگونه: هرگاه به جای مورفیم /چرا/ مورفیم /اگر/ انتخاب گردد در آن صورت جمله، نوعیت خبری و پرسشی خود را با آهنگ های خاص خود از دست داده به فقره شرطی تبدیل میگردد. و آهنگ خاص خود را اختیار میکند، بدینگونه: «اگر می آمد.» به همین گونه هرگاه به جای آنها (کاشکی) باید، جمله آهنگ ویژه خود را بگیرد، چون: کاشکی می آمد.

در حقیقت همه واژه های يك جمله در اثر انتخاب از زمینه های گونه گون محور های انتخابی برگزیده شده اند و در يك محور زنجیری در بعد زمان قرار گرفته اند. همچنان میتوان در جمله فوق واژه های دیگری از طبقه فعل برگزید و از آن مفهوم دیگری گرفت؛ مثلاً: پرویز میرفت.

ویژه گیهای نحوی جمله:

هر گروه مورفیم ها و کلمه های پراکنده و بی ربط دارای معنای تام شده نمیتواند و بنابراین جمله بوده نمیتواند بلکه تنها آن گروه مورفیم ها و کلمه ها که باهم رابطه نحوی داشته باشند جمله بوده میتوانند. رابطه نحوی میان مورفیم ها و کلمه های جمله را اینگونه میتوان تشخیص و توضیح کرد:

۱- مطابقت (congruence): و آن عبارت از تطابق فعل و فاعل یا

گزاره و نهاد است از نظر شخص و عدد.

هرگاه ارکان جمله از نگاه شخص (اول، دوم و یا سوم) و یا در زمینه عدد /مفرد و یا جمع/ باهم تطابق داشته یعنی هر دو یکسان باشند گفته میشود: ارکان جمله ازین رهگذر ها بایکدیگر مطابقت دارند و اما در غیر اینصورت گفته میشود: ارکان جمله باهم مطابقت ندارند.

در زبان دری مطابقت ارکان جمله از نظر شخص حتمی و کامل است:

مثلاً:

من + آمد « نهاد اول شخص + گزاره اول شخص »
 شما + آمید « نهاد دوم شخص + گزاره دوم شخص »
 محصلان + آمدند « نهاد سوم شخص + گزاره سوم شخص »
 البته تنها دريك مورد بعضاً اینگونه تطابق برهم میخورد آنهم به غرض
 اظهار شکستگی و انکسار گوینده و تکریم طرف مقابل، مثلاً:
 اینجانب (یا بنده) عرض دارد. « نهاد اول شخص + گزاره سوم شخص »
 یا: اینجانب (یا من بنده) حاضر است. « نهاد اول شخص + گزاره سوم
 شخص »

و اما در زبان دری مطابقت ارکان جمله از نگاه عدد بعضاً حتمی و کامل
 و گاهی هم اختیاری و ناکامل است؛ بدینگونه:
 نخست: مطابقت ارکان جمله ازین رهگذر وقتی حتمی است که نهاد بر
 انسان (ذوی العقول) دلالت کند، مثلاً:

شاگرد + درس خواند. « نهاد مفرد + گزاره مفرد »
 شاگردان درس خواندند. « نهاد جمع + گزاره جمع »
 البته در چندین موارد اینگونه تطابق برهم میخورد:
 الف: در زمینه توجه به موقف اجتماعی و برای احترام، مثلاً: آن محترم
 + گفتند. « نهاد مفرد + گزاره جمع »
 و یا: پدرم + فرمودند. « نهاد مفرد + گزاره جمع »
 ب: در صورتیکه نهاد ذوی القول بوده اما عبارت عددی باشد و آن اگر
 چه بر بیشتر از يك دلالت کند بازهم گزاره مفرد آید، چون: آنجا پنج مزدور کار
 میکرد. « نهاد جمع + گزاره مفرد »

ده نفر آمد و ده نفر رفت. در هر دو فقره « نهاد جمع + گزاره مفرد »
 ج: در صورتیکه نهاد چند ذوی العقول بهم معطوف باشد یعنی بر بیشتر
 از يك دلالت کند آنگاه نیز گزاره مفرد آید، چون:
 هم احمد و هم محمود از موضوع خبر دارد. « نهاد جمع + گزاره مفرد »
 نه احمد و نه محمود حاضر بود. « نهاد جمع + گزاره مفرد »

دوم- مطابقت ارکان جمله از نظر عدد در موارد ذیل اختیاری است یعنی میتوان درین زمینه ها ارکان جمله را مطابق یا غیر مطابق آورد:
الف: هرگاه نهاد غیر ذوی العقول و یا غیر ذیروح باشد مانند:
کبوتر ها پریدند «نهاد جمع + گزاره جمع» (این صورت نسبتاً بهتر است)

کبوتر ها پرید «نهاد جمع + گزاره مفرد»
یا: گل ها خشکیدند. «نهاد جمع + گزاره جمع»
گل ها خشکید. «نهاد جمع + گزاره مفرد» (این شکل نسبتاً بهتر است)
ب: هرگاه نهاد اسم جمع و مدلول آن انسان باشد، مثلاً:
مردم می گویند. «نهاد در معنی جمع + گزاره مفرد»
مردم میگویند. «نهاد در معنی جمع + گزاره مفرد»
و یا:

چه دانند مردم که در جامه کیست
نویسنده داند که در نامه چیست
(سعدی)

چنین هم بود مردم ساده دل
ز کژیش خون گردد آزاده دل
(فردوسی)

۲- مراودت: مراودت که عبارت از برقراری رابطه نحوی میان اجزای جمله و ترکیب های نحوی است غالباً توسط پیشینه ها «از، به، در، با، تا، برای، بهر، بی، اندر» و پسینه «را» بر قرار میگردد. چنانکه بدینوسیله متمم فعل بعد از پیشینه ها و مفعول معرفه قبل از پسینه به گزاره پیوست میگردد از همین جاست که متمم، و مفعول متعلقات فعل (گزاره) گفته میشوند.
مثال:

پرویز + به صنف رفت. «نهاد + گزاره»، صنف متمم، به، پیشینه؛
پروین + کتاب را آورد. «نهاد + گزاره»، کتاب، مفعول، را، پسینه؛ گاهی

هم برخی از پیشینه‌ها مخصوصاً «به» و «در» محذوف می‌گردد و این البته به منظور اختصار باشد، مثلاً بجای اینکه گفته شود:

پرویز + در خانه + است. «فاعل + عبارت پیشینه یی + فعل»
می‌گویند: پرویز خانه است. (فاعل + عبارت فعلی)

یا: پرویز به خانه رفت. «فاعل + عبارت پیشینه یی + فعل» که بعضاً گفته می‌شود: پرویز خانه رفت. «فاعل + عبارت فعلی»

همچنان بعضاً پسینه نیز از جمله حذف می‌شود و این البته در صورتی است که منظور مفعول نا معین باشد، بازهم درین حال مفعول یا فعل یکا عبارت فعلی را می‌سازد، مثلاً: پرویز کتاب را آورد. «فاعل + عبارت پسینه یی یا مفعولی + فعل» و پرویز کتاب آورد. «فاعل + عبارت فعلی»
به همین‌گونه مرادات میان اجزای جمله و ترکیب‌ها به وسیله نشانه، افزایش، (واو) عطف و نشانه ربط تأمین می‌گردد.

۳- مجاورت (Contiguity): عبارت از پهلوی هم واقع شدن اجزای جمله است. یعنی که مجاورت کلمه‌های جمله را با یک دیگر ارتباط می‌دهد. در زبان دری مجاورت در زمینه‌های ذیل قابل تشخیص می‌باشد:

نخست: مفعول بدون پسینه (را) یعنی مفعول نامعین (نکره) در جلو فعل و پیوست با آن می‌آید، مثلاً: کنشکا آب آورد. (نهاد + گزاره)، آب مفعول نامعین، آورد، فعل.

دوم: همچنان متمم فعل بدون پیشینه. در جلو فعل و پیوست به آن می‌آید، مانند: منیژه + خانه رفت. (نهاد + گزاره)
خانه متمم بدون پیشینه (به)، رفت، فعل

سوم: و نیز قید بجز برخی از قیدهای زمان در جلو فعل و پیوست با آن می‌آید، مثلاً: جمشید + آهسته آمد (نهاد + گزاره)
آهسته، قید حالت، آمد، فعل.

چهارم: اعداد اصلی در جلو معدود یا قبل از معین‌کننده‌های معدود قرار می‌گیرد، چون: دو کتاب، دو جلد کتاب، شش دانه سیب، چار سیر آرد...

در مثال آخری: چار عدد، سیر معین کنند، آرد معدود.
 پنجم: معین کننده (مورفیم های اشاره)، مورفیم های پرسشی و عدد
 مبهم نیز پیش از اسم می آید، مانند: این خانه، چه وقت؟، کدام روز؟، چگونه
 انسان؟، هر سال، همه مردم و نظایر آن.
 ششم: صفت برتر (تفضیلی) در جلو «از» درست پیش از اسم بکار رود،
 چون: بزرگتر از کوه، سیاه تر از شب، روشن تر از روز...
 هفتم: صفت برتر (تفضیلی) که در جلو «از» قرار نداشته باشد بعد از
 اسم دارای نشانه افزایش می آید مانند: اتاق بزرگتر، روزهای کوتاه تر... (۱)
 هشتم: صفت برتر (عالی) و عدد وصفی با پسوند /-ین/ و /-این/
 همچنان در جلو معدود آیند، مثلاً:
 دراز ترین راه (بدون نشانه افزایش)
 دراز ترین راه ها (با نشانه افزایش)
 نخستین سال، آخرین دیدار، پنجمین دوره، دومین مرحله...
 نهم: بدل بعد از مبدل منته که اسم یا ضمیر باشد، می آید، مثلاً:
 احمد عکاس سر چوک، نسیم مسگر جاده میبوند، شما محصلان
 پوهنتون...

۴- ترتیب وقوع (Order) اجزای جمله: منظور از ترتیب وقوع اجزای
 جمله، عبارت از پی در پی آوردن کلمه ها و مورفیم های تشکیل دهنده
 آنست ترتیب عادی وقوع اجزای جمله در زبان دری اینگونه است:

فاعل (اسم یا ضمیر) + فعل «لازم یا ناگذرا»

فاعل (اسم یا ضمیر) + مفعول (اسم یا ضمیر) + فعل «متعددی یا

گذرا» و اما در جمله گسترده و منکشف این طرز وقوع چنین است:

فاعل (با معین کننده، یا عدد، یا بدل، یا صفت، یا مضاف الیه، یا

مجموعه چند تا ازین ها) + مفعول (با معین کننده، یا عدد، یا بدل یا صفت،

یا مضاف الیه، یا مجموعه چند تا ازین ها) + متمم (با معین کننده، یا عدد،

۱- مجاورت در عبارت های توصیفی و اضافی اهمیت ثانوی دارد، زیرا نخستین وسیله ارتباط در آن
 ها، نشانه افزایش است.

یا بدل، یا صفت، یا مضاف الیه، یا مجموعه چند تا ازین ها) ÷ قید (باشدت دهنده) + فعل.

الیه در زبان دری جز فعل دیگر اجزای تشکیل دهنده جمله جای ثابت ندارند بلکه ترتیب وقوع آن ها بیشتر اختیاری میباشد محل وقوع فعل معمولاً اخیر جمله میباشد. چنانکه عنصر اصلی و عمده گزاره فعل است و گزاره بصورت عموم در بخش آخر جمله موقعیت دارد.

و اما نهاد در جمله جای ثابت ندارد میتواند در آغاز جمله یا در میانه جمله پس از قید زمان و مفعول معرفه و یا متمم فعل بیاید.

همچنان مفعول، متمم و قید زمان در جمله محل وقوع ثابت نداشته بلکه جای ذکر آنها اختیاری است.

باید گفت که برعکس جمله، در عبارت های دری ترتیب وقوع کلمه ها نسبتاً ثابت میباشد، چنانکه اگر اجزای عبارت تغییر داده شود یا مفهوم از میان میرود و یا دگرگون میگردد. البته نمونه های آن در بخش اقسام عبارت به تفصیل آمده است.

برهم خوردن ترتیب وقوع اجزای جمله بعضاً هم بنا بر هدف خاص صورت میگیرد، چنانکه هرگاه منظور تأکید یکی از عناصر جمله باشد آن را مقدم می آورند و این معادل با فشار نحوی بر اجزای جمله میباشد، مثلاً: در جمله: فرید کتاب را آورد.

اینجا بر هر واژه بی که فشار ثقیل شدید تر گردد منظور اصلی همان واژه است و این منظور به وسیله تقدیم و تأخیر واژه ها هم برآورده میشود، بدین گونه:

کتاب را فرید آورد.

آورد فرید کتاب را.

انواع جمله از نگاه شکل و ساختمان

جمله در زبان دری از نگاه شکل و ساختمان نخست به دو بخش عمده

تقسیم میشود جمله ساده و جمله آمیخته.

نخست: جمله ساده:

جمله ساده آنست که متشکل از يك فاعل و يك فعل یا يك نهاد و يك گزاره باشد یعنی که معمولاً از يك عبارت اسمی و يك عبارت فعلی بهم مربوط تشکیل شده باشد. جمله ساده از نگاه شکل دو نوع است: جمله ساده فشرده و جمله ساده گسترده.

۱- جمله ساده فشرده: که ارکان اساسی آن را يك مورفیم مستقل یا

کلمه و یا يك عبارت ساده و اساسی تشکیل کرده باشد، بدینگونه:

فاعل + فعل

یا: عبارت اسمی (ساده) + گزاره (کلمه)

مثلاً: نجیب آمد. نهاد (کلمه) + گزاره (کلمه)

نجیب کتاب را آورد. «نهاد (کلمه) + گزاره (عبارت فعلی)»

آن شاگرد آمد. «نهاد (عبارت اسمی) + گزاره (کلمه)»

آن آواز خوان خوب میخواند. «نهاد (عبارت اسمی) + گزاره (عبارت

فعلی)»

۲- جمله ساده گسترده: آنست که ارکان اساسی (نهاد و گزاره) در آن

هر دو یا یکی از آن ها متشکل از چند عبارت کوتاه یا گسترده باشد.

مثلاً: در افغانستان با وجود عقب افتاده گی تا نیمه سده چاردهم

خورشیدی کمبودی در بخش مواد زراعتی اصلاً احساس نمی شد.

در افغانستان: عبارت پیشینه یی، متمم فعل

با وجود عقب افتاده گی: عبارت پیشینه یی متمم فعل

تا سده چاردهم خورشیدی: عبارت پیشینه یی، متمم فعل

کمبودی: عبارت اسمی نهاد

در بخش مواد: عبارت پیشینه یی، متمم فعل

اصلاً: قید

احساس نمیشد: عبارت فعلی و گزاره

مثال های دیگر:

«جهان بینی علمی، انقلاب را نتیجه، ضروری و اجتناب ناپذیر تکامل جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر میدانند.»^(۱)
«کشور محبوب ما افغانستان در آستانه دهه شصت حرکت پیروزمندانه خویش را از وضع کنونی عقب مانده گی بسوی انکشاف و پیشرفت اجتماعی آغاز می نماید.»^(۲)

دوم: جمله آمیخته:

آنست که متشکل از چند فقره بهم مرتبط باشد یعنی که در آن چند فاعل و فعل و یا چند نهاد و گزاره به همدیگر ارتباط داشته بکار رفته باشد، جمله آمیخته نخست به سه نوع تقسیم میگردد: جمله همپایه، جمله هسته یی و جمله همپایه هسته یی.

۱- جمله همپایه (Compound Semtence): آنست که از دو یا بیشتر از دو فقره ترکیب شده باشد و فقره ها بایکدیگر متوازن باشد. یعنی رابطه فقره ها توازن بوده اهمیت معنوی آنها یکسان و مساوی باشد. در جمله همپایه نشانه دستوری توازن فقره ها (Coordination of elauses) عبارت است از:

الف: «سمی کولن، واو عطف، یا، نه... در میان فقره ها.
ب: /هم... هم/، /یا... یا/، /چه... چه/، /نه... نه/ در آغاز هر فقره.
ج: سپس، بعداً، بعد از آن، آنگاه، یا اینکه... در یکی از فقره ها.
د: /هم/ بعد از نهاد در فقره دومی.
جمله همپایه نیز از نگاه شکل دو نوع است: فشرده و گسترده.
نخست: جمله همپایه فشرده: آنست که ارکان فقره ها در آن از عبارات اسمی و فعلی ساده و یا يك جزئی تشکیل شده باشد، مثلاً:
نه می رفت، نه می نشست.

۱- (ادب، شماره دوم- سوم، ۱۳۵۷، ص ۱۰).

۲- (انیس، ۲۲ سرطان ۱۳۵۹، ص ۳).

یعنی: او نه می رفت او نه می نشست.

او- نهاد، ضمیر

نه میرفت گزاره، عبارت فعلی

او- نهاد، ضمیر

نه می نشست- گزاره عبارت فعلی

مثال های دیگر:

یا مکن با پیلبانان دوستی

با بنا کن خانه یی در خورد پیل

نورماه از عقب می تابید و سایه ها را در جلو نمایان می ساخت.

او کوشید اما موفق نشد.

دوم: جمله همپایه گسترده: آنست که ارکان فقره ها در آن از عبارات

طویل و متعدد و یا فقره های زیاد تشکیل شده باشد، مثلاً:

«عده یی از شاعران هر روز سه شنبه در جایی گرد می آمدند و در باره

موضوعات و مطالب شعر و ایجاد رموز و نکات تازه آن گفتگو

میکردند.» (۱)

عده یی از شاعران- عبارت اسمی، نهاد

هر روز سه شنبه- عبارت اسمی، قید

در جایی- عبارت پیشینه یی، متمم فعل

گرد می آمدند- عبارت، فعلی، گزاره

و: نشانه عطف و توازن

در باره موضوعات شعر- عبارت پیشینه یی، متمم

در باره مطالب شعر- عبارت پیشینه یی، متمم

در باره ایجاد رموز آن- عبارت پیشینه یی، متمم

در باره نکات تازه آن- عبارت پیشینه یی، متمم

گفتگو میکردند- عبارت فعلی، گزاره

مثال دیگر:

«گروهی از خردمندان در باب حقیقت راه سفسطه و شك را پیش گرفتند و جمعی در طریق یقین و جزم ثابت قدم ماندند.» (۱)

انواع جملهء همپایه از نگاه معنی و روابط باهمی فقره ها:

جمله های همپایه را از نگاه معنی و روابط باهمی میان فقره های آنها، به انواع ذیل میتوان تشخیص و تقسیم کرد:

۱- روابط توالی: درنصورت فقره ها با وجود همپایه بودن باهم توالی زمانی داشته می باشند. البته نشانه های ترکیب در آن عبارت است از: سپس، بعد از آن، آنگاه و نظایر آن که جنبهء قیدی داشته می باشند.
مثال:

نخست احمد آمد سپس محمود رسید.
ابتدا پرویز را دیدم بعد از آن به ملاقات فریدون رفتم.
اینگونه جمله با آمدن فقره های همپایهء بیشتر، طویل تر و گسترده تر میشود.

مثلاً: اول به خانه رفتم و غذا خوردم آنگاه به استراحت پرداختم.
در گذشته مخصوصاً در شعر این نشانه ها نیز برای توالی بکار میرفته است:

دیگر، پس، پس آنکه، آنکهی و امثال آن.
مثلاً: «پس نه روز جبرئیل نیامد و پیغامبر را از جواب آن آگاهی نداد پس آن کافران گفتند.» (۲)

پذیرش های او کُردش همه یاد
پس آنکه نامهء خسرو بدو داد
(ویس و رامین)

۱- (رسالهء جامی و ابن عربی، مبلغ، ۱۳۴۳، ص ۲)

۲- (ترجمهء تفسیر طبری)

یکی لشکری نامزد کرد شاه
کشید آنکھی تور لشکر براه
(فردوسی)

۲- روابط تناوب: درینصورت فقره ها با نشانه های تناوب همپایه شده و باهم رابطه تناوب را اختیار میکنند، بدین معنی که مفهوم یکی از فقره ها میتواند تحقق یابد، نشانه های تناوب عبارت اند از:

«یا اینکه، گاهی، گاهی... گاهی، یا... یا، و امثال آن، مثلاً:

«یا اینجا بنشین یا برون برو»

تو میروی یا من بروم

تحصیل علم کن و الا عقب میمانی.

این نشانه ها نیز در قدیم برای تناوب بکار میرفته است: گهی... گهی، گه گهی، زمانی...، زمانی، ساعتی... زمانی و نظایر آن ها...
مثال:

«ساعتی کمند می انداخت و زمانی تیر می انداخت»

(سمک عیار)

آنکه او گاهی خوش و گه، ناخوش است

یکزمسانی آب و یکدم آتش است

(مولوی بلخی)

۲- جمله هسته پی (Complex Sentence): آنست که از دو فقره ترکیب شده باشد، طوریکه هر فقره حیثیت جمله را داشته و اما با یکدیگر مرتبط باشند. البته درین گونه جمله رابطه اصلی و اساسی میان فقره ها تابعیت و وابسته گی باشد، یعنی یک فقره تابع (Subordinate Clause) و وابسته و فقره دیگر عمده و هسته (Main Clause) است.^(۱)
در جمله هسته پی فقره عمده یا هسته مطلب اساسی و اصلی و فقره

۱- پرویز ناتل خانلری، دستور زبان فارسی، چاپ چهارم، ۱۳۵۱، ص ۲۵۳. نکته سعدی دستور زبان معاصر دری، ۱۴۴۸، ص ۱۳۵.

تابع و وابسته مطلب فرعی و ضمنی را بیان میکند. در این نوع جمله محل فقرهء تابع و عمده معین و مشخص نیست بدین معنی که فقرهء تابع یا وابسته میتواند در جلو آید یا در عقب و یا در میان نهاد و گزارهء فقرهء عمده.

البته فقره های وابسته همیشه با نشانهء ربط می آید بصورت عموم اشکال و نشانه های ساختمانی که توسط آن فقره ها در يك جمله هسته یی بهم مرتبط میگردند عبارت است از: که، اگر، چون، بنابراین، تا، چه، چرا که، زیرا که، تا که، وقتیکه، همینکه، برای اینکه، جز، به جز، پس از آنکه، هر جا که، هر قد، چونکه، اما، بازهم...

در جمله هسته یی فقرهء تابع یا بجای یکی از ارکان فقرهء هسته قرار میگیرد و یا یکی از اجزا و ارکان فقره هسته را تشریح و توضیح مینماید. مثال اینکه فقرهء وابسته به جای نهاد قرار گیرد یا آنرا و یا متعلقات آن را شرح کند، مثلاً: لازم است که کوشش کنی.

یعنی کوشش کردن تو لازم است.

اینجا (کوشش کردن تو) نهاد و بدل از فقرهء وابسته میباشد.

بار ها در دلم می آمد که آنجا بروم.

یعنی رفتن به آنجا بار ها در دلم می آمد.

و یا: شرط است که در آینه زنگار نباشد.

یعنی بر آینه زنگار نبودن شرط است.

مثال های دیگر (۱):

«از دست و زبان که بر آید که از عهده شکرش بدر آید»

یعنی از عهده شکرش بدر آمدن از دست و زبان که بر آید.

اینجا (از عهده شکرش بدر آمدن) نهاد و فاعل باشد.

و یا: «دلی که رامش می جوید دانش نیاید و سری که بالش جوید افسر

نمی یابد»

یعنی «دل رامشجوی و سر بالش جوی افسر نیاید»

۱- خیامپور، دستور زبان فارسی، چاپ ششم، ۱۳۴۷، ص ۱۳۵. محمد جواد شریعت، دستور زبان

فارسی، چاپ فردوسی، ۱۳۴۹، ص ۱۱-۱۴.

مثال آنکه فقرهء وابسته به جای گزاره قرار گیرد یا یکی از متعلقات آنرا تشریح کند:

« آیین و رسم جهان چنین است که کردار خویش را از تو نهان دارد. »
 یعنی رسم و آیین جهان نهان کردن کردار خویش از تو است. که (نهان کردن کردار خویش از تو) بدل فقرهء وابسته بوده و جزء گزاره میباشد.
 مثال دیگر: من از اول ندانستم که تو بی مهر وفایی
 یعنی بی مهر و وفا بودن ترا من از اول ندانستم.
 اینجا (بی مهر و وفا بودن) مفعول و جزء گزاره است.
 و یا: عجب مدار که نامرد مردی آموزد.
 یعنی از مردی آموختن نامرد عجب مدار. و در اینجا (از مردی آموختن نامرد) متمم فعل و جزء گزاره است.

همچنان در همین موارد بعضاً به جای (که) نشانهء (تا) بکار میرود.
 مثلاً: «جان بر کف دست آمده است تا روی تو بیند و یا: که روی تو بیند»

یعنی جان بر کف دست برای دیدن روی تو آمده است.
 جمله هسته یی نیز از نگاه شکل دو قسم است: فشره و گسترده.
 ۱- جمله هسته یی فشرده: انست که فقره ها در آن محدود و دارای ارکان اساسی کوتاه و یا يك كلمه یی باشد، مثلاً:
 او غیر حاضر شد زیرا که ناوقت آمد.
 او غیر حاضر شد. (فقرهء عمدۀ یا هسته)
 او- ضمیر (نهاد)
 غیر حاضر شد- عبارت فعلی (گزاره)
 او ناوقت آمد. فقرهء تابع یا وابسته
 او- ضمیر (نهاد)
 ناوقت آمد- عبارت فعلی (گزاره)
 مثال های دیگر:

هنوز طنین صدایش بلند بود که باران سنگ آغاز یافت. (۱)

دیدمش دوش که سرمست و خرامان میرفت.

۲- جمله هسته‌ی گسترده: آنست که فقره‌های آن بیشتر و ارکان فقره

ها دارای عبارات متعدد و طویل تر باشد، مثلاً:

«مسلاً ما از نظر اجتماعی وظایف بزرگ اقتصادی را روی دست داریم

(فقره هسته) که انجام پیروزمندانه آنها در پیوند ناگسستنی با سیستم

مناسبات اجتماعی بررسی میگردد. (وابسته)» (۲)

مسلاً- قید، تأکید

ما- ضمیر، نهاد

از نظر اجتماعی- عبارت پیشنه‌ی، متمم فعل

وظایف بزرگ اقتصادی را- عبارت پسینه‌ی، مفعول

رویدست داریم- عبارت فعلی، گزاره

انجام پیروزمندانه آنها- عبارت توصیفی، نهاد

در پیوند ناگسستنی- عبارت پیشنه‌ی، متمم فعل

با سیستم مناسب اجتماعی- عبارت پیشینه‌ی، متمم فعل

بررسی میگردد- عبارت فعلی، گزاره.

مثال‌های دیگر:

«چون خانواده» (تجلی) همگی اهل دانش و کمال بوده اند، وی زبان

عربی و سر آغاز دانش و هنر را، از دامان خانواده و بالخصوص پدرش آموخته

است.» (۳)

«او همه چیز و دارایی و توان خود را در پای ناز آن معشوق والا که

همه، خویان جهان چون ذره‌ی بیش در پرتو خورشید زیبایش نمیباشند، فدا

میکنند.» (۴)

۱- (ادب، شماره اول ۱۳۵۳، ص ۱۳۷)

۲- (انیس، ۲۳ سرطان ۱۳۵۹)

۳- (ادب، شماره سوم ۱۳۵۳، ص ۱۱۳)

۴- (ادب، شماره سوم ۱۳۵۳، ص ۱۲۲)

« آدمی از روزی که چشم به دیدار جهان می‌گشاید، حواسش با عالم کثرت و تعدد مواجه می‌شود. »^(۱)

انواع جمله هسته‌یی از نگاه معنی و تابعیت (Subordination):

واضح است که شرط اساسی در جمله هسته‌یی تابعیت و وابستگی است، در زبان دری وابسته‌گی درین گونه جمله از نگاه معنی به انواع مختلف تقسیم میگردد، یعنی مفاهیم متنوع را ارائه میدارد که اینک مختصراً بررسی میشود:

۱- وابسته‌گی وصفی: غالباً با نشانه ربط (که) صورت می‌پذیرد؛ درین نوع جمله، فقره وابسته معمولاً فاعل یا مفعول و یا متمم فقره هسته را وصف میکند و فقره وابسته و تابع وصفی غالباً میان فقره هسته و مستقیماً پس از اسمی که توسط آن فقره، توصیف میشود می‌آید، مثلاً:

« پیر مردی که بار سنگینی را با ریسمان در پشت بسته بود از مقابلش گذشت. »

پیرمرد از مقابلش گذشت. (فقره هسته)

او بار سنگینی را با ریسمان در پشت بسته بود. (فقره وابسته)، وصف نهاد، اینجا فقره وابسته جانشین صفت برای فاعل است یعنی فاعل را وصف میکند. (۲)

« شخصی را که بسیار ورزیده است فرستاد. »

او + آن شخص را فرستاد (فقره هسته)

آن شخص + بسیار ورزیده است. (فقره وابسته)، وصف گزاره.

اینجا فقره وابسته جانشین صفت برای مفعول است یعنی مفعول را توصیف میکند. « جمعی کارتر به وعده‌هایی که در آغاز دوره چهار ساله حکومت خود به مردم امریکا داده بود وفا نکرد. »^(۳)

۱- (جامی و ابن عربی، مبلغ، ۱۳۴۳، ص ۹۰)

۲- ن. س. دستور زبان معاصر دری، ۱۳۴۸، ص ۱۳۵ - ۱۴۰.

۳- (هیراد، ۱۳، جدی ۱۳۵۹، ص ۴)

جمی کارتر + به وعده ها وفا نکرد. (فقرهء هسته)

او + وعده هایی در آغاز دورهء چهار سالهء حکومت خود به مردم امریکا داده بود (فقرهء وابسته) اینجا فقرهء تابع جانشین صفت برای متمم است یعنی متمم را توصیف میکند. (۱)

مثال دیگر از همین نوع:

«در کمپ هایی که از آن در فوق یاد آور شدیم اطفال این فلسطینی های پناه گزین تحت ستم به سن بلوغیت خود رسیده اند.» (۲)

درین گونه تابعیت بجای نشانهء ربط (که) معادل آن (تا) هم بکار برده میشود.

البته درینصورت منظور غایت فعل باشد یعنی که درین مورد (تا) زمینهء خاص استعمال دارد، مثلاً:

«ملت امریکا لازم ندید تا وی چهار سال دیگر نیز در قصر سفید باقی بماند.» (۳)

بعضاً هم بجای و به مفهوم (تا) نشانهء (که) بکار رود، مثلاً:

بنمای رخ که خلقی حیران و واله گردد

بگشای لب که فریاد از مرد و زن براید

(حافظ)

۲- وابسته گمی شرطی: غالباً با نشانهء ربط (اگر) و یا معادل آن (تا) و

(هرگاه) صورت می پذیرد، درین گونه جمله فقرهء وابسته معمولاً شرط وقوع

فعل در فقرهء هسته است یعنی فقرهء عمده جزا یا جواب جمله شرطی را تشکیل

میکند، فقرهء وابسته شرطی عموماً در جلو فقرهء هسته قرار داشته میباشد.

مثال نخست:

۱- نوع دیگر وابسته وصفی در جملات دارای فعل وصفی دیده میشود بدین معنی که فقرهء دارای

فعل و صفتی میتواند فقرهء وابسته باشد. مثلاً: او به خانه رفته استراحت کرد. یا: او که بخانه

رفت استراحت کرد. او + بخانه رفت (فقرهء وابسته) او + استراحت کرد. (فقرهء هسته).

۲- (هیواد، ۱۳ جدی ۱۳۴۹، ص ۴)

۳- (هیواد، ۱۳ جدی ۱۳۵۹)

« اگر درس بخواند کامیاب میشود. »

او + درس بخواند (فقرهء وابسته)

او + کامیاب میشود. (فقرهء هسته)

مثال دوم: « تاشب نروی روز به جایی نرسی. »

تو + شب برو (وابسته)

تو + روز بجایی میرسی. (هسته)

همچنان است این فرد:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

مثال سوم: « هرگاه بیشتر کار کند زیاد تر نفع می برد »

او + بیشتر کار میکند. (وابسته)

او زیاده تر نفع می برد. (هسته) (۱)

۳- وابسته گی بیانی: آنست که فقره، تابع در آن به شرح و توضیح

اجزای فقرهء هسته میپردازد از آنرو درینگونه وابسته گی فقرهء تابع غالباً در

عقب فقرهء هسته قرار میگیرد و نظر به آن معمولاً گسترده تر و طویل تر

میباشد اینگونه وابسته گی نیز بیشتر با نشانهء ربط (که) می آید، مثال:

« میتوان گفت که در قدیم اول علت ایجاد این پرابلم ها سیاست توسعه

جویانهء حکمروایان اسرائیلی می باشد. » (۲)

من گفته میتوانم. فقرهء (هسته)

سیاست توسعه جویانهء حکمروایان اسرائیل علت ایجاد این پرابلم ها می

باشد. (وابسته)

تابعیت بیانی میتواند در يك فقره یا چندین فقره تابع صورت گیرد،

مثلاً: « دیده شود (هسته) که (ریگان آیا چون خلفش سکان کشتی قصر سفید

را بسوی امواج توفانزا او ناراحتی ها میراند) و یا آنکه (آنرا به ساحل آرام و

۱- بعضاً نشانه ربط درین گونه جمله مقدر (باشد) مثلاً: بزرگی بایدت بخشنده گی کن. یعنی اگر

بزرگی بایدت بخشنده گی کن.

۲- (هیراد، ۱۳، جدی ۱۳۵۹، ص ۴)

حیات آفرین رهبری خواهد کرد) (وابسته، اول و دوم) «(۱)»
 گاهی هم در این زمینه بجای /که/ معادل آن /تا/ بکار میرود، مانند:
 اجازه دهید تا من سختم را به پایان برسانم.
 شما + اجازه بدهید. (هسته)
 من + سختم را به پایان برسانم. (وابسته)
 مثال های دیگر:
 دروغ مگو تا شرمنده نشوی.
 تا زهر بادی نجیبی پا بدامن کش چو کوه.
 بعضاً هم درینگونه تابعیت نشانه، ربط /که/ حذف گردد، مثلاً:
 امید میکنم معذرتم را بپذیرید.
 من + امید میکنم. (هسته)
 شما + معذرتم را بپذیرید. (وابسته)
 مثال های دیگر:
 خواهشمندم احوال خود را زودتر بفرستید.
 احتیاط کن دروغ نگوئی.
 همچنان در نقل قول مستقیم نیز نشانه ربط حذف گردد، چون:
 نجیب پرسید: «چه وقت می آیی»
 نجیب + پرسید. (هسته)
 تو + چه وقت می آیی. (وابسته)
 و یا: پروین گفت: «فردا امتحان شروع می شود.»
 ۴- وابسته گی زمانی: اینگونه تابعیت با نشانه های ربط نمودار زمان
 صورت میگیرد؛ مثلاً نشانه های: چونکه، وقتی که، هر وقت که، همین که، تا
 آنکه، تا که...

البته فقرهء وابسته درین نوع تابعیت قبل از فقرهء هسته می آید، مثال:
 همینکه بهار آمد دنیا زیبا می شود.

بهار + می آید (وابسته)

دنیا + زیبا میشود. (هسته)

مثال دیگر:

«حالی که من این سخن بگفتم عنان طاقت و تحمل از دست درویش

برفت.» (گلستان)

وقتی او آمد من میروم.

همه وقت که از آنجا میگذرم به یاد عشق بریاد رفته، خویش می افتم.

تا که به چشم نبینم باور نمی کنم.

۵- وابسته گی مکانی: تابعیت مکانی با نشانه های ربطی که نمودار

مکان میباشد تشکیل میگردد، از قبیل: هر جا که، هر کجا، هر کجا که،

جاییکه، محلیکه، آنجا که، به هر جا که...

مثال:

هر جا تو باشی من هم می آیم.

تو + هر جا باشی. (وابسته)

من می آیم. (هسته)

مثال های دیگر:

«هر جا که بروی او هم خواهد آمد.»، «هر جا که او شدی او را باخورد

بردی.» (بلعمی). هر کجا رفتم او را ندیدم.

در گذشته مورفیم /کجا/ نیز در مورد وابسته مکانی بکار میرفته است

یعنی فقره یی را برای فقره، هسته در حکم قید مکان ارائه میکرد، واقع

/کجا/ بمعنای «هرجا، جاییکه و هر کجا» استعمال می شد، مثال:

ز بس کو قد دلبر کردی

کا سروی بدید سجده کردی

(ویس و رامین)

۶- وابسته گی مقداری: اینگونه وابسته گی با نشانه های «تا جائیکه،

تا حدی که، هر قدر، هرچه، هر قدر که، چند آنکه، آنقدر که، بیش از آنکه،

بقدری که، به اندازه یی که...» صورت میگیرد، مثلا:

هر قدر که کوشید موفق نشد.

او + کوشید. (وابسته)

او + موفق نشد. (هسته)

مثال های دیگر:

هر چه گفتم کمتر مؤثر افتاد.

چندانکه توانی نیکی کن.

به حدی که لازم بود از هیچگونه همکاری دریغ نکرد.

۷- وابسته گی تطابق تضاد و تقابل: که با وجود بودن اختلاف و افتراق،

تطابق را برساند، یعنی فقرهء وابسته و هسته نسبتاً متوازن نمایند، اینگونه تابعیت با نشانه های (اگر چه، گر چه، هر چند، با آنکه، با وجودیکه، درحالی که، علاوه برینکه، گذشته از آنکه و نظایر آن) تشکیل میابد.

درین گونه تابعیت فقرهء وابسته معمولاً قبل از فقرهء هسته قرار

میگیرد، مثال: با آنکه هوا سرد بود بیرون قدم میزد.

هوا + سرد بود (وابسته)

او + بیرون قدم یزد. (هسته)

مثال های دیگر:

با وجود آنکه بسیار کوشید موفق نشد.

گر چه حالت جسمی او خوب نبود در آن محفل شرکت جست.

علاوه برینکه زود زود آمد ناوقت تر رسید:

۸- وابسته گی علت: که به توضیح و تصریح سبب و قوع فقره هسته می

پردازد و در آن جمله به دو شکل می آید:

نخست: آنکه یا نشانه های (چون، چونکه، از آنجا که آید) و درین

صورت فقرهء تابع پیش از فقرهء هسته آید، مثلاً: چون راه درازی را پیموده

بود خیلی خسته به نظر میرسید.

او + راه درازی را پیموده بود. (وابسته)

او + خیلی خسته به نظر میرسید. (هسته)

و یا: از آنجا که او مریض بود آمده نتوانست.

دوم: آنکه با نشانه های (که، چه، زیرا که، زیرا، چرا که، چرا، و نظایر

آن) آید و درینصورت فقرهء تابع پس از فقرهء هسته قرار میگیرد، مثلاً:
بسیار به سرعت مرو، که می افتی.

تو + به سرعت مرو. (هسته)

تو + می افتی. (وابسته)

و یا: او پسانتر رسید زیرا که ناوقت تر حرکت کرده بود.

۹- وابسته‌گی نتیجه: اینگونه تابعیت نتیجه را مینماید و غالباً با نشانه های (که و تا که) می آید، البته فقرهء تابع درین زمینه پس از فقرهء هسته قرار میگیرد، مثلاً:

او بسیار کوشید تا که موفقیت نصیبش شد.

او + بسیار کوشید. (هسته)

موفقیت + نصیبش شد. (وابسته)

یا:

آنقدر گریه کرد که چشمانش به کلی سرخ گشت.

او + گریه کرد (هسته)

چشمانش + بکلی سرخ گشت. (وابسته)

از نشانه های دیگر اینگونه جمله: (پس از آن، بنابراین، در نتیجه، بدینسان، باین ترتیب) میباشد.

همچنان گاهی هم نشانهء (تا آنکه) درین گونه وابسته گی بکار میرود.

مثلاً:

او با تمام قدرتش مبارزه کرد تا آنکه به پیروزی رسید.

او + با تمام قدرتش مبارزه کرد. (هسته)

او + به پیروزی رسید. (وابسته)

۳- جملهء هسته‌یی همپایه: آنست که از سه فقره یا بیشتر از آن تشکیل

شده باشد. طوریکه رابطه میان بعضی از فقره ها تابعیت و وابسته گی و میان بعضی دیگر توازن و همپایه گی باشد، بدین معنی که در برخی از اینگونه جمله ها يك فقرهء هسته دارای دو یا چند فقرهء تابع میباشد در حالیکه فقره های وابسته با هم متوازن میباشد و یا برعکس در جمله دو یا چند فقره هسته

که باهم توازن دارند همراه با يك فقرهء تابع یا بیشتر از آن می آید، و یا در این گونه جمله، چند فقرهء تابع که عده یی از آن به يك هسته و عده یی دیگر به هستهء دومی وابسته می باشد بکار میرود در حالیکه فقره های وابسته و یا فقره های هسته همپایه و متوازن می باشند.

التبیه درین نوع جمله در هر صورت، رابطه اصلی و اساسی فقره ها پیروی و وابسته گی می باشد و رابطهء فرعی و ضمنی میان آنها توازن و همپایه گی باشد.

مثال:

۱- اگر هوا ابر آلود و بارانی باشد و اگر دوستانم آماده باشند. فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت.

اینجا فقرهء نخست و دوم باهم متوازن اند و هر دو پیرو فقرهء سومی باشد که هسته می باشد.

و یا: تا از روی دلداده گان نشان بر گل زرد است و تا از چهرهء دلبران نشان بر ارغوان، از زیبایی و پاکدامنی برخوردار باشی. (۱)
درینجا نیز دو فقرهء نخست باهم توازن دارند و هر دو پیرو فقرهء آخری اند که فقرهء هسته است.

۲- «رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید» (حافظ)
اینجا فقرهء نخست (رسید مژده) هسته و فقره های دومی و سومی که همپایه اند وابستهء فقرهء نخست اند.

۳- «اسپ، گاو و سگ از سردی زمستان به جان آمده و از انسان خواهش کردند که ایشان را از سرما نجات دهد.» (۲)
درینجا فقرهء نخست و دوم هسته و همپایه اند و فقرهء آخری وابسته آنهاست.

و یا: خواهی به کرم عزیز دار و خواهی خوار دار که من خنجل و

۱- ن.س. دستور معاصر زبان دری، پوهنتون کابل، ۱۳۴۸، ص ۱۴۱.

۲- مجلهء خراسان، سال اول، ۱۳۶۰، شماره دوم، ص ۴۴.

شرمسارم.

اینجا نیز دو فقره اول همپایه و هسته اند و فقره سومی وابسته آنها باشد.

۴- در قرن حاضر که جنبش های آزادی بخش ملی اوج گرفته و کشور های نو بنیاد زیادی به وجود آمده اند تلاش برای انکشاف اجتماعی صورت گرفته و بخش مهم اهداف دولت ها را تشکیل داده است. در این جمله فقره های نخست و دوم همپایه بوده برای دو فقره بعدی که هسته و همپایه اند وابسته واقع شده اند.

۵- «عقل و ادب پیش گیرو و لهر و لعب بگذار که چون نعمت سپری شود سختی بری و پیشمانی خوری»^(۱)

درینجا فقره اول و دوم هسته اند و باهم توازن دارند و فقره چهارم و پنجم که باهم توازن دارند وابسته اند برای فقره اول و دوم و نیز هسته اند برای فقره سوم.

برخی از جمله های هسته یی همپایه که فقره ها در آن به وسیله نشانه های ربط: «چه... چه»، «خواه... خواه»، «اعم از ینکه... یا»، «اگر... اگر» و نظایر آن مرتبط گردد غالباً به شکل سه فقره یی بوده و فقره های همپایه دارای ارزش یکسانی میباشد آنهم نظر به فقره سومی که هسته می باشد.

مثال:

اوجه بیاید چه نیاید من میروم.

وابسته + وابسته + هسته

از همین گونه است:

اعم از اینکه بیاید یا برود تفاوتی ندار^(۲)

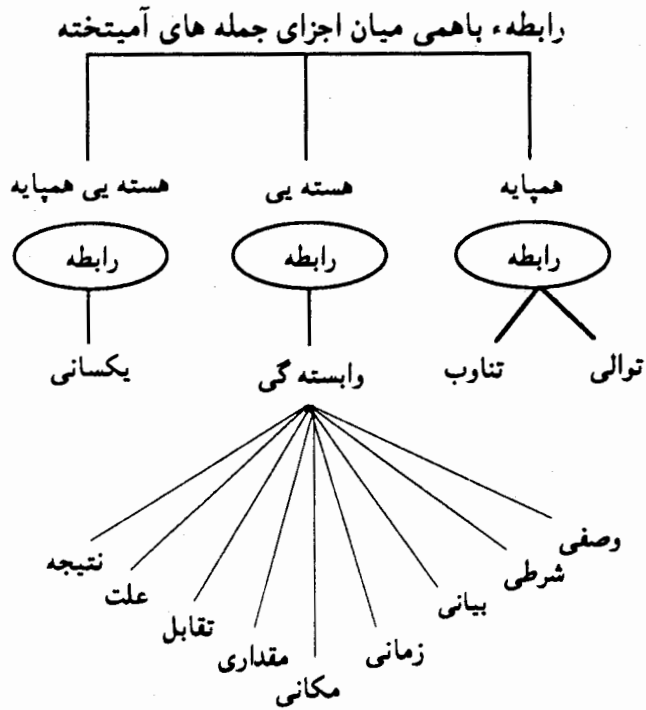
من به کار خود ادامه میدهم خواه راضی باشید خواه راضی نباشید.

هسته + وابسته + وابسته

۱- سید کمال طالقانی، دستور زبان فارسی، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۶۵.

۲- خسرو نرشید رود، مجله وحید، سال دوم، شماره (۸)، ص ۷۸.

اگر در کار خود جدی باشد و اگر احتیاط را از دست ندهد نتیجه خوبی از کار او بدست می آید.
وابسته + وابسته + هسته



حذف فقره در جمله

بعضاً در جمله فقره یی بنا بر اختصار کلام و یا نظر به اقتضای وزن شعر حذف میگردد، البته درین زمینه ذکر یا حذف آن فقره، هر دو در معنای جمله

تغییری وارد نمی‌سازد، بلکه کاهش، محض بغرض رسایی شکل سخن و جهت جلوگیری از اطناب صورت می‌گیرد، مثلاً:

«بد مکن بد نبینی.»

یعنی اگر خواهی بد نبینی بد مکن.

و یا: «درشتی ز کس نشنوی نرم گوی» (سعدی)

یعنی اگر خواهی که درشتی ز کس نشنوی نرم گوی.

دیده میشود که حذف فقره، بیشتر در جمله های هسته یی و مخصوصاً در زمینه وابسته گی شرطی صورت میپذیرد و فقره، محذوف میتواند فقره هسته باشد یا فقره وابسته البته در دو مثال فوق فقره وابسته حذف شده است.

مثال های دیگر: درین مثال ها فقره هسته حذف شده است:

جان رسیدست ز هجر تو به لب صایب را

میروند وقت ببالینم اگر می آیی

یعنی اگر ببالینم می آیی زود بیا.

اگر بار خرد داری و گرنه

سپیداری سپیداری سپیدار

(ناصر خسرو)

یعنی اگر بار خرد داری بسیار خوب است.

مرا خرد عرصه اندیشه تنگ است

ترا گسر با قضا یارای نگ است

یعنی اگر ترا با قضا یارای جنگ است جنگ کن.

و در این مثال فقره وابسته حذف شده:

گر حلال است که خون همه عالم تر بریزی

آن که روی از همه عالم پتو آورد نشاید

(سعدی)

یعنی نشاید که خون او را بریزی.

همچنان در غیر وابسته گی شرطی نیز حذف فقره صورت میگیرد، چون:
 دل ز دارو خانه دردت دوا دارد امید
 راستی را دولت بی منتهی دارد امید
 یعنی راستی را اظاهر میکنم که دولت بی منتهی امید دارد.
 و یا:

نب جو عقد غاز می بندم
 به خورد بامداد فرزندم
 (سعدی)

یعنی می اندیشم که بامداد فرزندم چه خورد.
 مثلاً دیگر:

هر که جنگ آرد بخون خویش بازی میکند
 روز میدان آنکه بگریزد بخون لشکری
 یعنی آنکه روز میدان بگریزد بخون لشکر بازی میکند.
 البته هنگام استعمال /به/ آغازی فقره، متعلق آن حذف میگردد، مثلاً:
 بنام آنکه نام او نسدیم است
 بخاص و عام رحمن و رحیم است
 یعنی آغاز میکنم یا ابتداء مینمایم به نام آنکه نام او قدیم است.
 همچنان فقره، متعلق به /به/ قسیمه همواره محذوف می باشد، چون:
 «به جان من که دگر جامه سفید مپوش»
 یعنی ترا به جامه سفید میدهم که...

حدود برخی از اجزای جمله در زبان دری

حدود اسم، صفت، قید و متمم در جمله:

تشخیص برخی از مورفیم‌ها و کلمه‌ها، مثلاً: اسم، صفت، قید و متمم در خارج از ترکیب و بدون ارتباط آن به اجزای دیگر جمله دشوار و حتی نادرست است زیرا غالباً این قبیل کلمه‌ها دارای علایم اختصاصی و مشخصات جداگانه و ثابت نیستند بلکه نظر به روابط آنها با سایر اجزای جمله و گروه‌های دیگر کلمه‌ها در ترکیب و نظر به وظایف نحوی شان خصوصیات معینی را اختیار کرده داخل کته گوری مشخص می‌شوند. و ازین نگاه نام‌های گوناگون را بخود میگیرند، بطور مثال يك کلمه در يك جا اسم و در جای دیگر صفت بوده و نیز همان کلمه در مورد دیگری حیثیت قید را اتخاذ میکند. همچنان اجزای دیگری در جمله دیده میشود که عین وظیفه قید را انجام میدهند. مثلاً: متمم فعل.

بحیث نمونه کلمه /بد/ را نمیتوان جدا از جمله و برون از روابط باهمی اجزای کلام حکم کرد که صفت است یا قیید و یا اسم، بلکه با نظر داشت موقعیت و ارتباط آن با سایر عناصر جمله میتوان گفت که این کلمه اسم است مثلاً درین ترکیب:

(بد را بلا نمی رسد) اینجا /بد/ اسم و مفعول واقع شده است درین موقعیت میتوان آنرا مانند سایر اسم‌ها جمع بست و گفت: (بدان را نیکی آموز) که درینجا نیز /بد/ اسم و جمع بوده مفعول واقع شده است. و اما همین کلمه درین جا معنی اسم (موصوف) را محدود و مشخص می‌سازد یعنی صفت می‌باشد، چنانکه (خوی بد را بهانه بسیار است) و یا: (خوی بد در طبیعی که نشست)..... و همین کلمه در جای دیگر قید گفته می‌شود یعنی که

در آنجا معنای فعل را معین و مشخص میگرداند، مثلاً درین جمله: (آن خواننده بد میخواند و این خوب.)

همچنان همین کلمه در اینجا متمم فعل است زیرا که معنای فعل را تمام می سازد و مفهوم فعل را با آن کامل می شود، مثلاً: (با بدان کم نشین) یا: (از بدان پرهیز) بنابراین لازم می افتد تا درین زمینه ها سخن بیشتر گفته آید تا حدود هر یکی معین گردد.

۱ - حدود اسم و صفت:

در زبان دری حدود اسم و صفت در خارج از جمله کاملاً متمایز و آشکار نیست بلکه تفاوت میان هر دو نسبی می باشد یعنی نسبت به ارتباط آنها با اجزای دیگر جمله اسم گفته می شوند یا صفت. بصورت عموم اکثر کلمه هایی که بحیث صفت بکار میروند به شکل اسم هم می آید.

مثلاً: خوب، بیشتر چنین پنداشته می شود که صفت است اما در واقع اسم معنی می باشد و میتوان آنرا بحیث اسم بکار برد و گفت «خوبان بی وفایند» یا «جوان میگفت»... این استعمال صفت به جای اسم غالباً برای جلوگیری از تکرار می باشد، مثلاً: دهقان رومی های پخته و خام را چیند، پخته ها را یک سو و خام ها را سوی دیگر گذاشت. اما هستند کلمه هایی که اصلاً بحیث اسم بکار میروند و هیچگاهی به حیث صفت نمی آیند، مثلاً درخت، قلم و نظایر آن که اصلاً اسم اند نمیتوان آنها را به شکل صفت استعمال کرد. البته نه تنها کلمه های ساده بلکه کلمه های مشتق و مرکب هم میتوانند در هر دو زمینه، صفت و اسم بکار روند. با وجود چنین شباهت ها و آمیخته گیها نشانه های مشخص وجود دارد که اسم و صفت را، عموماً در ترکیب از یکدیگر مجزا و متمایز می سازند، بدینقرار:

الف: اسم پساوند جمع را می پذیرد و صفت نمی پذیرد.

ب: اسم نشانه، تکبیر را می پذیرد و صفت نمی پذیرد (۱) شاید در ترکیب

توصیفی پساوند تنکیر در آخر صفت بیاید، آنهم متعلق به اسم می باشد، مثلاً: کتاب خوبی خریدم.
اینجا پساوند /ی/ مربوط به کتاب است یعنی يك کتاب خوب خریدیم.

ج: اسم نشانه افزایش را می پذیرد و صنت جز صفت برترین (عالی) این نشانه را نمی پذیرد مثلاً: کوچکتترین اتاق ها (با نشانه افزایش)، بعضاً هم اینگونه صفت نشانه افزایش را نمی پذیرد، مثلاً: کوچکتترین اتاق (بدون نشانه افزایش).

د: اسم پساوند ندا را می پذیرد و صفت نمی پذیرد و بصورت کلی اسم منادا واقع می شود و صفت نمی شود، پس در ترکیب های: جوانان! و یا: ای جوان! کلمه «جوان اسم است.

ه: اسم پسینه را می پذیرد و صفت نمی پذیرد. پس در جمله «جوان را بگوا» جوان اسم است. شاید پسینه /را/ بعد از صفت قرار گیرد آنگاه بازهم پسینه مربوط به اسم باشد، مثلاً: کتاب خوب را بخوان! یعنی ان کتاب را که خوب است بخوان.

و: اسم با معین کننده ها می آید و صفت نمی آید، بنابراین درین موارد که: این بد و آن نیک است، کدام زیبا، همه خوبان، هر لاله رخسار... کلمه های بد، نیک، زیبا، خوبان، لاله رخسار، اسم اند.

ز: اسم پیشینه را می پذیرد و صفت نمی پذیرد، پس «بد» و «جوان» درین جمله ها اسم اند: با بد منشین، از جوان پرسیدم...

ح: اسم پساوند /تر/ و /-ترین/ را نمی پذیرد و صفت می پذیرد. پس آنجا که آمد، است: «او دبیر تر بود» دبیر تر صفت است آنهم صفت مقایسی..»

۲- حدود صفت و قید:

همانگونه تشخیص اسم و صفت برون از ترکیب و روابط نحوی شان مشکل و نادرست است همچنان شناختن قید از صفت خارج از جمله آسان

نیست غالب کلمه ها که در يك جمله صفت تشخیص شده اند در جمله دیگر میتوانند قید باشند، مثلاً کلمه /پاك/ درین دو جمله:

پروین قلب پاك دارد (پاك، صفت)

پروین لباس ها را پاك شست. (پاك، قید)

پس روشنترین طریق تشخیص صفت و قید همانا رابطه نحوی آنها در ترکیب می باشد، بدینگونه:

الف: صفت معنای اسم و قید معنای فعل را مشخص و محدود میسازد:

چون شاگرد خوب جایزه گرفت. (چگونه شاگرد؟ شاگرد خوب)

او دروس را خوب خواند. (چگونه خواند؟ خوب خواند.)

یعنی صفت بر اسم افزوده می شود و وابسته اسم است^(۱) و قید بر

فعل افزود میگردد و وابسته فعل باشد.^(۲)

ب: صفت بجز صفت برترین با پساوند /ترین/ بعد از موصوف و در

جوار آن می آید و قید جز بعضی از قید های زمان قبل از فعل و در

جوار آن قرار میگیرد^(۳)، مثلاً:

طفل پاك را همه دوست دارند.

او لباس خود را همیشه پاك نگه میدارد.

ج: میان موصوف و صفت غائباً نشانه افزایش می آید و میان قید و

فعل نمی آید، مثلاً:

او آدم خوب است.

او خوب می خواند.

د: شدت دهنده ها که در عبارت توصیفی قبل از صفت یعنی در میان

صفت و موصوف می آیند مثلاً: آدم بسیار خوب است.

در عبارت قیدی قبل از قید و فعل قرار میگیرند، مانند: او خیلی

خوب خواند. البته صفت و قید مشخصات همگون نیز دارند، مثلاً

۱- پرویز ناتل، خانلری، دستور زبان دری، چاپ چهارم ۱۳۵۵، ص ۶۵.

۲- خانلری، همان کتاب، ص ۷۰.

۳- مهرداد، اوستا، روش تحقیق در دستور، ۱۳۴۸، ص ۶۹.

هیچ کدام جمع نمیشوند. (۱)

چون: شاگرد خوب. (خوب، صفت)

شاگردان خوب. (خوب، صفت)

احمد دوان آمد. (دوان، قید)

احمد و محمود دوان آمدند. (دوان، قید)

۳- حدود قید و متمم:

قید و متمم فعل هر دو در جمله تقریباً وظیفه همگون دارند، هر دو از متعلقات فعل اند و معنای فعل را تصریح و توضیح میکنند. (۲) متمم فعل و قسید هر دو يك معنی اضافی به جمله میدهند و فعل چه گذرا باشد و یا ناگذرا، بعضاً به متمم و قید ضرورت دارند بدانگونه که فعل گذرا برای تمام شدن معنی همواره به مفعول ضرورت دارد.

اما رابطه قید با فعل مانند رابطه صفت با موصوف است یعنی چگونگی وقوع فعل را از نگاه زمان، مکان، منصوب، وسیله، حالت و نظایر آن تصریح میکند (۳) و با فعل یکجا تبارز میکند و در خارج یکی هستند:

مثلاً: نجیب دوان آمد.

که آمدن نجیب در حالت دونده گی بیان شده است.

یا: نیب به ساعت ۸ آمد.

که آمدن نجیب در خلال ساعت ۸ بیان شده است.

حالآنکه رابطه متمم فعل با فعل رابطه مضاف با مضاف الیه می باشد یعنی متمم فعل وقوع فعل را با ارتباط بخودش توضیح میکند و آنرا مشخص می سازد، متمم خودش چیزی جدا از فعل بود. هر دو در خارج از یکدیگر مجزا اند. (۴)

۱- حسن ناظمی دستور نو، چاپ سوم، ۱۳۲۴، ص ۲۰. مهرداد اوستا، روش تحقیق در دستور زبان ۱۳۴۸، ص ۹۲.

۲- حسن ناظمی همان کتابم، ص ۶۲.

۳- پرویز ناتل خانلری، دستور زبان، چاپ چهارم ۱۳۵۷، ص ۱۸-۸۳.

۴- محمد معین اضافه، چاپ دوم، ۱۳۴۱، ص ۱۱۱.

مثلاً:

نجیب از خانه آمد.

نجیب با دوستش آمد.

که آمدن نجیب با ارتباط به خانه و دوستش معین و مشخص ساخته شده و توضیح گردیده است. در حالیکه هر دو یعنی آمدن و خانه، و یا آمدن و دوست، جدا از همدیگر قابل تشخیص اند.

قید و متمم فعل با وجود این شباهت ها و وظایف همگون، وجوه مشخص بخود و متفاوت هم دارند، چنانکه حدود هر يك نظر به رابطه نحوی آنها در هر کب در چندین زمینه قابل تشخیص و ادراك است بدینگونه:

۱- قید غالباً بدون پیشینه می آید و متمم همواره با پیشینه آید. (۱)

مثلاً: حمید خندان آمد. (خندان، قید)

حمید به خانه خندان آمد. (خانه، متمم)

نجیب از فاکولته خندان آمد. (فاکولته، متمم)

ب: قید جمع نمی آید و اما متمم میتواند جمع آید، چون:

او فردا بر میگردد. (فردا، قید)

او تا فرداها بر نخواهد گشت. (فرداها، متمم)

ج: شدت دهنده ها جلوتر از قید و بعد تر از متمم می آیند، مثلاً:

او بسیار خوب خواند.

او با احساسات و علاقه بسیار عالی به کار پرداخت.

د: ضمیر قید واقع نمیشود و اما بحیث متمم می آید، چون:

حمید از من پرسید (من، متمم فعل)

انواع جمله از نگاه معنی

بررسی و مطالعه، جمله و تقسیمات آن از نگاه معنی بیشتر با ارتباط به خصوصیات عروضی جمله صورت میگیرد بنابر آن هرگاه تنها با التفات به

نشانه های نگارشی جمله، این طبقه بندی توضیح و تشریح گردد این موضوع يك بررسی نگارشی بوده نه دستوری و بنا بر آن کافی شمرده نمیشود.

همچنان مطالعه و شرح انواع جمله از نگاه معنی در زبان دری با نظر داشت حقایق عروضی آن هم تاکنون بصورت کامل علمی و تثبیت شده نیست بلکه شکل تخمینی را دارد. البته هنگامی این موضوع صورت درست و یقینی خواهد داشت که در زمینه، خصوصیت های عروضی جمله مخصوصاً آهنگ و فشار آزمایش های لابراتواری اجرا گردد.

از آنجا که تا کنون چنین تجاربی در موضوع صورت نگرفته بنا بران توضیح انواع جمله از نگاه معنی در زبان دری قاطع و جامع نیست، با آنهم شاخص اصلی تقسیمات جمله از نگاه معنی نکات و تجارب تخمینی در زمینه بوده نه نشانه های نگارشی محض.

به اینصورت جمله از نگاه معنی چهار نوع است: جمله اخباری، امری، تعجیبی و پرسشی.

۱ - جمله اخباری:

آنست که از انجام شدن یا نشدن و وجود یا عدم وجود حالتی و صفتی خبر میدهد، جمله خبری دارای آهنگ مختص به خود می باشد که آهنگ خبری گفته میشود مثلاً: نجیب از خانه بر آمد. پرویز به کتابخانه نرفت. در تابستان هوا گرم میشود. هوا سرد نیست...

این جمله ها انجام یافتن و نیافتن کاری و وجود و عدم وجود حالتی را با آهنگ خاص خود بیان میکند، البته آهنگ جمله خبری در زبان دری سقوطی میباشد یعنی آهنگ خود در آخر جمله پایین می افتد، بدینگونه: نجیب درس خواند.

جمله اخباری با استعمال نشانه های مشخص دستوری شامل جمله های ترددی، تمنایی، شرطی و تاکیددی میگردد مثلاً: با نشانه های شاید، ممکن است، امکان دارد، می شود، جمله ترددی میشود. مانند: شاید او بیاید. ممکن او بیاید...

و با نشانه های کاش، کاشکی، ایکاش، امید است، باشد که، چه می شد، چه بودی... جمله تمنایی میشود چون: کاش می آمدم...
و با نشانه های شرطی جمله شرطی میگردد، از قبیل اگر، هرگاه، ار؛
مثال: اگر او آمد من میروم.
و با آوردن نشانه های تأکید، مثلاً: بایست و مشتقات آن جمله غیر شخصی تأکیدی ساخته شود، چون: باید گفت. بایست آمد...

۲- جمله امری:

آنست که به کردن یا نکردن کاری فرمان بدهد یعنی انجام شدن یا نشدن کاری را بطریق خواهش یا فرمایش بیان کند جمله امری هم آهنگ مختص به خود دارد، مثلاً: مطالعه کن، هشیار باشید، درنگ مکن، آهسته بروید و نظایر آن؛ اساس جمله امری را همان ریشه حال تشکیل میدهد که در صورت مفرد بودن، یا بدون تغییر در پایان جمله امری می آید، مثلاً: کار کن، زود آ... و یا با پیشاوند تأکید بکار میرود، مثلاً: زود برو! نان بخور...
البته در صورت جمع پساوند جمع /- ید/ با فعل می پیوندد، مانند: کار کنید، پیش بروید...
و اما در صورت منفی بودن بجای پیشاوند تأکید، پیشاوند نهی /م/ با فعل می آید، مانند: عجله مکن، عجله مکنید، درنگ منما، درنگ منمایید...
آهنگ جمله نسبتاً صعود میکند بدینگونه:
درس بخوان!

۳- جمله تعجیبی:

آنست که بوسیله آن حالت غیر عادی، هیجانی و پرشور روحی گوینده بیان گردد
حالت تعجب در جمله غالباً با کلمه (چه) و (چقدر) توأم با رعایت آهنگ خاص تعجیبی ایضاح و بیان میگردد، البته آهنگ اینگونه جمله مرکب از فشار شدید بر مورفیم (چه) وطنین و امتداد صوت می باشد.

مورفیم (چه) در جمله گاهی ضمیر واقع میشود مانند: چه ها کرد. اینجا (چه) ضمیر است و بجای کلمه دیگری مثلاً (کار) استعمال شده است. و گاهی هم مورفیم (چه) صفت واقع میگردد، مانند: چه رنگها که کشیدم! و همچنان گاهی مورفیم (چه) بحیث شدت دهنده، صفت و قید بکار میرود، مانند:

چه خوش روزگاری بود! (چه شدت دهنده برای صفت «خوش») اتاق چه خوب رنگ شده است! (چه) شدت دهنده برای قید، یعنی (خوب رنگ شده)، همین گونه است مورفیم (چقدر)، مثلاً:

چقدر گفتی! (چقدر) ضمیر بجای کلمه دیگری مثلاً: (سخن)، چقدر حوصله داری! (چقدر) صفت و (حوصله) اسم.

چقدر زود آمد! (چقدر) شدت دهنده و (زود) قید.

چقدر خوب آدم است! (چقدر) شدت دهنده و (خوب) صفت.

گاهی در جمله تعجیبی میان فاعل و فعل و یا مفعول و فعل نشانه، ربطه (که) می آید مثلاً: چه رنج ها که کشیدم! چه خونها که در دلم جوشید!... گذشته از مورفیم های نمایشگر حالت تعجب، آهنگ خاصی تعجب به تنهایی از میزات جمله تعجیبی می باشد و غالباً هم همین آهنگ تعجیبی اینگونه جمله را از انواع دیگر آن مثلاً: اخباری و پرسشی مشخص می سازد، چنانکه اگر جمله نجیب شاعر است. با آهنگ سقوطی گفته شود اخباری است و هرگاه با آهنگ صعودی گفته شود جمله پرسشی باشد و اما اگر با آهنگ موازی ادا گردد جمله تعجیبی گفته میشود، مانند نجیب شاعر است.

همچنان گاهی در جمله تعجیبی علاوه بر نشانه های تعجب (چه) و (چقدر) نشانه های اصوات «آه، هان، اوخ، وا، وا...» هم بکار میرود مثلاً:

وا، وا، چه منظره زیبا بی است!

آه، چه خوش روزگاری بود!

هان، چقدر بی احتیاط هستی!

اوخ، چه مردم نادرستکاری هستند!

گاه در جمله تعجبی بعضی از اجزای آن حذف هم میگردد که درینصورت نیز نوعی از جمله یعنی گفته یا قول نامیده میشود مثلاً: چه حرف هایی! چه آدمی! چقدر خوب!

۴ - جملهء پرسشی:

آنست که سوال و پرسش مستقیم را دربارہ کسی و چیزی در بر داشته باشد و پرسش مستقیم غالباً محتاج پاسخ است، یعنی گوینده منتظر میباشد تا شنونده به او پاسخی بدهد.

نخستین و آشکار ترین مشخصه پرسش آهنگ خاص آنست و این آهنگ متشکل از فشار شدید کلمه، شدت و ارتفاع صوت می باشد.

از همین جاست که بعضاً شاید جمله پرسشی از نگاه ساختمان بدون نشانه پرسشی بوده در نگارش همگون با جمله اخباری و یا تعجبی باشد، آنگاه تنها چیزی که جمله پرسشی را از آن دیگر جمله ها متمایز می سازد همین آهنگ است، مثلاً جمله ساده (بهار آمد) را میتوان با آهنگ اخباری یا تعجبی و یا پرسشی گفت.

با وجود آهنگ مشخص، جمله پرسشی در زبان دری بعضاً دارای نشانه های خاص ساختمانی نیز می باشد یکی از آن نشانه (آیا) است که در آغاز جمله آمده یکجا با جمله با آهنگ خاص پرسشی ادا میگردد، مثلاً:
آیا نجیب آمده است؟

همچنان مورفیم های پرسشی از نشانه های دیگر ساختمانی جمله پرسشی میباشد از قبیل: «که؟ چه؟ کدام؟ کی؟ چه وقت؟ چقدر؟ چند؟ کجا؟ چگونه؟ چرا؟ چسان؟ چه قسم؟ چطور؟» که جمله توأم با این نشانه ها باز هم با آهنگ پرسشی گفته میشود؛ مانند: که آمد؟ چه گفت؟ کی می نویسی؟ چه وقت میروی؟ چقدر می خوری؟ چند ارزش دارد؟ کجا رفتی؟ چگونه آمدی؟ چرا رفتی؟ و نظایر آن. و گاهی هم نشانه آیا و نشانه های دیگر پرسشی یکجا در جمله بکار میروند؛ مثلاً:

آیا چه گفته باشد؟ آیا چه میگفت؟...!

نشانه های پرسشی گاهی به حیث ضمیر بکار میرود یعنی جانشین اسم میشوند از آنرو آنگاه نهاد جمله واقع گردند؟ مثلاً:

که + آمد؟ (نهاد + گزاره)

چه + واقع شده؟ (نهاد + گزاره)

و بعضاً نشانه های پرسشی من حیث ضمیر یکی از اجزای گزاره (مفعول،

متمم، قیید) را تشکیل میکند؟ مانند:

که را + میجویی؟ (مفعول + فعل)

چه میخواهی؟ (مفعول + فعل)

از چه میترسی؟ (متمم فعل + فعل)

به کجا مینگری (متمم فعل + فعل)

کی آمدی؟ (قید + فعل)

کجا میروی؟ (قید + فعل)

همینگونه بعضاً نشانه های پرسشی برای اسم، صفت واقع می شوند،

مثلاً:

از کدام راه آمدی؟ از راه مستقیم، از راه چپ، از راه خوب...

چه کتابی را میخوانی؟ کتاب مفیدی را، کتاب دلچسپی را...

اینگونه نشانه ها را درین گونه جملات صفت پرسشی خوانند و صفت

پرسشی از چگونگی، مقدار، جنس، زمان یا نسبت اسم سؤال میکند.

صفت پرسشی مانند همه انواع صفت همیشه مفرد می آید اگر چه که اسم

مربوط به آن جمع باشد، مثلاً: چه کارها کردی؟ کدام شهرها را دیدی، چه

کتابها خریدی؟ و اما ضمیر پرسشی چون بجای اسم قرار میگیرد، میتواند

جمع بسته شود، مانند: چه ها گفتند؟ کیها آمدند؟ کدامها نیامدند؟ کجاها

را دیدی؟

اگر چه پرسش غالباً محتاج پاسخ است اما گاهی غرض گوینده از پرسیدن

دریافت پاسخ نمی باشد بلکه مقصودش از بیان جمله بصورت پرسشی آنست

که معنی را آشکارا تر و با تأکیدی بیشتر در ذهن شنونده جایگیر کند.

مثلاً: اگر او آهسته می‌رود چه زبانی دارد؟ بالاخره سالماً به هدف می‌رسد.
چرا اخلاص می‌کنی؟ کار خوبی نیست.
همچنان مورفیم‌های (مگر) و (هیچ) چون در آغاز جمله‌های پرسشی
قرار گیرد عوض‌گوینده از پرسیدن دریافت پاسخ نمی‌باشد بلکه آن خودش بذات
خود پاسخی است دارای مفهوم تأکیدی، مثلاً:
مگر نمی‌فهمی؟ یعنی البته که می‌فهمی.
مگر دروغ می‌گویم؟ یعنی یقین است که دروغ نمی‌گویم.
هیچ از خدا نمی‌ترسی؟ یعنی البته از خدا می‌ترسی، یا البته باید از خدا
بترسی، گاهی جمله‌هایی که پرسش غیر مستقیم را برسانند با وجود داشتن
مورفیم‌های پرسشی، آهنگ پرسشی را نداشته و بنابر آن منظور گوینده نیز
از آن دریافت پاسخ نیست بلکه بذات خود ماهیت جمله خبری را داشته می
باشد.

مثلاً: از وی پرسیدم که چرا دیروز پدرس نیامد.
او تنها از من پرسید که چه وقت از سفر بازگشته‌ام.

فصل ششم

تئوریهای نحوی

Syntactic Theories

۱ - ساختمان زبان از نگاه دستور سنتی (Traditional):

نحو دانی است در موضوع روابط میان واژگها (Morphemes)، واژه ها در ادای يك مفهوم كامل، چون در نحو انتظام كلمه ها، واژگها و ارتباط باهمی آنها در تشکیل گروهها (عبارات- Phrases) گفته ها (Utterances)، بند ها (فقره ها- Clauses) و جمله ها (Sentences) تحلیل و تشریح میگردد پس میتوان گفت که وظیفه نحو تعیین ساختار و شرح علمی ساختمان جمله میباشد یعنی که نحو روشها و اصول شکل گروهها، گفته ها، بندها و جمله های يك زبان را مورد بررسی و مطالعه قرار میدهد.

افلاطون (۴۲۵-۳۴۸ ق.م) نخستین دانشمندی بود که برخی از روابط دستوری میان كلمه ها را ارائه کرد، او در کتاب سوفیست (Sophist) (۱) دو بخش اسمی (onoma) و فعلی (rhema) جمله را باز شناخت؛ بعد ها ارسطو (۳۴۸-۳۲۲ ق.م) بر پایه مقوله های دستوری افلاطون نظر داشته آن را گسترش داد یعنی حرف را به دو دسته بیشتر (اسم و فعل) افزود، او همچنان نهاد و گزاره را در جمله معرفی کرد.

تراکس (Thrax) از دانشمندان عصر اسکندرانی یونانی نخستین تصیف

۱- مهدی مشكوة الدینی، سیر زبانشناسی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۷، ص ۱۶.

صریح از ساخت زبان یونانی را به دست داد، او دستور زبان یونانی را با تحلیل و دسته بندی اجزای جمله به هشت گونه به صورت مفصل تدوین کرد که تا سیزده قرن بعد به عنوان اثر مرجع به کار گرفته شد.

در زبان لاتین وارو (۲۷-۱۱۶ ق.م) نخستین پژوهشگری است که ساخت واژه گانی و دسته بندی واژه ها در آن زبان را ارائه کرد، وی حالت و زمان دستوری را به عنوان نخستین مقوله های تمایز دهنده، واژه های تصریفی باز شناخت و نظامی از دسته های چهارگانه، واژه های تصریفی یعنی اسم، فعل، صفت فعلی (Partiiceple) و قید را به دست داد. پس از وی دوناتوس (قرن ۴ میلادی) و پرسکیانوس (قرن ۵-۶ م) مؤلف کتاب (مقولات دستوری) از دستور نویسان برجسته، زبان لاتینی به شمار میروند؛ آثار آنان در تمام دوران سده های میانه (۵۰۰-۱۵۰۰ م) به عنوان کتاب های درسی مورد استفاده قرار گرفت.

دستور نویسی بر پایه بخشبندی دستوری واژه ها که در اصل از دستور زبان یونانی تراکس آغاز شده بود از راه دستور زبان لاتین دوناتوس و پرسکیانوس به عنوان چار چوبی مورد قبول برای زبان لاتین و سپس برای دیگر زبان های رومیایی پذیرفته شد با همین روند که در دوران جدید از آن به نام دستور زبان سنتی یا عنعنی (Traditional Grammar) یاد میشود برای همه زبانهای اروپایی و غیر اروپایی همیچنان ادامه یافت.

البته گسترش دستور زبان سنتی بر پایه این عقیده، دستور نویسان صورت میپذیرفت که شکل ظاهری زبانها ثابت و کم و بیش با یکدیگر مشابه است یعنی در نظریه سنتی دستور زبان اصول خاص تأکید بر درستی (Correctness) صورتهای زبانی، عقیده به پاکی زبان (Linguistic Purism)، برتری زبان ادبی، برتری زبان نوشتاری و به کارگیری زبان لاتین را میتوان برشمرد.

به عقیده دستور نویسان سنتی منظور از صورت درست همان صورتهای زبانی بود که در آثار نویسندگان ادبی باستان یافته میشود، اعتقاد به پاکی

زبان از این باور آنان ناشی میشد که هر گونه قرض گیری و ورود عناصر از زبانهای دیگر را موجب ناپاکی و فساد زبان می پنداشتند و نیز اعتقاد داشتند که تنها زبان نوشته های ادبی باستان در خور توصیف است، بر این اساس نوشته را مورد توجه قرار میدادند و به گفتار اعتنایی نمی کردند؛ به علاوه آنها به این باور بودند که ساختهای دستوری زبان لاتین همه گانی است.

برعکس زبانشناسی جدید که بر پایه روش شناسی عملی آن، درستی توصیف (desription acuracy)، معیار های تحلیل (Criteria of analysis)، جامعیت (Comprehensiveness) و صراحت توصیف (Explicitness) معیار های بررسی زبان شناخته میشود در دستور زبان سنتی همه اصول یاد شده به کنار میرود.

۲- ساختمان زبان از نگاه دستور نظری (Speculative):

دستور نویسان پیشین هیچگونه مفهوم همگانی را در باره زبان ارائه نکرده بودند بلکه توجه آنان نخست تنها به زبان یونانی و سپس به یونانی-لاتینی معطوف بود، در حالیکه دستور نویسان دوره میانه عقیده پیدا کردند که روش بررسی علمی زبان باید اصولی را بیان کند که بر تمامی زبانها بتواند به کار بسته شود نه آنکه تنها چند زبان خاص را توصیف نماید؛ نگرش تازه البته پایه فلسفی دارد، بر پایه همین عقیده راجریکن (۱۲۲۰-۱۲۹۲ م) که خود یک کتاب دستور زبان یونانی و نیز یکی از نخستین دستور زبانهای نظری را نوشت و به اهمیت مطالعه و بررسی زبانهای عربی و عبری تأکید نمود. وی اظهار نظر کرد که دستور زبان از لحاظ جوهر اصلی آن برای همه زبانها یکسان است و تفاوتهای روساختی تنها گوناگونیهایی تصادفی است.

پژوهشگران دستور زبان نظری بیشترین نوآوری و پیشرفت را در زمینه نحوه از خود نشان دادند، زیرا قبلاً در دوره های پیشین دانشمندان از جمله پرسیکیانوس بیشتر به مقوله های دستوری و اجزای جمله توجه کرده بودند تا به ساختار جمله، بنابراین دستور نویسان نظری خود را ملزم یافتند که برای دریافت تحلیلهای نحوی قانع کننده و در نتیجه دستیابی به نظریه اساسی

خود، بررسی ژرف در زمینه، نحو را مورد توجه قرار دهند. توجه به بررسی نحوی در این دوره تا آن حد فزونی گرفت که برخی از دستور نویسندگان ابراز عقیده کردند که دستور زبان در اصل باید به بررسی نحوی بپردازد؟ در واقع برخی از مفاهیم اساسی نظریه، نحو در دوران جدید از پژوهشهای دستور زبان در این دوره سر چشمه گرفته است.

پژوهشگران دستور زبان نظری برای بررسی مفاهیم و رابط نحوی زبان مجموعه‌ی از واژه‌های فنی (اصطلاحات) دستوری را ارائه کردند از جمله دو واژه، فنی نهاد و گزاره^(۱) را برای نشان دادن دو نقش نحوی اساسی دو بخش عمده، جمله و نیز اسم و فعل را به ترتیب برای عناصر اصلی (نهاد و گزاره) به کار بردند.

البته دو بخش اصلی یاد شده در اساس بر پایه تحلیل جمله به دو بخش اصلی در منطق ارسطو قرار داشت؛ بقیه، ساختهای نحو به همین دو بخش عمده مربوط میشود، مثلاً: در جمله:

«محمود جوان خوب میدود.» دو بخش اصلی نهاد و گزاره وجود دارد که به هر یک از آنها یک عنصر وابسته پیوند می‌یابد. به همین گونه در این دوره جمله‌های وابسته مانند جمله وابسته شرطی از جمله اصلی باز شناخته شده چون: اگر محمود بدود... و نیز مفاهیم متعددی (Transitive) و لازم (Intransitive) نیز به عنوان ساختهای نحوی فعل بیشتر مشخص شد.

بدین گونه پژوهشگران دستور زبان نظری کوشیدند تا ضمن بررسی و توصیف زبان لاتین به قاعده‌های آن اعتبار همه‌گانی دهند. دیده میشود که دستور زبان نظری در نگرش پژوهشگران نسبت به بررسیهای زیانشناسی تغییر بزرگی پدید آورد، یعنی که سالهای نیمه دوم سده سیزدهم در گسترش و عمق بخشیدن به اندیشه زیانشناسی دوره‌ی پرثمر بوده و یافته‌های تازه این دوره در پیشرفت نظریه دستور زبان در نیمه دوم سده بیستم تأثیر به سزا داشته است.

۱- نهاد در لاتینی (Suppositum) و گزاره (appositum) گفته میشود.

۳- ساختمان زبان از نگاه دستور همه گانی (General Universal):

در سده های (۱۶-۱۷) برخی از پژوهشگران در باره اصول و ویژه گیهای همه گانی زبانها پرداختند از جمله ولکینز (Wilkins) برخی اصول دستور زبان همه گانی از جمله مقوله ها و گروه واژه گان را پیشنهاد کرد و آن از تأثیر اصول نظریه عقل گرایان (خردمداران) ناشی شده است به ویژه دستور زبان هایی که در ارتباط با مکتبهای پورت رویال فرانسوی نوشته شد؛ خردمداران میکوشیدند که راز تحقیقی بودن دانش بشری را نه در برداشتهای حواس بلکه در حقایق ابطال ناپذیر خرد آدمی بجویند، زیرا دانشی را که بشر بنا بر نظریه تجربه گرایان از جهان بیرون به وسیله حواس فرامیگیرند شاید در جریان درک حواس آن را به درستی و آنچه هست درک نکند. (۱)

در واقع دستور نویسان پورت رویال با توجه به نمونه هایی از زبانهای اروپایی در صدد بر آمدند تا ویژه گیهای همه گانی زبانها را جستجو کنند، برخی از تحلیلهای منطقی دستور نویسان پورت رویال به عنوان زمینه هایی توصیف شده که بعداً اندیشه گران نظریه گزارشی بران تأکید نهاده اند، از جمله لانه گیری جمله های زیر بنایی را میتوان یاد کرد؛ مثلاً در زیر بنای جمله پایین:

محمود محصل دانشگاه کتاب سودمندی را مطالعه کرد.

این جمله آتی تصور میگردد:

محمود که محصل دانشگاه است کتابی را که سودمند است مطالعه کرد.

در واقع جمله بالا از پیوند سه جمله زیر بنایی ذیل از راه لانه گیری

جمله های (الف) و (ج) در جمله اصلی (ب) تولید میشود.:

الف: محمود محصل دانشگاه است.

ب: محمود کتاب را مطالعه کرد.

ج: کتاب سودمند است.

۱- رویترز، تاریخ مختصر زبانشناسی، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۴۴.

تأثیر تحلیلهای زیر بنایی دستور نویسان پورت رویال و نیز ویژه گیهای همه گانی زبانها را در پژوهشهای زیانشناسی سده بیستم از جمله یلمزلف، چامسکی و نیز دیگر زیانشناسان گزارشی به خوبی میتوان مشاهده کرد.

ساختمان زبان از نگاه زیانشناسان جدید در قرن بیستم

۴- نظریهء ساختگرایی (Structuralism) سوسیور:

دی سوسیور (۱۸۵۷-۱۹۱۳ م.) نخستین کسی بود که يك نظریهء زبان را ارائه کرد، تیوری وی در اثر تحت عنوان دورهء زیانشناسی عمومی (Corse de Linguistique generale)^(۱) ارائه شده است. بر اساس اندیشهء سوسیور زبان ساختی است مشخص در حالیکه از نیروهای تاریخی پدید آورندهء آن، از قالب جامعهء پدید آمده در آن و از نتایج روانشناختی ویژهء فراگرفتهء سخنگو، متمایز میباشد.

این نظر که زبان به عنوان نظام یا ساختی است يك پارچه و دارای ویژه گیهای مختص به خود زیانشناسی ساختگرایی را پایه گذاری میکند. یکی از مشخصه های عمدهء ساختگرایی سوسیور آن است که نظام یا ساخت هر زبان ویژهء همان زبان است و بر این پایه می بایستی بر حسب ویژه گیهای خاص آن به طور متمایز توصیف گردد. از نظر سوسیور زبان نظامی نشانه یبی (Semiotic System) است که در آن مفهوم یا معنی به طور دلخواه با صورت آوایی همراه میشود و هر کدام از این دو بخش (صورت آوایی و معنی) در ساختی به کار میرود که از راه روابط همنشینی و جانشینی نظام زبان حاصل میشود یعنی معنا بدون صورت آوایی وجود ندارد و بدون نقش معنی هم، زبان تنها فهرستی از واژه گان خواهد بود.

البته معنای هر واژه محصول روابط معنایی ویژه یی است که در نظام زبان میان آن واژه و بقیهء واژه ها بر قرار میباشد.

۱- مانفرد بی پروس، زیانشناسی جدید، ترجمهء باطنی، تهران، آگاه، ۱۳۵۵، ص ۲۵.

به این اساس هر جمله رشته‌یی از نشانه است که هریک از آنها بخشی از معنای تمام جمله را فراهم می‌آورد.

کارکرد زبان با نمایش مجموعه، تفاوتها و تقابلهای آوایی و معنایی بر پایه روابط همنشینی و جانشینی موجود میان واژه‌ها مشخص میگردد، در واقع مجموع ساختههای نحوی زبان نمایش همان روابط همنشینی و جانشینی موجود میان واژه‌ها و عناصر زبانی است^(۱) به این ترتیب معلوم میشود که نظریه زبان به گونه‌یی که سوسیور ارائه کرد بر پایه دو فعالیت ذهنی اساسی یعنی تقطیع به واحد‌های همنشین و طبقه بندی به واحد‌های هم گروه قرار دارد.

سوسیور نظر برخی مردم را که تصور میکردند موضوع اصلی در بررسیهای زبان، واژه‌ها است مردود میدانست، برای یافتن موضوع اصلی زبانشناسی جنبه‌های گوناگون پدیده زبان را مورد توجه قرار داد در نتیجه دریافت که زبان چندین ویژه گی دوگانه را در بر میگیرد به طوریکه هر ویژه گی از راه ارتباط با دیگری ارزش خود را می‌یابد و برخی ازین دوگانه گیها عبارت اند از:

- ۱- ویژه گی صداهاى گفتار از يك طرف تولید توسط اندامهای گفتار است و از جانب دیگر خود تأثیرات شنیداری را دارا است.
- ۲- پدیده زبان از يك سو با صداها و از سوی دیگر با مفاهیم پیوند دارد.
- ۳- زبان دو لهجه فردی و اجتماعی دارد و این هر دو را نمیتوان از یکدیگر جدا ساخت؛ یعنی زبان هم به صورت گفتار (کنش زبانی) يك فرد خاص در موقعیتی ویژه ظاهر میشود و هم بر پایه آن همه افراد يك جامعه لسانی بایکدیگر سخن میگویند.
- ۴- پدیده زبان همواره هم نظامی مشخص و استوار است و هم متحول که تحول گذشته را به همراه دارد.

۱- ایضاً رویترز، تاریخ مختصر زبانشناسی، ص ۴۰۲.

۵- نظریهء نقش گرایبی (Functionalism) مکتب پراگ:

زیانشناسی نقشگرا نخست با پژوهشهای زیانشناسان مکتب پراگ آغاز شد، انجمن زیانشناسی پراگ در ۱۹۲۶ تشکیل گردید و تا پیش از جنگ دوم جهانی به ویژه بر زیانشناسی اروپا تأثیر زیادی برجای گذاشت؛ رومن یا کوپسن و نیکولای ترویتسکوی که مهاجران روسی بودند از اعضای معروف مکتب پراگ میباشند.

زیانشناسان مکتب پراگ علاوه بر ارائه نظرات اساسی و اکشناسی، چگونه گی قالب ریزی مفاهیم در درون ساخت جمله های زبان و همچنین میزان بار معنایی نهاد و گزاره و بخشهای سازنده آنها را از دیده گاهی نقش گرایانه و روانشناختی مورد توجه قرار دادند، بر علاوه آنها در باره روند تغییر ارزش معنایی واژه ها در بافتهای ویژه نیز نظراتی ارائه کردند؛ مثلاً: واژه (خوب) در این دو بافت:

۱- شاگرد خوب درس خواند.

۲- شاگرد درس را خوب خواند.

یکی دیگر از مسایل نقش گرایان در ارتباط به ساخت دستوری زبان شکل نقشی جمله است، بدین معنی که در برخی از زبانها موقعیت ارتباطی گوینده و شنونده از روی ترتیب واژه گانی ساخت نحوی جمله را مشخص میکند؛ مثلاً در زبانهای فارسی دری و فرانسه و برخی دیگر در گروه اسمی در جمله صفت به دنبال اسم به کار میرود، چون در زبان دری: خانه سرخ یا در زبان فرانسوی: maison rouge و برعکس در زبان پشتو و انگلیسی و برخی دیگر صفت پیش از اسم ظاهر میشود، چون در زبان پشتو: سور کور، یا در زبان انگلیسی: red house مساله دیگر مربوط به ساخت جمله از نگاه نظریه نقش گرایبی آنکه اطلاع نو و تأکیدی در موضوع معلومات قبلی در ساخت ویژه جمله نقش دارد؛ مثلاً در این نمونه از زبان فارسی دری که گزاره منحیث اطلاع نو و تأکید در جلو قرار گرفته: موفق شد فرید.

۶- نظریه گلوسماتیک (Glossematics) مکتب کوپنهاگ:

لویی یلمزلف (Louis Hjelmslev) در کتاب «در آمدی بر نظریه‌ی در باره زبان» (۱۹۴۳ م) توصیف ساخت زبان را به گونه‌ی ویژه بر پایه ملاحظات منطقی و برداشت‌های جبری ریاضی ارائه کرد که به نام نظریه گلوسماتیک معروف است. و میتوان آن را به فارسی دری «نظریه تحلیل بنیادی» گفت، این نظریه حاصل تأکیدی است که از صورت به دست می‌آید مبنی بر اینکه صورت عبارت از روابط دو جانبه موود میان عناصر است و نه خود آن عناصر. (۱)

در نظریه گلوسماتیک دو اصطلاح مهم مورد بحث است و آن عبارت است از بیان (expression) و محتوی (Content)؛ یلمزلف زبان را ترکیبی از این دو سطح تصور میکند که به وسیله رابطه‌ی که بدان نشانه زبان (Linguistic Sign) میگوید پیوند یافته‌اند، هر کدام از این دو سطح به نوبه خود دارای ترکیب دوگانه‌ی هستند که به اصطلاح صورت (Form) و جوهر (Substance) بیان میشود.

جوهر بیان اصوات خام (raw) است و صورت آن عبارت است از طرح بندیهای مختلف ساختمانی جوهر یعنی واکها، تکواژها (مورفیمها)، واژه‌ها و غیره. (۲)

به این جمله مطابق به این نظریه زبانی توجه شود:

الف: این خانه قدیمی زود غلتید.

ب: این خانه قدیمی.

ج: زود غلتید.

د: این

ه: خانه قدیمی.

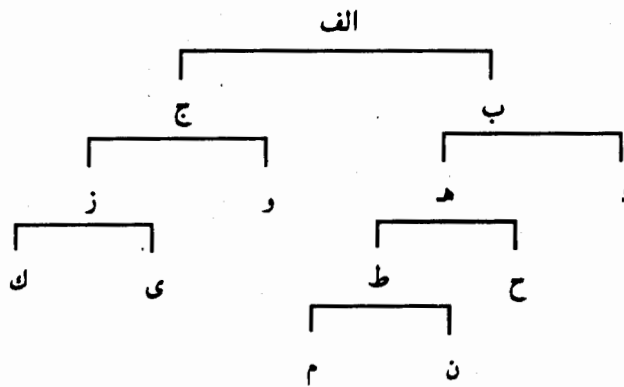
و: زود.

۱- رویترز، تاریخ مختصر زبانشناسی، ترجمه حق شناس، تهران نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۴۲۰.

۲- واترمن، سیری در زبانشناسی، ترجمه بدره‌ی، تهران: فرانکلین، ۱۳۴۷، ص ۱۳۴.

- ز: غلتید.
 ح: خانه.
 ط: قدیمی.
 ی: غلت.
 ک: /- ید/
 ل: قدیم
 م: /- ی/

دایاگرام جمله



مکتب کونہاک پس از سوسیور بر پایه گسترش نظریات او پدید آمد، یلمزلف برای توصیف دقیق زبان روش قیاسی یعنی حرکت از کل به جزء را بر میگزیند، او زبان را به عنوان یک طبقه کلی و به صورت نظامی به هم بافته در نظر میگیرد، بر پایه این نظریه نظام روابط ساختی زبان از تجزیه طبقه بی متنهای زبانی به دست می آید. وی هر ساخت صوری زبان یعنی واژه، گروه، فقره، جمله و یا رشته بی از جمله ها را زنجیره (Chain) می نامد و سپس در تحلیل هر زنجیره زبانی میان عناصر سازنده رابطه سه گانه بی را تشخیص میدهد:

نخست: رابطهء متقابل (Interdependence):

این رابطه آن گونه وابسته گی را میان دو عنصر زبانی نشان میدهد که وجود هر يك مستلزم وجود دیگری باشد، مثلاً در نحو التزام رابطهء نهاد و گزاره در جمله.

دوم: رابطهء یک سوئه (Unilateral):

به آن گونه وابسته گی دو عنصر زبانی در يك زنجیره گفته میشود که تنها وجود يك عنصر مستلزم وجود دیگری است نه برعکس؛ مثلاً رابطهء اسم و وابستهء صفتی در گروه اسمی، (منظرهء زیبا) و یا فعل و قید در گروه فعلی، (خوب اندیشید).

سوم: رابطهء خوشه یی:

به آن گونه رابطهء دو عنصر گفته می شود که به صورت سازگار در يك زنجیره باهم به کار میروند ولی وجود هیچیک وجود دیگری را الزامی نمی سازد، مانند رابطهء قیدی حالت، زمان، مکان و جز اینها؛ همچنان دو اسم همپایه و یا دو وابستهء صفتی در يك زنجیرهء زبانی؛ مانند: متعلقان و خویشاوندان محمود.

نظریهء گلوسماتیک از آن جهت که بسیار پیچیده، انتزاعی و ریاضی وار است و بیشتر جنبهء نظری دارد برای توصیف زبانها کمتر به کار گرفته شده است.

۷- نظریهء بافتی (Contextual Theory) فرث (Firth):

برخی از ساختگرایان به ویژه ساختگرایان امریکایی بران بودند که در توصیف زبان هر سطح آن از سطوح دیگر مستقل در نظر گرفته شود، اما برخلاف دیگران نظریهء رابرت فرث در توصیف زبان بر پایهء نزدیکی و پیوند سطوح زبان استوار است یعنی از نگاه او توصیف آوایی، واژگی، نحوی و معنایی بایکدیگر رابطهء تنگاتنگ دارند.

به طور کلی فرث نظریه، خود را بر پایه، توجه به دو زمینه، ویژه، بررسی زبان، یعنی توصیف معنی بر پایه، بافت موقعیت (Contextual of Situation) و واجشناسی موزون (Prosodic Phonology) ارائه کرد که با ارتباط نزدیک به موضوع نحو بخش «معنی و بافت موقعیت» از نظر وی به صورت فشرده توضیح میگردد:

فرث برای بیان معنی از بینش مالینوفسکی مردم شناس لهستانی الاصل متوطن انگلستان مبنی بر اینکه معنای صورتهای زبانی را بر اساس بافت موقعیت باید بیان کرد پیروی میکرده است؛ مالینوفسکی در بررسی معنی بافت موقعیت را اساس بینش خود قرار داد. وی زبان را به عنوان پدیده، رفتاری در نظر میگرفت و نه نشانه‌یی که برابر فکر باشد. مالینوفسکی معتقد بود که معنای هر گفتار تنها در بافت موقعیت آن مشخص میشود و بنابراین معنی را برابر کاربرد میدانست.

فرث نیز به پیروی از مالینوفسکی بافت موقعیت را اساس توصیف معنی قرار داد. فرث همچنان روابط ناشی از محورهای همنشینی و جانشینی را که توسط سوسیور عرضه شد مورد تأکید قرار میدهد او سطوح زبانی را به صورت مجموعه‌یی از روابط که بر دو محور همنشینی و جانشینی مشخص میشوند در نظر میگیرد و تأکید میکند که هر دو محور به یک اندازه حایز اهمیت است.

به عقیده، فرث اصطلاح ساخت و تمام مفاهیم وابسته به آن به روابط همنشینی و اصطلاح نظام (System) و مفاهیم وابسته به آن به روابط جانشینی موجود میان واحدها و عناصر قابل جانشینی مربوط میشود که از این راه برای عناصر ارزشهایی مشخص میکنند.

بر این اساس نظام و ساخت، در سطوح گوناگون تحلیل در بافتهای موقعیتی برای توصیف معنای گفتار بررسی میگردد. در واقع معنی بر پایه، ترکیب همان معنای دستوری است. بنابراین در این مفهوم معنا از ارتباط درونی میان مقوله‌های دستوری در ساخت نحوی زبان ناشی میگردد.

۸- نظریه مقوله و میزان (Scale and Category) هالیدی:

نظریه مقوله و میزان و یا به اختصار نظریه مقولات (Categories) را جان هالیدی یکی دیگر از پژوهشگران مکتب زبانشناسی انگلستان در ۱۹۶۰ عرضه کرد. این نظریه را برخی از محققان به نظریه نحوی رابرت فرث نزدیک میدانند.

مطابق نظریه مقولات هالیدی زبان بر روی دو محور کار میکند یکی محور زنجیری یا همنشی (Syntagmatic axis یا Chain axis) که نماینده تسلسل یا توالی عنصر های سازنده زبان در روی بعد زمان است و دیگر محور انتخابی یا جانشینی (Pavadicmatic axis یا Choice axis) و آن نماینده امکانات گوناگونی است که در هر نقطه یی از زنجیر گفتار در اختیار گوینده قرار داده تا از میان آنها یکی را برگزیند؛ البته کار زبان بر روی این محور ها شباهت زیادی به کار دستگاه عدد نویسی دارد.

در محور زنجیری عناصر زبان که پشت سر هم در يك تسلسل و نظام خطی قرار میگیرند مستلزم گذشت زمان میباشند، ه زبان يك بعدی بوده و ان بعد زمان است این عناصر واحد (Unit) گفته میشود که در مرتبه های گوناگون ظاهر میشوند، پنج واحد ساختی زبان عبارت اند از: جمله، بند، عبارت، واژه، واژک.

شبکه روابطی که در درون هر واحد وجود دارد و واحد های مرتبه پایینی تر در آن مناسب به هم میرسانند ساختمان (Structure) گفته میشود، البته مقوله، واحد و ساختمان مربوط به محور زنجیری میباشد.

از طرف دیگر مجموعه واحدهایی که در يك جایگاه ویژه از ساخت واحد بالاتر بتوانند به کار روند طبقه نامیده میشود؛ مثلاً: برادر احمد / کتاب میخواند. اینجا واحد های «برادر احمد» و «کتاب میخواند» هر دو متعلق به واحد عبارت است، چون در ساختمان واحد بالاتر یعنی فقره (بند) نقش ویژه و متفاوتی را در تباین بایکدیگر ایفا میکنند پس متعلق به دو طبقه مختلف یعنی عبارت اسمی و عبارت فعلی میشوند و به همان نام یاد میشوند. همچنان امکانات و یا تعداد اعضای درون يك طبقه نظام یا دستگاه گفته

میشود؛ مانند: دستگاه شمار، دستگاه ضمائر، دستگاه زمان و نظایر آن.
البته تعداد امکانات (تعداد اعضا) يك دستگاه مشخص و قابل شمار
است؛ امکانات يك دستگاه مانع امکانات دیگر است؛ مثلاً:

طبقه. عبارت اسمی به دو طبقه. کوکتر تقسیم میشود: طبقه. مفرد و
طبقه. جمع یعنی امکانات آن قابل شمارش است: مفرد و جمع و به گونه. مانع
امکانات دیگر یعنی مفرد نه جمع؛ جمع یعنی نه مفرد. مقوله. طبقه و دستگاه
متعلق به محور انتخابی میباشد.

در نظریه. مقولات، میزان عبارت است از رابطه. پیوسته بین چند عنصر
(یا چند عامل) که در يك طرف نشان دهنده. حد اقل و در طرف دیگر نشان
دهنده. حد اکثر يك خصوصیت باشد. در این نظریه در دستگاه دستوری زبان
دو میزان مشخص شده است:

۱- میزان مرتبه (Scale of rauke) که نشان دهنده. وضعیت هر واحد
نسبت به واحد های بالاتر و پایین تر است؛ مثلاً: گروه فعلی پایینتر
از بند و بالاتر از واحد فعل قرار میگیرد.

۲- میزان نمود (Scale of exponece) و آن رابطه. عنصر ساختمانی،
طبقه و مورد است که به ترتیب از مفهومی مجرد به مفهومی عینی
سیر میکند.

هر واحد به عنوان نمودی از يك عنصر ساختی در درون واحد بالاتر به شمار
میرود و هنگامیکه يك مورد خاص در نظر گرفته شود آن مورد به عنوان نمودی
از طبقه. خود به شمار میرود؛ مثلاً: عنصر ساختی /- ام/ در فعل میخوانم
نمودی از طبقه. پسوند تصریفی (شناسه) است که به عنوان يك عنصر ساختی
در واژه. فعل مذکور به کار رفته است.

نمودار بسیار ساده یی از این نظریه. دستوری :
جوهر صوتی / جوهر خطی -> ساخت آوایی -> صورت (ساخت زبان ->

یافت -> محیط

به عقیده. هالیدی نقش های اجتماعی زبان موجب پدید آمدن دستور زبان
میشود او سه نقش اجتماعی عمده را در نظر میگیرد که به ویژه اساس نظام

دستوری زبان را تشکیل میدهد: نقش اطلاعی یا بیان تجربه های بیرونی و درونی، نقش معاشرتی یا بیان احساس نسبت به دیگران، نقش متنی یا جمله سازی که گوینده را قادر میسازد آنچه را میخواهد بگوید به عقیده او میان زبان و گفتار اصلاً مرزی وجود ندارد مگر آنکه این دو معادل اند.

برای آنچه انسان «میتواند بکند» و «آنچه میکند» بر این پایه زبان گستره یی از توانایی های بالقوه رفتاری است که به وسیله نقش های اجتماعی محدود و مشخص میشود.

۹- نظریه رفتار گرایی (Behaviorism) بلومفیلد:

بلومفیلد از پیشگامان زیانشناسی ساختگرایی امریکا است؛ البته قبل از وی ادوارد سپر (Edward Sapir) زیانشناس و مردم شناس، امریکایی از این لحاظ که تنها صورت عینی زبان ثابت و قابل مشاهده است نتیجه گرفته بر آن بود که صورت زبان به خاطر خودش باید بررسی شود و معنی به عنوان بالاترین نیروی بالقوه غیر ملموس در هر مرحله از تحلیل صوری زبان باید مورد نظر باشد، سپر روابط دستوری موجود میان واژه های سازنده جمله یعنی فاعل، فعل و مفعول و همچنین مقوله های دستوری را از قبیل حالت، شمار، جنس، شخص و زمان را با آوردن مثال هایی مورد بررسی قرار داد و به روشنی توضیح کرد، به این ترتیب وی بر پایه شم زبانی برای تجزیه جمله و توصیف ساخت آن روش روشنی انداخت.

و اما بلومفیلد رفتار گرایی را پایه توصیف زیانشناسی قرار داد و بر این پایه در زنجیره انگیزه و پاسخها، گفتار را به عنوان جاگزین انگیزه و یا پاسخ می انگاشت بدین معنی که گفتار هم مانند انگیزه های طبیعی در شنونده موجب پاسخ می شود.

بر پایه نظریه رفتار گرایی، بلومفیلد معنای هر گفتار را برابر با موقعیتی (Situation) میدانند که آن گفتار در آن به کار رفته و یا پاسخی که شنونده بر اثر آن گفتار از خود نشان میدهد. بلومفیلد توضیح میدهد که در واقع منظور از موقعیت همه چیزها و رویداد هایی است که همزمان با گفتار

وجود دارد.

بلمفلید تجزیه و توصیف گفتار را به واحد های سازنده یعنی گروه واژه ها، ترکیب ها، واژه ها و سرانجام به تکواژها (واژکها) تنها بر پایه روش صوری یعنی از راه مقایسه و تعیین شباهتهای آوایی و صوری ممکن میداند.

بلمفلید تعیین جایگاه یا ترتیب ظاهر شدن هر عنصر سازنده (سازه) را نسبت به عناصر سازنده دیگر در گفتار بخشی از تعریف صوری می انگارد، مثلاً در زبان فارسی هر يك از عناصر اسم و وابسته های صفتی و اشاره را بر حسب جایگاه و ترتیب ظاهر شوی آنها در گروه اسمی و نیز گروه اسمی را در جایگاه نهاد و مفعول صریح و همچنین فعل ها را بر پایه برخی ویژه گیهای صوری آنها میتوان مشخص کرد و از این راه برای عناصر و روابط نحوی یاد شده تعریفهای صوری به دست داد.

به عقیده بلمفلید در واقع تعیین و توصیف مجموع ترتیبها و توالیهای با معنای گوناگون دستور زبان را پدید می آورد.

۱۰ - نظریه تکمیمکس (Tagmemics) پایک (Pike):

پس از بلمفلید زبانشناس برجسته امریکایی مثلاً کنت لی پایک، زلیگ هریس و غیره روش ساختگرایی را در توصیف زبان گسترش دادند، از جمله پایک نظریه ساختگرایی خود را نظریه تکمیمکس نامید که واحد نطق یا گفتار گفته میشود و آن متشکل از تك (tag) یعنی نطق كوچك و ميم (meme) به معنای واحد میباشد و مجموعاً به مفهوم کوچکترین واحد گفتار یا واحد نحوی به کار برده میشود بر پایه این نظریه در زنجیر گفتار عناصر زبانی در يك جایگاه ساختی ویژه به حیث واحد نحوی به کار میرود.

البته عناصر زبانی در يك جایگاه ویژه با ارائه يك معنای کامل کوچکترین واحد نحوی در ساخت دستوری زبان میباشد.

از نظر پایک حتی جایگاه ساختی يك واژك به حیث کوچکترین واحد نحوی در ساخت دستوری زبان آنگاه مشخص میگردد که در آن جایگاه آن

واژك با نقش دستوری خاص به کار رود. بر پایه این روش واحد های دستوری به طور سلسله مراتبی در سطحهای گوناگون یعنی واژکها (تکواژ)، واژه ها، گروهها، فقره ها، جمله ها و جز اینها سازمان داده میشود. به عقیده زیانشناسان ساختگرا زبان چیزی جدا از گفتار نیست بلکه زبان مجموع ساختهای نحوی و شکلهای معنا دار گفتار سخنگویان اصلی میباشد.

با در نظر گیری شکل و معنا در توصیف زبان، بخش نحو این رساله با رعایت ویژه گیهای زبان فارسی دری بر اساس نظریه تکمیکس بررسی و تحلیل شده است؛ البته از نظر نگارنده شرح نحوی زبان فارسی دری با این روش نسبت به سایر تیورهای عمومی زبان بهتر و بسنده تر مینماید.

باید علاوه کرد که در مورد جمله اندیشمندان هندی دو نظر مختلف داشته اند، يك گروه از آنان میگفتند که جمله از ترکیب واژه ها باهمدیگر ساخته میشود و هر واژه یی در حد معنای خود به شکل گیری معنای کلی به جمله کمک میکند، ولی گروهی دیگر نظریه مخالف با گروه نخست داشتند، آنها میگفتند، از جمله بهارت را ری (Bhart rhari) سده هفتم میلادی، بر آن بود که جمله پاره گفتاری است یگانه و تجزیه ناپذیر و این پاره گفتار معنای خود را در يك لمحہ منتقل میکند، درست همانگونه که يك تصویر این کار را میکند، این نظریه با تیوری پایک تا اندازه یی موافقت دارد، چنانکه اگر تصور واژه یا يك ترکیب را وارد قضایا کنیم و آن را همچون يك واحد انتقال دهنده معنای کامل همچو جمله به شمار آریم در این صورت میتوانیم این گونه جمله را به صورتهای جمله تکواژه یی یا چند واژه یی تقسیم کنیم.

البته در سنت غربی گرایش اصلی برین بوده که توجه خود را بر کلمه متمرکز کنند و آن را واحد کمینه معنای فرض نمایند و جمله را همچون حاصل ترکیب کلمات در انواع خاص از گزارشهای منطقی در نظر آورند.^(۱)

۱- روبینز، تاریخ مختصر زیانشناسی، ترجمه حق شناس، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۹۷.

۱۱ - نظریه زایا گزارشی (Trasformational Generative)

چامسکی:

نظریه دستور زایاگزارشی یا به گونه اختصار نظریه دستور گزارشی چامسکی در سال ۱۹۵۷ در کتاب ساختهای نحوی (Syntatic structures) عرضه شد و سپس در سال ۱۹۵۹ در کتاب جنبه های نظریه نحو (aspects of the theory of syntax) تعمق و گسترش یافت. این نظریه انقلاب تازه بی در زبانشناسی ایجاد کرد. این گونه بررسی زبان مورد توجه فلاسفه، روانشناسان و منطق دانان نیز قرار گرفت؛ چه چامسکی نخستین کسی بود که از راه بررسی طبیعت زبان، مباحث استدلالی زیادی را برای بررسی طبیعت ذهن انسان ارائه کرد، البته پیش از آن نظریه های فلسفی و روانشناسی بر فرضیه های مربوط به طبیعت زبان تأثیر داشت، اما بعد از این از راه ارائه استدلالهایی در باره صورت و نظام زبان برخی نتایج روانشناختی به اثبات میرسد.

در نظریه اصلی دستور گزارشی این قاعده های نحوی رعایت میگردد. نخست: قاعده های تولید (Prodection rules) و قاعده های گزارشی (Trasformational rules).

این دستور بر پایه این دو مفهوم بنیادی عرضه شده است؛ قاعده های تولید مجموعه محدودی از قاعده های سازه یی (سازنده گی) را شامل است که از راه تحلیل و نمایش دقیق سازه یی جمله ها به دست می آید و به نوبه خود چگونه گی تولید جمله های زیرین را نشان میدهد، از سوی دیگر گزارش های دستوری در جمله های زیرین تغییرات مناسب را پدید می آورد تا صورت عادی جمله های زبان تولید شود، اینجا جمله های زیرین روابط دستوری واقعی را نشان میدهد:

۱- زن نویسنده (در کنار باغ نشسته است).

جمله های زیرین:

۲- الف: زن نویسنده است (در کنار باغ نشسته است).

ب: زن همسر (نویسنده) است (در کنار باغ نشسته است).

دوم: ژرف ساخت و رو ساخت؛ واژه های فنی (صطلاحات) ژرف ساخت و رو ساخت بالترتیب برای جمله های زیرین و صورت عادی جمله به کار می رود، بخش نحوی برای هر جمله، ژرف ساخت و سپس از راه گزارش های دستوری رو ساخت تولید میشود، به گونه یی که در مثال بالا دیده میشود.

فرهنگ اصطلاحات (دانشواره ها)

دری - انگلیسی

Phonetics	آوا شناسی
articulatory Phoncties	آوا شناسی تولیدی
auditory Phonetics	آوا شناسی شنیداری
intonation	آهنگ
Falling Tone	آهنگ افتان
rissing-tone	آهنگ خیزان
replacement	ابدال صوتی
Component	اجزای ترکیب کننده
Part of speech	اجزای سخن
indieate	اخباری
Contraction	ادغام
noun	اسم
Collective noun	اسم جمع
Diminutive noun	اسم تصغیر
Drivation	اشتقاق
Particales	اشکال ساختمانی
interjection	اصوات
affricate	افریکات (سایشی انسدادی)
Protesus	افزایش آغاز کلمه
inerease	افزایش اصوات در کلمه

Subjunctive	التزامی
Phonetic alphabet	الفبای آوانگاری
imperative	امری
allophone	الوفون
allomorph	الومورف
Organ articulation	اندامهای اصوات تولیدی
Stop	انسدادی (فونیم)
Voiced	با آوا (فونیم)
Context	بافت
Close	بسته
Clause	بند (فقره)
voiceless	بی آوا (فونیم)
Base	پایه (فقره اساسی)
Suffix	پسونند
Post position	پسینه
Prefix	پیشوند
Pre position	پیشینه
Voeal cord	تار آوا «در حنجره»
Order	ترتیب «وقوع کلمه ها در جمله»
reduplication	تکرار (تشدید)
accent	تکیه، فشار
tagmeme	تگمیم (واحد نحوی)
tagmemics	تگمیمکس (نوعی تحقیق نحوی)
alternation	تناوب
Cequence	توالی
Competence	توانش (زیانی)

description	توصیف (تشریح)
constrast	تقابل
Speech community	جامعه لسانی
Kernal sentence	جملات اصلی
Sentence	جمله
Simple Sentence	جمله ساده
Complex Sentence	جمله مختلط (هسته‌یی)
Compound Sentence	جمله مرکب (همپایه)
Case	حالت (جمله)
Genative case	حالت اضافی
nominative case	حالت فاعلی
dative case	حالت متممی
objectiv case	حالت مفعولی
Deletion	حذف (ذکر نکردن عناصری از جمله)
affirmative	خبری
juncture	درنگ
System	دستگاه (نظام)
Phonology	دستگاه صوتی
grammar	دستور
discreptive grammar	دستور تشریحی
traditional grammar	دستور سنتی
Comparatine grammar	دستور مقایسی
diphthong	دفتانگ
terminal contour	دوره لحن
Syntactical linkage	رابطه نحوی
Conjunction	ربط

Coordinating Conjunction	رابطه مرکب
Vocal folds (cords)	رشته های صوتی
Stem	ریشه (اصل)
Etymology	ریشه شناسی
Linguistics	زبان شناسی
Diachronic	زبان شناسی در زمانی
Synchronic	زبان شناسی همزمانی
Supra segmental	زیر زنجیری (فونیم)
Sygmental	زنجیری (فونیم)
Pitch	زیرویم (طنین)
Structuralism (Functionalism)	ساختگرایی
Structure	ساختمان
Syntactic Structures	ساختهای دستوری
Deep Structure	ساختمان ژرفی
Surface Structure	ساختمان سطحی (لفظی)
Formative	سازه (عنصر سازنده)
Fricative	سایشی (فونیم)
Semi- vowel	شبه واول
Personal	شخصی (ضمیر)
Lungs	شش ها
Numeral (number)	شماره و عدد
Form	شکل
Intuition	شم زبانی
Adjective	صفت
Interjection	صورت (ندا، تعجب، تحسین...)
Pronoun	ضمیر

Demonstrative	ضمیر اشاری
Personal pronoun	ضمیر شخصی
Reflexive pronoun	ضمیر مشترک
Phrase	عبارت
Exocentric	عبارت بی مرکز (بدون مرکز)
Endocentric	عبارت مرکز دار (درون مرکز)
Stress	فشار
Verb	فعل
Difinite imperative	فعل امر مطلق
Present Continous	فعل حال استمراری
Potential present	فعل حال اقتداری
Conditional present	فعل حال شرطی
Perfective present	فعل حال مطلق
Post continous tense	فعل ماضی استمراری
Potential past tense	فعل ماضی اقتداری
Past perfect tense	فعل ماضی بعید
Past conditaonal tense	فعل ماضی شرطی
Present perfect tense	فعل ماضی قریب
Past perfect	فعل ماضی مطلق
Transitive verb	فعل متعدی
Affermative form	فعل مثبت
Neative form	فعل منفی
Prohibative	فعل نهی
Clause	فقره (بند)
Phonology	فونولوژی (واکشناسی)
Phoneme	فونیم (واک)

Metathesis	قلب (اصوات در واژه)
Generative rules	قواعد زایشی
Transformational rules	قواعد گزارشی
Cluster	کانسونانت مرکب
Word	کلمه (واژه)
Hybrid	کلمه دو رگه
Omision	کمش (صوتی)
Grapheme	گرافیم (حرف، خط)
Graphemics (orthography)	گرافیمشناسی
Nominal group	گروه اسمی (اسمیه ها)
Verbal group	گروه فعلی
Adverbial group	گروه قیدی
Juncture separation	گسست و پیوست
Pradicate	گزاره (مسند، خبر)
Utterance	گفته (قول)
Infinite	لایتناهی، نامحدود
Dialect	لهجه (گوش)
Subject	مبتدا (مسند الیه، نهاد)
Complement	متمم
Contiguity	مجاورت
Abstract	مجرد
Passive	مجهول (فعل)
Finite	محدود
Congruence	مطابقت
Grammatical agreement	مطابقت دستوری
Concrete	مطلق

Active	معلوم (فعل)
Auxillary verb	معین (فعل معاون)
Object	مفعول
Morpheme	مورفیم (واژک)
Morphology	مورفولوژی (واژکشناسی)
Morpho- phonemics	مورفو- فونیمشناسی
Free Morpheme	مورفیمهای آزاد
Baund Morpheme	مورفیمهای بسته
Dissimillation	ناهمگون سازی
Syntax	نحو
Vocative	ندا (نشانهء ندا)
Transformational theory	نظریهء گزارشی
Indefinite	نکره
Vowel	واول (واکه)
Mood	وجه
Mood Indicative	وجه اخباری
Mood Subjunctive	وجه التزامی (شرطی)
Mood Imperative	وجه امری
Mood Infinitive	وجه مصدری
Function	وظیفه (نقش)
Affix	وند
Derivational affixes	وند های اشتقاقی (واژه ساز)
Lexicon	واژگان
Syllable	هجا
Assimilation	همگون سازی

تألیفات چاپ شدهء مؤلف:

- ۱- فرهنگ تلفظ لغات با بیان معانی، چاپ بیهقی، ۱۳۶۲.
- ۲- دستور نگارش برای همه، چاپ کابل، ۱۳۶۴.
- ۳- دستور زبان دری، بخش نخست فونولوژی مورفولوژی (صرف)، پوهنتون کابل، ۱۳۶۵.
- ۴- دستور زبان دری، بخش دوم، نحو، پوهنتون کابل، ۱۳۶۵.
- ۵- لهجه شناسی دری، مشترک، چاپ گستنر، پوهنځی زبان و ادبیات، پوهنتون کابل، ۱۳۶۸.
- ۶- برخی از ویژه گیهای زبانی شاهنامه، اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۹.
- ۷- دستور تاریخی زبان فارسی - دری، کتابخانهء سبا، بنگاه انتشارات میوند، ۱۳۷۶.
- ۸- واژه شناسی (Lexicology)، کتابخانهء سبا، بنگاه انتشارات میوند، ۱۳۸۱.

تألیفات آمادهء چاپ از مؤلف:

- ۱- ویژه گیهای دستوری کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب
- ۲- واژه سازی زبان فارسی دری
- ۳- بخشهای نوین در زبانشناسی
- ۴- عبارہ شناسی (Phraseology)
- ۵- ریشه و پیشینهء زبان دری
- ۶- جای واژه شناسی (Toponemics)



بخشی از کتب منتشر شده بنگاه انتشارات میوند (کتابخانه سبا)

- تاثیر سیاست خارجی
- تاریخ افغانستان - کهزاد
- تذکر الانقلاب
- تجلی خدا در آفاق و انفس
- تولنپوهنه
- توره ماته شوه
- افغانه بنځه
- انگیزه های سقوط در نیمه راه مبارزه
- افغانستان چا ووران کم
- اخلاق تطبیقی
- افغانستان د تیلو په لمبو کې
- اسلام و امت مسلمان
- جغرافیای تاریخی افغانستان - عبدالحی حبیبی
- جغرافیای تاریخی افغانستان - میر غلام محمد غبار
- جنبش هزاره ها در افغانستان
- جنگ در افغانستان
- جلوه های از شعر جلوه
- جامعه مدینه در زمان حضرت محمد ﷺ
- جنگ نامقدس امریکا
- جهان بینی عارف
- چگونه باید فکر کرد
- چشمهایش
- چی کنم عادت شده
- حقایق پشت پرده تهاجم شوروی
- حوادث تاریخی افغانستان
- حقوق فطری در اسلام
- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان
- حکیم مشرق زمین سید جمال الدین افغان
- خاور و باختر
- خلافت و ملوکیت
- داستان های پیغمبران برای خرد سالان
- د غازی داستان
- دهه قانون اساسی
- داود خان د کی. جی. بی په لومو کې
- دو نابغه سیاسی - نظامی افغانستان
- دستور معاصر زبان پارسی دری
- د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه لنده کتنه
- د مرگ لارویان
- داستانهای پیغمبران برای جوانان
- د پیغمبرانو داستانونه
- د افغانستان یادښتونه
- د فاعیه دستگیر پنجشیری
- د پښتنو قبیلو شجرې او مینې
- د حج او احکام او مسلی
- د افغانستان استحقاقی کلاوی
- د اتلانو اتل
- رقابت های روس و انگلیس
- ریاضی
- رویداد های نیمه دوم سده بیست
- روزه نیزه اسلامی اروا پوهنه
- ریشتینی کیسی
- روز نامه نگاری کارپردی
- زبان دری و اختلاط آن با زبان های بیگانه
- زبان فارسی و روش تدریس نوین آن
- زمانه امریکا
- سیرت النبی ﷺ (الرحیق المختوم)
- سلطان محمود غزنوی
- سفر های امان الله خان
- سیر ژورنالیزم در افغانستان
- سپیخلی نبوی ﷺ سیرت
- سیرت خاتم النبیین ﷺ
- سیرت نبوی ﷺ (درسهها و اندرزها)
- سید جمال الدین افغان شخصیت و افکار
- سیری در قرآن
- سیر دبستان بدخشان
- سپیخلی برینتی په دوزخی رول کی
- سیر تاریخی ضرب سکه در اسلام
- شرح قدوری
- شاهین
- شب های کابل
- شهید میوندوال
- شوکران در ساتگین سرخ
- شوروی ها و همسایه های جنوبی
- شیرشاه سوری
- شیرشاه سوری (پښتو)
- شعله در یادنامه فرهیختگان
- شمعی در شبستان
- صلاح الدین ایوبی (پښتو)
- طنز هایی از چهار گوشه جهان
- طعم ناخوش آیند استعمار
- طنزونه
- ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد
- ظهیر الدین محمد بابر شاه
- عشق من امریکا
- عبادات در مذهب حنفی
- عبدالرحمن محمودی
- عوامل سیاسی چند همسری
- غزنوی سلطان محمود
- فقه آسان (جلد اول - دوم)
- آسانه فقه (اول او دوم جلد)
- فضای غزل
- فرهنگ اصطلاحات

بخشی از کتب منتشر شده بنگاه انتشارات میوند (کتابخانه سبا)

- رهنمای نویسندگی
- نبوی سیرت در سونه عبرتونه
- اسلام که مسیحیت
- ادب دری در قلمرو پشتو زبانان
- رهنمای پروسه ولادت یا ولادت
- شیمو تراپی (مبحث آنتی بیوتیک ها، ای زویه!
- د چارلس پاچا تینته
- د تدریس مهم عناصر
- نوی خبریالی
- د خاتم النبیین ﷺ سیرت
- د هیواد لرغونی ببارونه... دویم جلد
- مبادی اسلام
- د اسلام لازه
- جنگ اشباح
- خط و نگاره ها
- اسلامی فتوحات او جگړی
- په اسلامی شریعت کی فرد او دولت
- عارفان (اولیاء الله...)
- معارف اسلامی
- خلور امامان
- جنگ های افغانستان ۱۹۷۹-۱۹۸۹
- مصاحبه
- د اسلام پنځه بناه
- افغانستان در زمان امیر دوست محمد خان
- آسیای میانه و افغانستان در کنار آتش
- آتش در افغانستان
- احکام فقهی برای زن مسلمان
- اردو و سیاست
- افغانستان گذرگاه کشور گشایان
- از سقوط سلطنت تا ظهور و اجراء طالبان
- افغانستان در قرن نژده
- افغانستان در مسیر تاریخ
- افغانستان و ریشه درد ها
- افغانستان تجاوز شوری و مقاومت مجاهدین
- افغانستان و پنج سال سلطه طالبان
- ابو مسلم خراسانی
- افغانستان مسایل جنگ و صلح
- از امیر کبیر تا رهبر کبیر
- افغانستان در منگنه زیوپولیتیک
- ارمغان عشق
- افغانستان و مداخلات خارجی
- افغانستان در آتش نفت
- اسپار تا کوس
- افغانستان به کجا می رود
- خاطرات ظفر حسین ابیک
- افسانه حیات
- افغانستان در دایرة المعارف تاجیک
- آخشیجهای آوا شناسی فزیک
- اسناد لانه جاسوسی
- اور په افغانستان کی
- اسلام او مسلمان امت
- افغانستان در سردوراهی
- اهمیت حدیث در دین
- امریکا در افغانستان
- ادیان پشت در
- امریکا په افغانستان کی
- کدام یک اسلام یا مسیحیت؟
- افغانستان د تاریخ په اوږدو کی
- امریکایی توب
- طالبان، اسلام، نفت...
- افغانستان در جنبه گرد باد...
- آینده در قلمرو اسلام
- آموزش شعر
- اندکی از رنجهای زنان و دختران...
- بالاحصار کابل
- افغانستان و آسیای میانه در جنبه بازی بزرگ
- بحران و نجات
- بحران اقتصادی در افغانستان
- بازگشت
- بشپه لمونخ
- بابه خار کش
- بیداری اسلامی
- پادشاهان متأخر افغانستان
- پتی توبی
- پلیس یا طیب...
- پرنیانها
- پر مختگ
- تاریخ نبوت و انبیاء
- تربیت اولاد از دیدگاه اسلام
- ترورمی مسافر
- تاج التواریخ
- تحلیل واقعات سیاسی افغانستان
- تاریخ معارف افغانستان
- افغانستان بعد از اسلام
- تاریخ روابط سیاسی افغانستان
- توفان در افغانستان
- تصورات شبهای بلند
- تاریخ ادبیات افغانستان
- تیاتر در افغانستان
- تجاوز بی آزرمانه
- تاریخ مقیم خانی